



جنبش اصلاحات عظیم

دریادبود جنبش اصلاحات عظیم قرن شانزدهم به شورای کلیسای لوتری پنسیلوانیای غربی
توسط جناب ساموئل سایمون اسموکر پروفیسور الهیات هیئت گتیسبورگ
سمینار الهیات گتیسبورگ، ۱۳ اکتبر ۱۸۳۷

نویسنده: ساموئل سایمون اسموکر

مترجم: زوفا رایان



نام کتاب

جَنبش اصلاحات عظیم

نویسنده: ساموئل سایمون اسموکر

ترجمه: زوفا رایان

طراح گرافیک و ویراستار: لوک رایان



انجمن تحقیقات کتاب مقدسی رایان



انتشارات کلیسای خداوند عیسی مسیح

فهرست مطالب

۱.....	سخنی با خوانندگان:
۳.....	جنبش اصلاحات عظیم:
۶.....	مقدمه:
۸.....	مبحث:
۹۹.....	شخصیتهای برجسته:
۱۵۲.....	مشهورترین تصاویر از صحنه‌های شکنجه و قتل پروتستانی‌ها:
۱۵۷.....	برخی از شکنجه‌های کلیساهای کاتولیک:

سخنی با خوانندگان:

خدا را شاکریم که در این مجال دست مایه‌ای یافت شد تا اثری هر چند کوچک به کلیسای خداوند عیسی مسیح تقدیم کنیم. مطالعه این اثر توصیه نبی این دوره، برادر ویلیام برانهام بوده که با قدری خام دستی، ترجمه و تحریر شد.

نویسنده کتاب جناب ساموئل سایمون اسموکر (S. S. Schmucker) (۱۷۹۹ - ۱۸۷۳)، کشیش و الهیدان لوتری بود. او در تأسیس کلیسای لوتری آمریکایی - آلمانی و همچنین در تأسیس مدرسه دینی گتیسبورگ نقش عمده‌ای داشت. او در طول دوران کاری‌اش بیش از یکصد اثر منتشر کرد.

این اثر با سندیت از اتفاقات تاریخی و حوادث هولناکی که در دوره‌های پیشین کلیسایی حادث شده و با توجه به نقل قول از مورّخین و یا بازماندگان آن عصر نگون‌بار که در کتب تاریخی دیگر نیز ثبت شد به ما سندی گویا از اوج خفقانها و جفاهای کلیسایی ارائه می‌دهد.

جناب "ساموئل سایمون اسموکر" مربی برجسته جنبش لوتری در آمریکا بوده و مترجم، در جهت افزودن بار معلوماتی و سندیت این اثر از بعضی نامها و حوادث، مطالبی را گردآوری نموده که ماحصل کاوش در مقالات و ترجمه آثاری دیگر که مشابه همین اثر و نوشتجات و کتب دیگر است، اما از جهت امانتداری آن موارد با علامت "*" نشانگذاری شده و در پایان پاراگراف مربوط به آن با ذکر عنوان "مترجم" با قلمی کوچک‌تر و رنگی متغیّر درج شده است.

علاوه بر متون اضافه شده توسط مترجم، در خود کتاب نیز پاورقیهایی وجود داشته اما از آن جایی که آن پاورقیها دارای حجم بسیار زیادی هستند و نمی‌توان در قالب پاورقی درج نمود، لذا برای گنجاندن مطالب پاورقی و نیز این که رشته مطالعه کتاب از دست خواننده خارج نشود، مانند سخن مترجم هر مورد را به جای درج در قسمت پاورقی،

از پاورقی خارج و در پایان پاراگراف مربوط به آن، با قلمی کوچک‌تر و رنگی متغیر درج شده است.

اثر اولیه فاقد تصاویر و پیوست بوده، اما تصاویر و اسنادی که در متن کتاب و در بخش پیوست در آخر کتاب اضافه شده، صرفاً به جهت افزودن بار معلوماتی گسترده‌تر در جهت رفع کنجکاوی علاقمندان می‌باشد.

امیدواریم که از مطالب کتاب بهره لازم را ببرید، و با حقایق تلخی که بخشی از تاریخ کلیسا را تشکیل داده آشنا شده و چراغ راهی برای حقیقت جویان باشد.

زوفارایان

جنبش اصلاحات عظیم:

مقوله‌ای که در یادبود جنبش اصلاحات عظیم قرن شانزدهم به شورای کلیسای لوتری پنسیلوانیای غربی توسط جناب S. S. Schmucker، پروفیسور الهیات هیئت گتیسبورگ ارایه گردید؛ انتشار ۱۸۳۸ توسط گلد اند نیومن در شماره ۱۳۱۰۸.

نویسنده فرهیخته با دید مختصری از حکومت پاپ‌ها پیش از آغاز اصلاحات، کار را شروع می‌کند. و به یقین شهروندان ما خیلی بهتر با تاریخ ادوار تاریک بت‌پرستی، جادوگری، خودکامگی و ظلم وحشیانه که به حق، عصر کشتارهای قانونی و وحشیانه توسط کشیشان نام گرفته، آشنا گشته‌اند. آنها دیگر قادر نخواهند بود احساساتی توأم با عطوفت به این سیستم که تا به امروز پا بر جا مانده، نشان دهند.

بعد از آن، نویسنده ما تاریخی مختصر و شیوا از خیزش، توسعه، و ظفر یافتن اصلاحات مطلوب ارایه می‌دهد. در طریقی که این چنین به عمل آمده، او ویژگیهای برجسته این کار عظیم و نتایج نیکوی آن را به ما ارایه می‌دهد.

۱. این اثر، دسترسی آزاد به چشمه‌های راستی و اوامر - کلام مقدس خدا به عنوان تنها استاندارد غیر قابل زوال از ایمان و عمل را به ما ارایه می‌دهد.
۲. این اثر از میان خیل جمیع انحرافات اصولی و رویکردی، کلیسا را به نمایش می‌گذارد.
۳. این اثر به ما آزادی تفکر و آزادی از محکومیت‌های مذهبی را ارایه می‌دهد.
۴. این اثر هیئت حاکمه کشورهای را که گرفتار وحشیگری پاپ‌ها بودند را نجات داد و یک ابهام زدایی نو برای آزادی مدنی که در تمام کشورهای اروپایی احساس می‌شد، ارایه کرد.

هر کدام از این موضوعات مطرح با توانایی ماهرانه پروفیسور اسموکر مورد مباحثه قرار گرفت. او در جزئیات، واضح و روشن و دقیق است. او با اشتیاقی که برای سخن گفتن یک نفر لازم است صحبت می‌کند، کسی که عمق اهمیت موضوع، سلوک سعادت کنونی

و رستگاری ابدی جانها را احساس می‌کند. همچون پسر واقعی لوتر و فرزند کلیسای لوتری، او حکومت رعب انگیز شیرانۀ پاپی را مردود می‌شمارد.

اما در هیچ موردی او را متعرض به آداب و نیکویی نمی‌بینیم. او همچون مردی شریف، اهل تتبع و تحقیق و همچون یک مسیحی، دست به نوشتن می‌برد.

این اثر قوی دیدگاهی تحسین برانگیز از مناقشات رومیان در یک چکیده ارایه می‌دهد که ما بدون شبهه‌ای اطمینان می‌دهیم که مکرراً خوانده شده. "پروفسور ویندیکتر".

نویسنده به طور منسجم و درخور با مبحث برخورد کرده است. بعد از طرح سریع وقایع ماندگار که از آنها یاد کرده، بعضی از شاخصه‌های برجستۀ احیا که ارزش آن را روشن می‌نماید، مشخص می‌کند. نویسنده این نکات را با قدرت توصیف کرده و آنها را در طریقی برشمرده تا خواننده را با والایی امتیازات غیر روحانی و روحانی، که خود از آن به عنوان ثمرات احیا لذت می‌برد، تحت تأثیر قرار دهد. "از کلیسای پرزبیتی".

این مبحث دارای قوت و به گمان ما برای انتشار عامه دست مایه گردیده و درخور مدارس یکشنبه و دیگر کتابخانه‌های مسیحی است. دوره‌ای که مورد نظر است در تعلیم غنی است - و ما هر کوشش مؤثر برای فراخوانی توجّه به آن را در تعبیری قرین نیکویی، تهنیت می‌گوییم. - تلگراف. "هیئت مذهبی جنوب".

این مجلد کوچک متعلّق به چندین ماه پیش از انتشار عمومی است. کتاب به سبکی ماهرانه و شفاف سازی فراهم آمده و حامی اعتبار بالا و سرآمدی نویسنده است. "ناظر عینی از فیلادلفیا".

آوازه اعتبار شایان توجّه نویسنده آن قدر در کلیسا مبرهن است که نیاز به توصیه ندارد. ما در پاسخ، تنها به برخورد موافق با موضوع و همراهی تامۀ قوت که از خصایص آثار پیشین همان قلم است، متذکّر می‌شویم. هیچ شکی در اذهان عمومی نبایست باشد که در بازخوانی این اثر نگرانی داشته باشند و ما با اعتقاد راسخ و کمال خوشی این را اعلام

می‌کنیم که این کار به وفور تمامی خوانندگان و خریدارانش را مورد التفات قرار می‌دهد. بایست که این اثر در سرتاسر سرزمین منتشر شده و همان طور که این اثر به سبکی معتدل و استدلالی نوشته شده، ما هم با شوق آن را همچون پروتستان‌ها، به کلیسای کاتولیک نیز توصیه می‌کنیم. "ناظر لوتری"

مقدمه:

مبحث زیر با نظارت شورای کلیسای پنسیلوانیای غربی در تطبیق با برآیند اصل موضوع به فراخور نشانه‌های زمان مهیا گشته، که توصیه می‌گردد سالانه توسط هر عضو شورای کلیسا مبحثی دربارهٔ اصلاحات برای تابعین آن ارایه گردد و برای رفع و رجوع آن یک نفر بایست دربارهٔ همان موضوع سالیانه در برابر شورا حاضر گردد.

نویسنده با بر جا گذاشتن دست مایهٔ خود برای شورا به منظور نشر، با اعتقادی راسخ عمل نموده که در آن شخصیت پاپ‌ها در هر جا بایست بر طبق اصلی تغییر ناپذیر، با بودن قوهٔ تمامهٔ پاپ همراه باشد که نتیجتاً به کشتار ختم می‌گردد، اما این اصل توسط ما شهروندان آمریکایی ناقص شناخته شده است. نویسنده متأسف است که در ارایهٔ ویژگی‌های این موضوع جالب توجه، به شکلی اجتناب ناپذیر او ناگزیر به رجوع به فساد کلیسا گشته، که بعضی از اعضای این فساد از جمع خود ما محسوب می‌گردند که شخص نویسنده و بعضی از برادران در مراودات دوستانهٔ روزمره با آنها هستند.

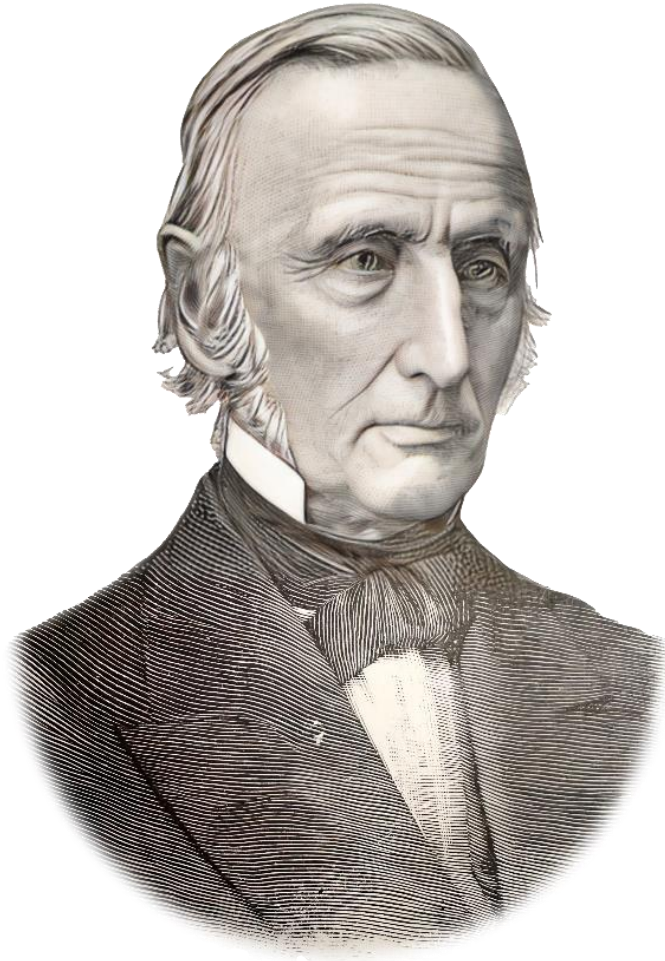
چنین حسی در بسیاری موارد به وقوع پیوسته، همان گونه که او باور دارد، قسمت اعظمی از کاتولیک‌های ما دوستانی واقعی و عموماً همچون انبوه شهروندان ما هستند، و این باور وجود دارد که آن کاتولیک‌ها از هر حیث نه تنها در ضدیت با آزادی‌های ما نیستند بلکه حتی از اتفاقات مدید تاریخ کلیسایی خود آگاهی ندارند که در آن پاپ‌ها و کشیشان به مدت دوازده قرن نشان دادند که دشمن آزادی‌های انسانی، مدنی و مذهبی هستند.

آنها عموماً از عقاید خوفناک در قوانین و احکام کلیسایی خود که کشیشان بدان وسیله شکنجه‌ها را روا می‌داشتند، ناآگاه هستند. و منطقی بود که در انطباق با آن، آزادی‌های کنونی پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها از بین برود تا این که چشمان جامعه در این زمانه گشوده گردد. از آنجایی که مشهود است قدرت پاپ‌ها تخریب کنندهٔ مسیحیت راستین است پس او هیچ ادعایی نکرده که موثق نباشد پس هیچ مسئولیتی نیز متوجه او نیست؛ عموماً این کشیشان رومی هستند که دشمن آزادی همکیشان خودشان همچون پروتستان‌ها هستند. همان کلیسای کاتولیک رومی است که با اصول خود، در این روزگار

و در کشور خودمان دشمن قسم خورده حقوق انسانی و آزادی سرزمین ما است. هر زمان که شهروندان کاتولیک ما اظهار کردند که بدون هیچ مرزی به اعتقادات کلیسای مادر مقدس ایمان دارند، ناآگاهانه بر این امر صحه گذاردند. دوستان کاتولیک ما بایست در الغای این اصول که در تعارض با تفکرشان از حقوق فطری و متناقض با امنیت آتی از آزادیها و مغایر با کلام مقدس خدا است، که برای ما نیز چنین است، با ما همراه گردند.

اس. اس. اسموکر

سمینار الهیات گتیسبورگ، ۱۳ اکتبر ۱۸۳۷



مبحث:

هنگامی که در مقوله رویدادهای بشری به بیرون آمدن انسانها از بردگی توجه کنیم و در میان قدرتهای زمین، موقعیتی مجزا و یکسان که قوانین فطری و قوانین ذاتی خدا به آنان قوام بخشیده، در نظر بگیریم، از این منظر هیچ عایدی مالی وجود ندارد؛ چون بردگی نفرت انگیز است، قوانین مدنی و امتیازات بشر ارزشمند هستند و در پیشبرد تفکر بشر در دنباله‌روی از اصول اخلاقی، اجتماعی و سیاسی، نگاهی نو ارایه می‌گردد. اما برادران، آیا نبایست در پی انقلابی باشیم که یوغ بندگی به دور انداخته شود آن هم نه با یک فرد، بلکه با توالی سریع تمامی خانواده بشری همراه باشد و آن یوغ هم نه فقط یک نظام، بلکه اسارت دینی را در بر دارد، این منظر باعث فزونی منفعتی غیر قابل حصر می‌گردد؛ چون آثار آن در حال افزون گشتن است و اصول مرتبط با آن به نقطه‌ای متعالی می‌رسند. منافع مشخصه این امر نه تنها در قسمت موقت بلکه در باب منافع دایمی نیز برای بشر صدق می‌کند.

چنین شد که جنبش اصلاحات عظیم در قرن شانزدهم توسط خود خدا صورت گرفت که این امر نه به شکلی معجزه آسا، بلکه در تطابق همگامی با مشیت الهی توسط یک عده مردانی دلیر و بلند نظر که همچنان نیز انسانهایی ناکامل هستند، صورت گرفت. ما به وفور در این جا، در ایالات متحده از ثمرات اجتماعی و دینی حاصله از این انقلاب، خرسند می‌شویم؛ اما در ارتباط با نقطه شروع و ماقع آن بسیار مستعد فراموشی هستیم و نیز خیلی بعید است که جایگاه آن را در اذهان عموم برشماریم.

کمی بیشتر از سیصد سال پیش، برجسته‌ترین سلحشور مسلم این دسته بی‌محابای قهرمانان فانی یعنی لوتر^[۱] متولد شد؛ و حدود شش هفته بعد همیارِ نامی او یعنی زوینگلی^[۲] برای نخستین بار چشم به دنیا گشود. در آن زمان تمامی ملل متمدن اروپا - آلمان، فرانسه، انگلیس، دانمارک، سوئد، اسپانیا، پرتغال، ایتالیا، هر جایی صرف نظر از گوناگونی زبانها و رسوم و علایق سیاسی و نهادها در یک نظام استبدادی مذهبی افتاده بودند، یک شخص را به عنوان پاپ روم داشتند که در سرش جانشینی مسیح بر

زمین را داشت! روم پاپی، با منطقی بسیار بیشتر از شکوه روزگاران بی‌خدایی‌اش، بانوی زمین شده بود. در آن زمان در اهتزار قدرت سیاسی‌اش، حریفان شکست خورده‌اش را مجبور کرد که خدایانشان را بپرستند. سپس او مصالح مدنی و اعمال ظاهری را زیر کنترل گرفت، اینک او به قوهٔ ادراک نصف دنیای شناخته شده، قانون می‌خواند، مراودات اجتماعیشان را مشخص می‌کند، وظایف دینیشان را تذکر می‌دهد و می‌گذارد که قدرتش را در بطنِ پس رفتگیِ روحش حس نمایند. قائم مقام ظاهری پطرس قدیس هنوز هم مدعی حق "بر تخت نشاندن سلاطین، یا در آرامی مستغرق کردنشان!" است.

[۱] لوتر در ۱۰ نوامبر ۱۴۸۳ متولد گشت.

[۲] زوینگلی در یکم ژانویه ۱۴۸۴ متولد گشت.

M^۱ مترجم - زندگینامهٔ زوینگلی رجوع به پیوست.



اولریش زوینگلی



مارتین لوتر

او فراموش کرده است که "هیچ کس جز خدا قادر به بخشودن گناهان نیست" [۳] او با بی‌اعتنایی به مقدّسات تظاهر می‌کند که "همچون پسر خدا است که بر زمین اختیار بخشودن گناهان را دارد." [۴] و هنگامی که هدفش عقیم گشت، حق کشاندن تمامی ملل در شمول تکفیر پاپ را ادّعا نمود، و بدینسان که او این را ادّعا کرد مردم بی‌خرد، خرافاتی این را پذیرفتند که دروازه‌های بهشت به رویشان بسته خواهد گشت!

[۲] مرقس ۲ : ۷، لوقا ۵ : ۲۱، افسسیان ۴ : ۳۲، مزامیر ۱۳۰ : ۴، اشعیا ۴۳ : ۲۵، ۴۴ : ۲۲، ارمیا ۵۰ : ۲۰.
[۴] متی ۹ : ۶.

تمدنهای دنیا زیر لوای چنین یوغ آزار دهنده ستمگری می‌نالیدند که همان که به خون خودش کلیسا را خریداری نموده بود با رؤیا بر یوحنا سقوط بابل، مادر فواحش و گسیل رهایی را آشکار نمود. حال، چه طور او سقوط کرده! از سوی حکمرانان ارزشمندش خط خورده و دست به دامان باقی مانده متملقانش برای کمی گرمی شده! حال همان که از اشاره سرش به لرزه می‌افتادند، به پای حکام افتاده تا قدری محبت گدایی کند. او ملتمسانه در این روزگار جدید به دنبال پس گرفتن تلفات و احیای دوباره از شوک آثارِ دراز مدت اصلاحات پیشین است. آن اصلاحات بر پیشخوان تاریخ جهان همچنان خاص خواهند ماند؛ هیچ چیزی با آن برابری نخواهد نمود و هیچ چیزی هم این قدرت را دارا نیست. چون دیگر هیچگاه نه حکومت پایی به چنین دامنه عظیمی خواهد رسید، نه هیچ حکومت مستبدانه‌ای بر دنیای متمدن فرمانروایی خواهد نمود؛ و ملل اروپا دیگر هرگز دوباره در برابر چنین یوغ آهنی سر خم نخواهند کرد. چنین حرکت عظیم و فوق‌العاده‌ای در کلیسا به عنوان کار عظیم خدا باقی خواهد ماند و نمایشگر عالی از جلوه مآل اندیش فرموده او به علاوه تصدیق وعده او است که: «اینک تا به انقضای عالم با شما خواهم بود.» عصر این رویداد به دقت توسط هیئت کلیسا برگزیده شده است.

به همان طریق که تغییرات در کارکتر افراد و ملل عموماً طبق اصلی ادراکی، تدریجی است؛ بنابراین اوج درخشش اصلاحات در تیرگی شبانه دوران تاریک به طرفه‌العینی رخ نداد. دو قرن پیش از اصلاحات می‌تواند همچون مقدمه و دیباچه به عنوان غروب آن روزگار درخشان در نظر گرفته شود. در پراگ پایتخت بوهیم که هفتاد مایلی ویتنبرگ است، یک قرن و نیم پیش از اصلاحات لوتر، گُراد استیکنا^[۵] و جان میلیچ^[۶] داشتند آشکارا علیه فساد کشیشان و مردم و به طور خاص علیه دراویش راهب، سخنان تند می‌گفتند؛ و ماتياس ون خانوو که چارلز چهارم نزدش اعتراف می‌کرد در موارد بسیاری از این هم پا را فراتر گذاشته بود که شام خداوند را در هر دسته‌ای به پا کند اگر

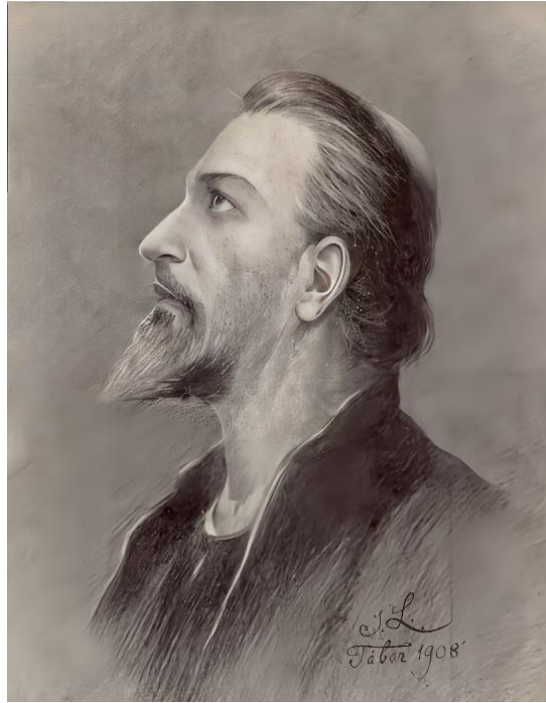
چه خیلی زود مجبور به تکذیب شد. ویک لایف انگلستان و پیترو دی ایل رییس دانشگاه پاریس شهادت‌های مشابه‌ای در ارتباط با فساد روم داشتند.

[۵] درگذشت ۱۳۶۹ بعد از میلاد.

[۶] درگذشت ۱۳۷۴ بعد از میلاد.

در سده‌ای که به فوریت به اصلاحات می‌رسید، هوس^{M۲} و جروم برای شهادت بر حقیقت تحت شرایطی بسیار مقبول ظاهر گشتند. آنها در همان شهری که استیکنا و میلز در برابریان تعلیم داده بودند ساکن شدند. و دانشگاه پراگ که آنان از اساتید آن بودند در آن زمان در تمامی اروپا به جز پاریس بسیار مطرح بود و هزاران جوان از هر جای آلمان برای دیدن آن می‌آمدند. جان جرسون نیز خودش را حامی اصلاحات معرفی می‌کرد. از این روی یک اصلاحات نسبی در بوهم آغاز گشت. آداب دعا در زبان مادری به طور گسترده‌ای انجام می‌شد و هیئتی در سال ۱۴۳۳ در باسیل گرد آمدند، حتی استفاده آن را رسمی کردند و به ساکنان بوهم اجازه دادند که به عوام جام را ارایه کنند. حتی نگاه‌های این اصلاحگران کاملاً محض ظاهر نبود. اگر بر شعاع‌های انوار متفاوتشان تمرکز کنیم، آنها به مقدماتی مبرهن برای اصلاحاتی عظیم که دنباله‌رو آن بودند بالغ می‌گردند.

^{M۲} مترجم - یان هوس (Jan Huss) (از ۱۳۶۹ تا ۱۴۱۵ میلادی)، استاد دانشگاه پراگ، و مصلحی دینی بود که مردم پراگ را به قیام علیه سلطه آلمان‌ها و کلیسای کاتولیک رومی برانگیخت. او بر ضد مال اندوزی کشیشان کاتولیک و بخشش گناهان توسط آنان تبلیغ می‌کرد و می‌گفت که زمینهای در دست مقامات کلیسا باید مصادره شود. او خود کتابهای مذهبی را که به زبان لاتین و برای مردم نامفهوم بود به زبان چک ترجمه کرد و پاپ را ضد مسیح خواند و باور به گناه ناپذیر بودن پاپ را کفر نامید. مجمع روحانیون بلند پایه کلیسای کاتولیک، هوس را به محاکمه کشاندند و در حالی که به او اجازه ندادند حتی یک کلمه سخن بگوید، به مرگ در آتش محکومش کردند. پیش از مرگ از هوس خواسته شد تا توبه کند و حرفهای خود را پس بگیرد اما او حاضر به این کار نشد و مرگ در آتش را ترجیح داد.



یان هوس

این نقطه نظرات توسط هاسیتز و تابوریتزهای این سده به تثبیت رسید که بدون محدودیتی کلام خدا را وعظ می کردند؛ اعاده جام به عوام؛ این که کشیشان باید از قدرت دنیوی و ثروتشان محروم گردند؛ معرفی نظم کلیسایی کتاب مقدسی و مستحکم؛ لغو صومعه‌ها، تمثالهای پرستش؛ رد داکترین برزخ و اعتراف گوش دادن. اگر چه این نور مشمول آثارش شد اما محدود به بوهم گشت، در حلقه‌ای با شعاعهای پراکنده دیگر کشورها ارایه داده شد تا دنیای کاتولیک را برای اوج شکوه عصر اصلاحات آماده سازد و بدون شک حتی خودِ لوتر را در تجسس برای پایه‌های حکومت پاپ مساعدت نمود.

در چنین وضعی بود که مارتین لوتر در ۱۰ نوامبر ۱۴۸۳ متولد گشت، در سالی که تقریباً شاهد دعاوی کاسته نگشته و قدرت کم رنگ شده کلیسای کاتولیک در نامه‌های مهمور و حکم پاپ بر علیه جمهوری ونیز بود. و در آراء دادگاهی در ملأعام در سویل اسپانیا که خیلی زود ادامه‌دار گشت، افرادی که بعضی از اشتباهات حکومت کاتولیک رومی را نپذیرفتند با نام غلط تفتیش عقاید مقدس، در میان عموم به آتش افکنده شدند، اگر

چه می‌بینیم که در واقع دستگاه مخوف و در حال گسترش استبداد پاپی حتی ذره‌ای با گذر ادوار دچار فرسایش نگشته و بعضی از چرخهایش دیگر در هماهنگی با کل نمی‌گردند؛ اما برای راهبان ویتنبرگ اهرم خودش در برابر اتکای به کتاب مقدس را دارد که کل دستگاه را از دنده بیاندازد و قسمتی اعظم را به پودر مبدل سازد.

از زمان تولد لوتر تا آغاز عمومی اصلاحات در ۳۱ دسامبر ۱۵۱۷ پیش رویدادهایی برای جرقه بزرگ واقع شد. شخصیت غیر دینی و فاسد پاپ‌ها با این که خوب شناخته شده بود هنوز نیز برای از کار انداختن قدرت روحانی کل دستگاه کلیسایی ناقص بود؛ چون اگر چه مردان متبدل نیافته از خادمین متبدل نگشته راضی‌اند، حسی همه گیر از چهار چوبهای اخلاقی وجود دارد که در حال شیوع در میان ما است، آن هم این که در کیش مقدس ما، برای کشیشان معافیت از فساد اخلاقی را انتظار دارد. اما در این دوران این پاپ‌ها هستند که برای بشریت مایه ننگ بودند. همچون پاپ اینوسنت هشتم [این نام توسط خود پاپ گذاشته شده به معنی مقدس! - مترجم]. و همچنان هم در طریق رسوایی افزون‌تر.

الکساندر ششم،^{M۳} خود پسر نامشروع پاپ کالیکستوس سوم^{M۴} بود که ثروت پاپ‌ها را بر سر فرزندان نتیجه بی‌بند و باریشان بر باد داد. الکساندر ششم توسط یک مورخ قدیمی این طور به تصویر کشیده شده "هیولایی که به پستی هیچ کدام از بدترین ستمگران باستان هم نیست." [iv] و ژولیوس دوم^{M۵} که سربازی جاه طلب و خستگی ناپذیر بود. اگر چه او تظاهر می‌کرد که نائب قانونی شاهزاده صلح و سلامتی است اما مکرراً درگیر جنگ با ونیزی‌ها، اهالی سوئیس، اسپانیولی‌ها و فرانسوی‌ها بود. اگر شخصیت پدران مقدس این گونه بوده پس وجود خرابی در هیکل بزرگ کشیشان و مردم تعجبی ندارد. و بار این گفته، دیگر در ضرورت اصلاحات هم در سر و هم اعضای کلیسای رومی هیچ شکی وجود ندارد.

^{M۳} مترجم - پاپ الکساندر ششم (Alexander VI) با نام رودریگو بورجیا یکی از پاپ‌های کلیسای کاتولیک رم بود که در اسپانیا به دنیا آمد و از ۱۴۹۲ تا ۱۵۰۳ میلادی پاپ بود. رودریگو بورجیا، پاپ اسپانیایی کلیسای کاتولیک بود وی پدر چزاره بورجیا و لوکرتزیا بورجیا بود. او نویسنده پیمان تردسیاس است که دنیا را بین اسپانیا و پرتغال تقسیم کرد. او ساونارولا را نیز تکفیر کرد و به قتل رساند.

^{M۴} مترجم - آلفونسو دی بورجیا با عنوان کالیکستوس سوم (Calixto III) به منصب پاپی رسید.

[۷] الکساندر ششم یا همان رودریگو بورجیا پاپ بعدی و پسر نامشروع او بود.

^{M۵} مترجم - پاپ ژولیوس دوم (Julius II) (تولد ۵ دسامبر ۱۴۴۳ - درگذشت ۲۱ فوریه ۱۵۱۳) یکی از پاپ‌های کلیسای کاتولیک رم بود که در ایتالیا به دنیا آمد و از ۱۵۰۳ تا ۱۵۱۳ میلادی پاپ بود. او را با القاب پاپ جنگجو و پاپ هراسناک نیز نامیده‌اند. وی یکی از موثرترین پاپ‌ها در عصر رنسانس بود. همچنین او کسی بود که باعث نابودی چزاره بورجیا شد و لویی دوازدهم شاه فرانسه را تکفیر کرد. از او سه دختر نامشروع بر جای ماند. این پاپ همچنین به میکِل‌آنژ سفارش ساخت آرامگاهی برای خود در کلیسای سن پیترو این وینکولی را داد؛ آرامگاهی که البته در ۱۵۴۵ ساخت آن پایان گرفت و بیشتر به خاطر پیکره‌ای که در میانه آن خود نمایی می‌کند یعنی پیکره موسی پیامبر نامدار است (البته در حقیقت این پاپ در واتیکان به خاک سپرده شده نه در آرامگاه نامبرده) این پاپ به همین هنرمند دستور نگارگری سقف پرستشگاه سیستین را نیز داده بود که انجام آن از ۱۵۰۸ تا ۱۵۱۲ به درازا کشید.

میکِل‌آنژ هنرمند مطرح، به محض ورود به رم سفارش بزرگی از جانب پاپ ژولیوس دوم دریافت نمود. پاپ در نظر داشت مقبره‌ای باشکوه در زمان حیاتش بنا کند تا پس از مرگ نیز جلال و جبروت وی را نمایان سازد. از این روی میکِل‌آنژ این استاد مسلّم در معماری، نقاشی و پیکرتراشی، شایسته‌ترین هنرمندی بود که طرح مقبره پاپ را به نحو احسن می‌توانست به مرحله اجرا درآورد. میکِل‌آنژ پس از تهیه نقشه‌های ساختمانی، به مدت یک سال در معادن سنگ مرمر "کارارا" به انتخاب و نظارت بر برش و حمل و نقل سنگهای مورد نیاز مشغول بود. پس از بازگشت به رم و ورود سنگهای مرمر، کار ساختمانی با شتاب و علاقمندی آغاز شد و ژولیوس با پیگیری و نظارت بر امور، مشوق هنرمندی میکِل‌آنژ و پیشرفت کارها می‌شد. پس از مدتی اخلاق و رفتار پاپ تغییر یافت و در غیاب میکِل‌آنژ به استخدام معمار و هنرمند دیگری دست زد.

پاپ ژولیوس دوم در حال طرح نقشه جنگ و تسخیر ایالات بیشتری بود. در همین ارتباط از هزینه‌های سنگین معماری و خرید سنگ مرمر کاملاً منصرف شده و در پی مجازات کسانی که چنین هزینه سنگینی را بدو تحمیل کرده بودند برآمد. از جمله میکِل‌آنژ را، نه چندان مؤدبانه، اخراج کرد. میکِل‌آنژ که خطر را حس کرده بود به طور ناگهانی رم را ترک کرد و قبل از این که مأموران پاپ به او دست یابند، در آوریل ۱۵۰۶ به فلورانس وارد شد. میکِل‌آنژ پس از برخورداری از حمایت همشهریان و احساس امنیت، از پذیرش هر گونه سفارشی از رم سر باز زد و تمام مدت تابستان را در فلورانس به سر برد.

پس از فرار میکل آنژ از رم، پاپ ژولیوس لشکرکشی علیه بولونیا را پیروزمندانه به پایان رسانید و میکل آنژ را با تضمین بیشتری دعوت به کار نمود. هنرمند فلورانسی و ژولیوس گر چه هر دو دارای طبعی سرکش بودند اما گرایش و جاذبه دو جانبه آن دو را به هم نزدیک می نمود. پاپ از میکل آنژ خواست تا مجسمه او را به حالتی که نمایش دهنده پیروزی قدرتمندانه وی باشد، از برنز ساخته و در مدخل "کلیسای پترونیوس مقدس" در بولونیا نصب کند. میکل آنژ بدون داشتن تجربه در کارهای برنزی، به اتکای هنرمندان و استادان دیگر، این کار را پذیرفت اما هیچ کس نتوانست وی را در این کار سترگ یاری دهد. این بار هم هنرمند نابغه از نبوغ ذاتی خود یاری جست و مجسمه‌ای بی نظیر از برنز خلق نمود که پاپ را در حالت نشسته، خرقة‌ای بر دوش، با عصای فرمانروایی و کلید شهر در دست، همچون سرداران بزرگ، دست دیگر خود را بلند کرده و در حالت فرمان دادن نشان می داد. سه سال پس از انقلاب این مجسمه به وسیله مردم بولونیا که از استبداد مذهبی ژولیوس به جان آمده بودند، نابود شد. مردم بولونیا متحداً علیه نظام قدرت طلب ژولیوس به پا خاستند، نمایندگان و طرفداران وی را فراری دادند، مجسمه برنزی وی را در کوچه و بازار کشانده و سرانجام قطعات آن را در کوره ذوب نمودند.



پاپ کالیکستوس ۳



پاپ الکساندر ۶



میکل آنژ



پاپ اینوسنت ۸



پاپ ژولیوس ۲

به واقع، این نیاز بسیار واضح بود، آن چنان که خود کشیشان و شورا و سلاطین تصدیق کرده بودند و مستقیماً توسط خود پاپ‌ها انکار نگردیده بود. خیلی زود در سال ۱۴۰۹ شورای پیزا فرمان اصلاحات کلیسا در رأس و اصلاح اعضایش را صادر نمود؛ و اجازه داد که این به یادگار بماند که این شورایی عمومی متشکل از بیست و چهار کاردینال، تعداد زیادی اسقف، سراسقف‌ها و بقیه کشیشان ارشد و اسقف‌ها، سیصد دکتر الهیاتی و شارع کلیسایی و نمایندگان ۱۳ دانشگاه بود. در این سده همان ضرورت توسط سه یا چهار شورای دیگر نیز تصریح گردید، اما خود این کار تقریباً با دسیسه پاپ‌ها، که در مذاقشان خوش نبود شکست خورد. چنین نظم انضباطی نوک حمله را بر خطاناپذیری و تقدسشان برده بود.

دیگر نیز قادر نخواهیم که در میان مقدمات اصلاحات و جنبش تعلیمات در غرب، صنعت تازه اختراع شده چاپ که موجب سهولت افزایش نفوذ بر متفکرین اروپایی و مهاجرت بسیاری از آدبای یونان که با دستگیری کنستانتین پل توسط محمد دوم در سال ۱۴۵۳ و سقوط امپراطوری یونان همراه است، را نادیده بیانگاریم.

نور دانش و ادبیات حتی دشمن خرافات و اسارت روشن فکران گشته. بسیاری از نویسندگان که بانی حزب آزاد بودند^[۸] جهش یافتند و مصرانه در مخالفت با دوستداران جهل و خرافات قرار گرفتند. آنها فسق و جهالت کلیسا و کشیشان را مورد ریشخند قرار دادند و بر وجدان دردشان تیزترین نمک از هجویات را ریختند؛ اما آنها از ضرورت اصول اخلاقی تهی بودند که بخواهند آن را خطر جدی و محروم گشتن از اصلاحات تلقی کنند و همچون رهبرشان اراسموس، در زمان محاکمه با آتش به خائن بدل گشتند.

^[۸] در این حزب ریشلین، اراسموس، پارکهمیر، هرمان وون بوش، اولریخ وون هوتن و همه متفکرین آن دوران حاضر بودند.

حال این دیگر تعجب برانگیز نبود. چون اگر چه احترام عموم به مقامات پایی به میزان بالایی تنزل پیدا کرده بود، سلاطین بزرگ اروپا پاپ‌ها را با نفوذشان بر سوگند متابعت هر پیرو کلیسای کاتولیک، به عنوان دشمنانی رعب‌انگیز در نظر می‌گرفتند. اندک

شماری که سعی نمودند تا معیار اصلاحات را منتقل سازند خیلی راحت زیر صاعقه واتیکان رفتند و خرد شدند. خون هوس و جروم، و شکنجه‌های بازجویی و ناله‌های مرگ زاهد ارسا اما مشتاق یعنی ساونارولا^{[۹]M۶} بر خواهش کلیسای مادر به اصلاحات را بر می‌آورد، لوتر از او این طور یاد می‌کرد که "مسیح او را مقدس شمرده" اگر چه پاپ‌ها او را سوزانیدند؛^[۱۰] اما او چراغ راهی برای دیگران در جاده اصلاحات گشت. در وسط همین شرایط، خدا، که در چنین مواقعی صاحب قدرت مافوق‌الطبیعه خوانده می‌شود، در زمان خودش، دسته‌ای از اصلاحگران برجسته را در قلب همان کلیسا بر خیزاند، و اعلان جنگ آشکار بر علیه فساد چند گانه کلیسا را داد.

[۹] "جیرولامو ساونارولا در ۱۲ اکتبر ۱۴۵۲ در فرارای متولد گشت؛ تعلیم مذهبی دید و خیلی زود به خاطر نبوغ و درکش ممتاز گشت. پدرش قصد داشت او را به پیشه خودش که فیزیک بود در آورد؛ اما او از آن متنفر بود و بدون دانستن پدر و مادرش در ۱۴۷۴ بعد از میلاد یک راهب دومینیکن گشت. برای مدتی فلسفه و امور ماورالطبیعه آموخت؛ و بعد واعظ و شنونده اعتراف گشت. او خیلی زود شنیدن اعتراف را کنار نهاد و خودش را کاملاً صرف موعظه کرد که در آن به شکل برجسته‌ای گیرا و موفق بود. در سال ۱۴۸۹ به فلورانس رفت، جایی که موعظاتش تقریباً به سمت اصلاح اخلاقیات رفت. او در کمال آزادی بدون توجه به سن و جنسیت و موقعیت انسانی به راهبین، پاپ‌ها، شاهزاده‌ها یا شهروندان معمولی به خاطر فسق، بی‌دینی، و مذهب دروغین حمله می‌برد. تأثیر او در بالاترین نقطه از نامحدودیتی بود.

فلورانس به خاطر نزاعهای سیاسی تقسیم شده بود و ساونارولا از خطر دور نگشت. او تند و تیز، فصیح و بسیار مشتاق بود آن چنان که تقریباً قبولاند و در حقیقت ادعا کرد آن چه که می‌آموخته با مکاشفه به او رسیده بود. نزاعهای مغایر باعث شد که او در نظر پاپ متهم شود و او را به روم فرا بخواند. ساونارولا نرفت؛ و به او دستور داده شد تا از موعظه دست بردارد. یک بازجوی فرقه فرانسیزی برای مواجه با او فرستاده شد. مردم از او حمایت کردند. اما در نهایت درباره فرستادن او به محاکمه با آتش دو دل گشتند، او تا اندازه‌ای از محبوبیتش کاسته شد. دشمنانش او را به زور گرفتند و به صلابه کشیدند و چیزهایی از او بیرون کشیدند که آن را به مثابه اعتراف به گناه تلقی کردند؛ سپس خفه‌اش کردند و جسدش را سوزاندند و خاکسترش را در رودخانه ریختند. اگر چه او در ۲۳ می ۱۴۹۸ کشته شد - شخصیتش با بیشترین آب و تاب مورد نزاع و حمایت افراد زیادی چه از میان کاتولیک‌ها و چه پروتستانی‌ها بود. تقریباً همه نوشته‌های او به زبان ایتالیایی است. نوشته‌ها شامل سیصد موعظه، حدود پنجاه مقاله و قانون و تعداد قابل توجهی نامه است؛ که همه نشان دهنده نبوغ و خدا ترسی او و بعضی از آنها از فهم بالای او حکایت دارند.

^{M۶} مترجم - ساونارولا بدعت‌گذار نبود، بلکه عقاید دینی‌اش با اصول اعتقادی کلیسا در پایان قرن پانزدهم منطبق نبود. او می‌خواست نظام پاپی مسئولیت روحانی‌اش را به یاد آورد و داراییهایش را رها کند و در عین حال می‌خواست همکیشان مسیحی‌اش برای کسب خلوص و پاکدامنی در زندگی خود تلاش کنند. ساونارولا برای مدتی موفق بود. در خیابانهای فلورانس آتش بر پا می‌کردند و در آن چیزهای بی‌ارزش، زیورآلات، لباسهای شیک، کتابهای غیر مذهبی، و وسایل بازی را می‌سوزاندند. بعد، هنگامی که فلورانس‌ها خانواده حاکم مدیچی را بیرون راندند و کوشیدند شکل قدیمی حکومت جمهوری را از نو برقرار سازند، ساونارولا به دیکتاتور واقعی تبدیل شد.

اما، به واسطه شور و شوق اصلاح طلبانه‌اش، با الکساندر ششم، یکی از دنیا طلب‌ترین و بی‌بند و بارترین پاپ‌هایی که تا آن هنگام بر تخت پطرس تکیه زده بود، در افتاد. الکساندر، از ترس این که شور و شوق برای اصلاح اجتماعی که ساونارولا الهام بخش آن در فلورانس بود به زیان او تمام شود، با پیشنهاد منصب کاردینالی کوشید او را تطمیع کند. اما ساونارولا این رشوه را نپذیرفت و تکفیر شد. سپس الکساندر به دستگاه تفتیش عقاید فلورانس دستور داد این راهب دومینیکی را محاکمه کنند. ساونارولا در زیر شکنجه بسیار شدید به دیدن رؤیاهایی اعتراف کرد. دادگاه تفتیش عقاید او را به خاطر داشتن عقاید بدعت‌گذارانه مقصر شناخت، گر چه جرم واقعی او انکار اقتدار پاپ در نظارت بر خدمت مذهبی او بود. ساونارولا را تحویل مقامات عرفی دادند که او را در سال ۱۴۹۸ در چوبه مرگ سوزاندند.

^[۱۰] فردریش وون آمون Geshichte de Homiletik، [تاریخ موعظه] جلد یکم صفحه

۱۸۳.



جیرولام ساونارولا

آلمان صحنه شروع این جنگهای بزرگ بود و لوتر اولین سلحشور این میدان بود. خدا آموزه‌های خاص را به روح و مشیت خود به او برای خدمت می‌آموزاند و در ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷ بعد از این که تنزل راهب دومینیکی با منتهای بی‌شرمی گستاخانه داشت بخشش نامه‌های پاپ در حومه ویتنبرگ را می‌فروخت، لوتر در ترس از خدا قانون اصلاحات را برافراشت، او اعلامیه ۹۵ ماده‌ای^{My} خود را که علیه این بخشش نامه‌ها بود بر سر درِ کلیسا چسباند. به طور معمول از آن زمان آغاز اصلاحات در نظر گرفته شد، روزی که حسب عادت به یادبود آن اتفاق فوق‌العاده مشهور شد.

^{My} مترجم - اعلامیه ۹۵ ماده‌ای محرک اولیه اصلاحات پروتستانی بود. مارتین لوتر در اعلامیه خود، بر مسائل درون کلیسای کاتولیک همچون غسل تعمید و آموزش تمرکز می‌کند. این اعلامیه، با صراحت اعتبار فروش آموزش گناهان توسط کلیسا را رد می‌کند و اظهار می‌دارد که رهایی از گناه در این کلیسا، با داد و ستدهای مالی به دست می‌آید، نه با ندامت واقعی از گناه. لوتر مدعی است که فروش آموزش، نقض آشکار هدف اصلی اعتراف، توبه و بخشایش است و به مسیحیان به دروغ گفته شده که آنها می‌توانند با خرید آموزش، به پاک‌ی از گناه دست پیدا کنند. کلیسای ویتنبرگ در آلمان که جزیی از امپراتوری مقدس روم بود و اعلامیه ۹۵ ماده‌ای از آنجا منتشر شد، بزرگ‌ترین مجموعه باقی مانده آثار مقدس در اروپا را در خود دارد. این آثار توسط فردریک سوم ساکسونی جمع آوری شدند. در آن زمان ادعا می‌شد که ستایش اجساد و آثار قدیسین باعث بخشایش و عفو مجازات گناه در برزخ می‌شود.

در آن زمان یک کشیش معتقد به فرقه دومینیک، با هدف جمع آوری اعانه برای تأمین هزینه‌های بازسازی کلیسای سنت پیتر در رم که توسط پاپ لئو دهم شروع شده بود، به فروش آموزش نامه در سرزمینهای آلمان اقدام کرد. در آن زمان آلبرشت کاردینال براندنبورگ، اسقف اعظم ماینز در آلمان، برای خرید مقام خود مبلغ زیادی را قرض گرفته بود و به شدت در مضیقه بود. به همین دلیل با شرط دریافت قسمتی از درآمد حاصل از فروش آموزش‌نامه، اجازه این کار را در سرزمینهای خود صادر کرد. لوتر احساس کرد که باید چنین تقلبی را برای مردمی که اقدام به خرید آموزش‌نامه می‌کنند افشا کند. این افشاگری در مناظره‌ای که در دانشگاه ویتنبرگ برگزار شده بود انجام شد.

هانس هیلدبراند (Hans Hildebrand) می‌نویسد که در روز ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷ میلادی، لوتر به هیچ وجه قصد جدال با کلیسا را نداشت، بلکه آن را اعتراضی اصولی به رفتار کلیسا می‌دانست. با این وجود در بخشهای مختلف اعلامیه، چالشهای محسوسی در ارتباط با کلیسا دیده می‌شود، خصوصاً در بند ۸۶م، آن جا که می‌پرسد: "از آن جا که ثروت کنونی پاپ از ثروت کراسوسها (ثروتمندترین افراد) بیشتر است، چرا او نباید این کلیسای سنت پیتر را به جای پول مؤمنان مستمند، با پول خود بسازد؟"



هانس هیلدبراند



آلبرشت کاردینال براندنبورگ



پاپ لئو ۱۰

این چنین او خود را در موضع مخالفت با کلیسای مادر قرار داد بدون این که کمترین عقیده‌ای بر گستره و اهمیت کاری که خدا در نظر داشت توسط او به انجام برساند، داشته باشد. لوتر خودش را با شوق بسیار به مطالعه پیوسته آن یک جلد کتاب مقدس، که ده سال قبل با مشیت الهی به دست او افتاده بود، مشغول ساخت. تغییر در دیدگاه‌های خود او نیز تدریجی بود و او همزمان عامل اصلاحات نیز بود.

در مقدمه آثارش که هجده سال بعد از این تاریخ نوشته چنین اظهار کرده که: "بگذارید همه آنانی که کتابهایم را می‌خوانند به یاد داشته باشند که من همچون آنانی که سنت آگوستین می‌گوید، هستم. خودم را با نوشتن و تعلیم دیگران بهتر کردم، نه همچون کسانی که به طرفه‌العینی از هیچ به دکترهای دانشمند تبدیل شدند." [۱۱] و کیست که دست مشیت الهی را در آن نظاره نکند؟ همان طور که انتشار کتب او به طور متوالی بود اما در آهستگی انتشار، تا کتاب بعدی، خوانندگان پیشین او می‌توانستند به آسانی وارد روح نوشتارش شوند و آشکاری تدریجی نور را تاب بیاورند. این شرایط هم زمان این امر را نیز در بر دارد که خیلی از نوشته‌های قبلی‌اش حاوی اصولی هستند که او در دوره بعدی زندگی‌اش آنها را رها کرد.

[۱۱] سکندورف (Seckendorf).

نمی‌توانیم رویدادهای متوالی شورشهای بزرگ کلیسایی، که از نقطه کوچک آغازینش بیشتر رشد کرده بود، را با جزئیات بیاوریم. همین قدر بسنده می‌کنیم که در

عرض کمتر از دو هفته نظریات لوثر تقریباً تمام آلمان را سیر کرد؛ آن چنان که خیلی زود موجب جلب نظر بخش عمده اروپا گشت و در این کشمکش باقی ماند. به مدت سیزده سال کار اصلاحات پیش رفت تا جایی که به طور مداوم تمام خرابیهای برجسته کلیسای رومی آشکار گشت و اصلاحات در آلمان بالغ گشت همان طور که اعتراف صلح آگسبورگ در ۱۵۳۰ این را به نمایش گذاشت. اما اختلافات در همین جا ختم نشد. محاکمات و بازجوییها گوناگون و فاجعه آمیز بودند، آن چنان که شاهزادگان پروتستانی و مردمشان که به آن اصول سوگند یاد کرده بودند مجبور شدند که برای بیست و پنج سال دیگر متحمل پاپ و اغوایش بر امپراطور شوند. تا این که در ۲۵ سپتامبر ۱۵۵۵ یعنی نه سال بعد از مرگ لوثر، صلح آگسبورگ^{MA} برای اولین بار به پروتستانها اجازه دولت عالی را عطا کرد تا بعد از تأویل تفسیر خودشان خدا را بپرستند.



صلح آگسبورگ - صفحه جلد سند؛ ماینس، ۱۵۵۵

^{MA} مترجم - در ۲۸ آوریل سال ۱۵۵۵ میلادی کنگره مذهبی معروف به آگسبورگ در شهری به همین نام در آلمان تشکیل شد. این گنکره برای پایان دادن به کشمکشهای مذهبی امپراتوری مقدس روم بر پا شد زیرا در نتیجه اصلاح دینی، اختلافاتی در این امپراتوری به وجود آمده بود. در نتیجه این کنگره معاهده صلحی بین امپراتور مقدس روم، شارلکن، و مجمع شمال کالدیک *Liga Smalcaldica* امضاء شد.

در نتیجه کنگره آگسبورگ به پیروان پروتستان لوتر آزادی اعطا شد و همچنین املاک غصب شده پروتستانها به آنان بازگردانده شد. به شهriاران امپراتوری مقدس روم اجازه داده شد که به دلخواه بین مذاهب کاتولیک یا لوتری یکی را انتخاب کنند. به پیروان کالوینیسم تا زمان صلح وستفاليا حقوقی اعطا نشد.

اما به محض این که اصلاحات در آلمان سر گرفت در بقیه کشورها نیز به سرعت برق آغاز شد، و متفکران تمامی اروپا را شوکه کرد. دو سال بعد از انتشار نظریات لوتر، اولریش زوینگلی یکی از فرهیختهترین و ممتازترین اصلاحگران، که دیدگاههای شخصی او از فساد پاپها حتی از لوتر نیز جلوتر بود، کار اصلاحات عمومی را در زوریخ سوئیس آغاز نمود، جایی که با توانایی و موفقیت بالایش مورد پیگرد قرار گرفت، تا این که در سال ۱۵۳۱ او جاناش را در جنگ بین پروتستانهای سوئیسی و کاتولیکهایی که به کشورشان حمله کرده بودند، از دست داد.

در سوئد از ۱۵۲۳ تا ۱۵۲۷ اصلاحات توسط اولائوس پتری که یکی از شاگردان لوتر بود شروع شد، بعد قدرتمندانه توسط گوستاووس واسا پشتیبانی شد. در دانمارک نیز قدرت سلطنتی پاپ خیلی زود نابود شد. حدوداً همان زمان حامیان اصول لوتر در اسپانیا، مجارستان، بوهم، لهستان، بریتانیا و هلند به پا خواستند. انگلستان پاپی در سال ۱۵۳۳ از هنری هشتم که لقب "حامی ایمان" را کسب کرده و پیشتر خیلی متعصبانه از کلیسای مادر در برابر لوتر دفاع می کرد، حمله قاطعانه ای را دریافت کرده بود؛ که همچنان هم توسط جانشینانش ادامه داشت. در اسکاتلند عمدتاً، کیش اصلاح یافته خادم انعطاف ناپذیر و برجسته خدا جان ناکس حدوداً در سال ۱۵۵۹ معرفی شد.

دیگر قادر نیستیم که در میان کسانی که واسطهٔ مشیت الهی گشته‌اند از ژان کالوین نامی نبریم، که اگر چه در ابتدا اصلاحات را معرفی نکرد اما تأثیر گسترده‌ای بر تمامی کلیساهای اصلاح شدهٔ اروپا گذاشت و بیشتر از هر کسی در برداشت فرامین، رشد و ثبات آنها مشارکت داشت. آغاز زحمات عمومی او در ژنو در سال ۱۵۳۶ یعنی حدود دوازده سال بعد از برخاستن لوتر شروع شد، او به مدت سی سال با مکاتبات و نشریات کار کرد تا جنبش اصلاحات را در سرتاسر بخشهای مختلف اروپا پیش ببرد؛ به خاطر تعلیم، تأثیر و افاقهٔ آن این امکان وجود دارد که او را جانب خود لوتر به حساب آوریم.



گوستاوس واسا



ژان کالوین

اما به جای موشکافی جزئیات این کار فوق‌العادهٔ خدا، که آزادیمان در دین و جامعه را به آن مديونیم، بیايد روی بعضی از خصیصه‌هایی که با آن اصلاحات مشخص می‌گردد تأمل کنیم تا ارزش اثر مشخص آن بر ذهنهای ما بیشتر بنشیند.

۱. اولین مشخصه‌ای که معطوف به آن می‌شویم این است که این امر دستیابی رایگان به چشمهٔ فساد ناپذیر حقیقت و وظیفه در قبال کلام مقدس خدا، به عنوان تنها قانون خطا ناپذیر از ایمان و ایستادگی را به ما ارایه می‌دهد.

خوب از آن جایی که از فراموشی ذهن بشری خبر داریم حتی خدا هم فرامین عهد عتیق، ده فرمان را بر الواح سنگی مکتوب نمود و موسی خادم نصب شده او، دستورات دیگر را هم برای این که در ملأعام هنگام عبادت، نسل به نسل خوانده شود و هم برای این که در کودکانشان چه در خانه یا هر جایی باقی بماند، ثبت نمود. در چنین طریقی رسولان نصب شدند که منجی به آنان مأموریت انتشار انجیل به همه ملت‌ها را داده بود، با دانستن این امر که کار مقدس منجی برای همه نسل‌ها در نظر گرفته شده، دیگر از نوشتن وقایع و اصول آن فارغ هستیم. نیت این امر از ذات موضوع آشکار می‌گردد، اما بسیاری نویسندگان با شوق، به وضوح آن را نیز توضیح داده‌اند. یوحنا می‌گوید: «همین قدر مکتوب شده تا ایمان آورید که عیسی مسیح پسر خدا است و این که ایمان آورید که به واسطه نام او حیات خواهید داشت.»^[۱۲] منجی، پیش از نوشتن کتب عهد جدید امر نمود که از عهد عتیق «کتب را تفتیش نمایید» نه از رسوم یا گزارشهای شفاهی. هر آن کسی که در پی خوار شمردن این کلام مقدس باشد، ملعون است.

^[۱۲] یوحنا ۲۰: ۳۱ و همچنین پولس.

پولس می‌گوید: «تمام کتب به الهام خدا است و به جهت تعلیم، تنبیه، اصلاح، تربیت در عدالت است: تا که مرد خدا کامل و به جهت هر عمل نیکو مهیا گردد.»

این را پولس در سال ۶۵ میلادی که همه کتب عهد جدید به جز یوحنا، رساله یهودا و دوم پطرس مکتوب شده بودند، گفت. و اگر چه مردانی انتخاب شده بودند که انجیل را به تمامی جهان انتشار دهند؛ این مردان می‌بایست کتب را تفحص نمایند.^[۱۳] و طبق آن به آنها تعلیم داده شود.^[۱۴] مسیحیان آموختند که از معلمین کذب برحذر باشند.^[۱۵] کتب را هر روزه تفتیش نمایند تا مطمئن گردند که این امور به همین گونه است.^[۱۶] و حتی اگر فرشته‌ای از آسمان بیاید و انجیلی غیر از آن چه از رسولان آموخته‌اید ارایه دهد، آناتیمه باد.^[۱۷]

^[۱۳] اول تیموتاؤس ۴: ۱۵.

^[۱۴] غلاطیان ۱: ۸.

^[۱۵] دوم پطرس ۲: ۱ - ۲.

[۱۶] اعمال ۱۷ : ۱۱.

[۱۷] غلاطیان ۱ : ۸، مکاشفه ۲۲ : ۱۸ - ۱۹، یوحنا ۵ : ۳۹، اول تسالونیکیان ۵ : ۲۷،

افسیسیان ۶ : ۱۷.

اما کلیسای روم در قرون پیش از اصلاحات به جای وفاداری به کلام خدا که تنها قانون خدشه ناپذیر از ایمان و عمل است، رسوم و احکام شوراها و پاپ‌ها را همتای کلام خدا کرد. دلیل آنها برای این جریان کفرآمیز را می‌توان به راحتی از اعترافاتی که شکل گرفت استنباط کرد و اخیراً نیز یک نویسنده پاپ^[۱۸] از همین کشور تصریح کرد که تعلیمات و رسوم کلیسایشان صرفاً از خود کلام استنباط نمی‌شود. البته سوابق ابتدایی‌تر از این ملحقات غیر مجاز به مسیحیت در صفحات انجیل یافت نشد اما در میان نویسندگان آن عصر، که تعلیمات غیر کتاب مقدسی آنها به آیینشان اضافه شده بود، می‌آمد؛ یا در احکام شوراها که آنها برای اولین بار تصدیقشان کردند، می‌آمد.

[۱۸] آقای هیوز در مباحثه با دکتر برک اینریج.

در قرون پیش از اصلاحات هر زمان که اضطرار آنها را از خواب هرزگی و جهالت، بر کوشش به صحنه گذاشتن روی سیستم فاسدشان، بیدار می‌کرد، قدرت این نویسندگان و شوراها با گرانی کلام خدا زیر ذره‌بین رفت. اما ما تا آن جا که بایست بدانیم، هیچ شورایی پیش از ترنت، یعنی چند سال بعد از اصلاحات، هیچ وقت به رسمیت، رأی بر تساوی کامل رسوم انسانی و احکام شوراها با کلام مقدس خدا را نداد. تا آن زمان خود کتاب مقدس هم تقریباً برای قرن‌ها کتابی ناشناخته بود. قسمت‌های برگزیده تنها در پرستش استفاده می‌شد و هزاران خادم آمدند و رفتند بدون این که یک کپی از کل کتب را ببینند.

هنگامی که خود لوثر با مشیت الهی یک نسخه را در کتابخانه صومعه یافت، از فهمیدن این که قطعاتی که زمان خدمت خوانده می‌شد شامل کل کتاب نبوده متعجب گشت! پلیکان که یکی از اصلاحگران بود اعلام می‌کند که در زمان اصلاحات در تمام آلمان، یک نسخه یونانی از کتاب مقدس هم به هیچ قیمتی خریداری نمی‌شد! خادمان آن دوره، به ندرت دانش درستی از کتاب مقدس داشتند. و هنگامی که لوثر برخاست هیچ

شخصی از دنیای پاپ‌ها و نه حتی هیچ کسی از دانشگاه پاریس قادر نبود که بتواند در زمینه کتاب مقدس جلوی او بایستد!

اما اصلاحات و کتاب مقدس دست به دست می‌گشتند. به وسیله کتاب مقدس بود که خدا اصلاحات را در قلب لوتر در صومعه آغاز کرد و با ترجمه کتاب مقدس به زبانهای بومی، کار لوتر و دیگر ابزارهای مقدس خدا، این کار بزرگ در سرتاسر اروپا گسترش یافت. این امر به خوبی توسط خود کاتولیک‌ها درک شد، همان طور که مورخ خودشان، سارپی به ما این آگاهی را می‌دهد که یکی از عوامل ترغیب هیئت ترنت^{M۹} به قدغن کردن انجیل بر عوام، این بود که "تنها کسانی به دنبال لوتری‌ها می‌رفتند که به خواندن کتاب مقدس عادت کرده بودند." [۱۹] و هنگامی که با روشنایی پیش رونده عصرشان وادار به توجه به "شریعت و شهادت" شدند، یکی از بحثهایی که توسط شورا ذکر شد، پذیرفتن ترجمه لاتین معیوب به جای اصلی آن بود "این که ولگات در هر بخشی به عنوان زبان رسمی دینی تلقی شود که فواید وسیعی بر لوتری‌ها خواهد داشت و جز این، بدعت‌گذاری غیر قابل اندازه‌ای (آن گونه که آنان بر دید اصلاحگران نام گذاشتند) بر کلیسای رومی وارد خواهد آورد." [۲۰]

^{M۹} مترجم - شورای ترنت یکی از مهم‌ترین شوراهای سراسری کلیسای کاتولیک بود که بین سالهای ۱۵۴۵ و ۱۵۶۳ میلادی در ترنتو و بولونیا در شمال ایتالیا برگزار شد. این شورا که ناشی از اصلاحات پروتستانی بود، به عنوان تجسم اصلاح کاتولیک توصیف می‌شد. چهارصد سال بعد، هنگامی که ژان بیست و سوم مقدمات شورای دوم واتیکان را فراهم می‌کرد، احکام صادر شده توسط آن شورا را تأیید کرد: "آن چه که بود، هنوز هست."

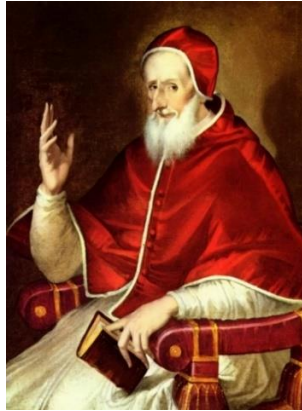
افزون بر احکام، شورا عبارات کلیدی و توضیحات مربوط به داکترین‌ها و آموزه‌های کلیسا را در پاسخ به آنها بیان کرد. این توضیحات شامل کتاب آسمانی، سنت مقدس، گناه نخستین، رستگاری، آیینهای کلیسا، قربانی مقدس و ستایش قدیسان بود. شورا در بررسیهای خود ولگاته را به عنوان نمونه رسمی کتاب مقدس معرفی کرد و فرمان ایجاد یک نسخه استاندارد آن را صادر کرد؛ هر چند که تا ۱۵۹۰ به چنین دستاوردی نرسید. پیوس چهارم در ۱۵۶۵ آیین تریدنتینه (از نام لاتین ترنتو) را صادر کرد و جانشینش پیوس پنجم، تعلیمات مذهبی رومی و نسخه‌هایی از مراسم ربّانی و کتاب دعا را به ترتیب در ۱۵۶۶، ۱۵۶۸ و ۱۵۷۰ میلادی صادر کرد. سیصد و پنجاه سال پس از این شورا، شورای سراسری بعدی با نام شورای اول واتیکان تشکیل شد.

[۱۹] ساری، مرجع. دوم. ۵۲ S. (کرامپ ۵۳).

[۲۰] منبع فوق‌الذکر. صفحه ۵۲ - ۵۳.



پاپ سیکتوس ۵



پاپ پیوس ۵



پاپ پیوس ۴



شورای ترنت

بر همین اساس، تنها انجیلی که دوستان کاتولیک ما حتی در این زمان با رضایت خاطر در دست دارند همین ترجمه معیوب یا ترجمه این ترجمه است که بعداً به دقت تصحیح شد و توسط پاپ سیکتوس پنجم در سال ۱۹۵۰ بی‌عیب قلمداد شد اما متعاقباً طی دو سال قریب به ۲۰۰۰ جای آن توسط پاپ کلمنت هشتم تغییر داده شد.^[۲۱]

^[۲۱] متن کرامپ صفحه ۵۲.

تغییرات در بعضی جاها کل آیات را تحت تأثیر قرار داد و در خیلی جاها دیگر اظهارات متناقض قابل توجه‌ای ارایه داد. به علاوه، این ترجمه چندین کتاب کامل دیگر هم ارایه داد که هیچ ربطی به کلام خدا نداشتند. و اگر در حیطه قدرت پاپ‌های روم و کشیشان آن بود که کلام حقیقی خدا را از دنیا برگردانند با خوشی دل این کار را می‌کردند. دیگر این که چرا اینها این قدر سخت مخالف عمرکدهای جامعه انجیلی پروتستانی هستند که اعتراضشان قرار دادن ترجمه وفادار بدون تفسیر و یادداشت به کلام اصلی خدا به هر خانواده‌ای است؟ امر دیگر این که چه طور پاپ بعدی، پیوس هفتم در پاسخ به استفسار اسقف‌های لهستان درباره این که در برابر انجمنهای انجیلی چه رویکردی باید در پیش بگیرند چنین بیانی را به کار برد که: "به واقع از این وسیله خدعه آمیز، (خدعه یعنی گسترش کلام خدا در میان جماعتها) در شگفتیم، (خودش را مقدس خطاب می‌کند) که با آن همان شالوده‌های دین را به نابودی کشانیده می‌شود. چون مبرهن است که با گسترش کتاب مقدس با جسارت بشری در بیان عوام، بیشتر از آن که مفید باشد موجب آسیب گردد. پس به تمامی بکوشید، مردمی را که به دست شما سپرده شده‌اند هشدار دهید که در دامهایی که برای نابودی ابدیشان فراهم شده نیفتند، (یا به عبارت دیگر، این که آنها انجیلی را که توسط این انجمنها به آنها ارایه می‌شود نپذیرند!)" ^[۲۲] آیا شایسته نیست که هر کاتولیک روشن فکری به ظرفیت یا راستی آن معلّمان دینی، که از تطابق اصولی تعلیمیشان به عنوان حقیقت خدا با کلام خدا ترس دارند، شکی داشته باشد؟

^[۲۲] پروتستان، جلد اول از صفحه ۲۵۶ - ۲۵۸.

چه قدر سیر سلوکِ خادمین پروتستانی متفاوت است! چه قدر وضعیّت امور در کلیساهای پروتستانی متفاوت است! از زمان جنبش اصلاحات عظیم کتب اصلی از کتب

درسی مورد مطالعهٔ خادمین است و در دسترس هر شخص متبحری که در زبان نوشتاری‌اش فرهیخته گشته قرار دارد. در عین وفاداری به متن اصلی آنها به زبانهای مختلف جهان مسیحیت و همین طور در گسترهٔ عظیمی از زبانهای بیگانگان ترجمه شدند و میلیونها نسخه در سراسر کشورهای اصلاح یافته اشاعه گشت. مسلماً خادمین پروتستانی هستند که مفسر کلام خدا هستند، مردم عامهٔ پروتستانی هم یاد گرفتند که همچون مردم نجیب بیریه باشند و کتب را تفحص نمایند "که آیا این امور در کلام آمده." اصل پایهٔ مطرح در هر دوی آنها این است که "مذهب پروتستان‌ها بر کتاب مقدس است، کتاب مقدس! "هم کیشان مسیحی آیا بر این حکم تفوق یافتید که معیاری که به آن امیدتان بر حیات ابدی، داوری می‌شود نه بر گفته‌های پاپ و شوراها، نه حتی بر رسوم متزلزل جایز الخطای بشر است، بلکه بر کلام زایل ناپذیر خدا است؟

به یاد داشته باشید که شما این را مرهون برکت اصلاحات هستید و بگذارید به خاطر این لطف شکرگزاریتان به آسمان برسد! آیا آن کلام را شورا و راهنمای زندگیتان می‌سازید؛ در هر زمان از شک یا سختی جویای حکم خود خدا با توسل "به شریعت و شهادت" می‌شوید؟

فراموش نکنید که اصلاحات به شما این امتیاز دلپذیر را عطا کرد. آیا این کلام شما را قادر می‌سازد که روزانه با آن مردان خدا که با ارادهٔ روح القدس نوشته‌اند، در عشاء ربانی همراه شوید؟ آیا پیشگوییهای انبیاء عتیق را به دقت بررسی کرده‌اید یا همان نامه‌هایی را که رسولان به اولین کلیساها نوشتند خوانده‌اید، بدینسان از مزایای مسیحیان اولیه لذت برده‌اید؟ آیا متوجه شده‌اید که این کتاب مقدس نفیس کتابی آسمانی است که با تأثیر خود، روحان را به اوج می‌برد، آن را مبدل می‌کند، زیبایش می‌سازد؟ پس از یاد نبرید که برای تمامی این امتیازات والا و مقدس ناشی از اصلاحات سپاسگزار باشید که با آن خدا پدرانمان را از سیاهی و خرافات پاپ‌ها آزاد ساخت.

۲. اصلاحات کلیسا را از خیل عظیم فساد اصولی و عملی رها کنید.

به جای پرستش خدا با وساطت فرشتگان یا مریم باکره و بقیۀ قدّسین فانی نامبرده، که امروزه در کلیسای رومی چنین است و به جای پیشکش کردن اقسام پرستشها به آنها، پروتستانها امتیاز پرستش تنها خود خدا، آن هم از طریق منجی را به آنها اعاده کردند. پاپ پیوس چهارم که اعمالش همپایۀ معیارهای کلیسای تماماً رومی بود با این بیان منزجر کننده گویای کاتولیکی، اذعان می‌نماید که: "من همچنین ایمان دارم مقدّسینی که با مسیح حکومت می‌کنند بایست پرستش نمود و دعا کرد." [۲۳] کثرت این، مقدّس مآبها آن چنان است که هیچ کسی قادر به شمارش آنها نیست؛ اعمال پارسایانه و معجزات شگت‌آور آنها در ۵۴ مجلد برای تعلیم به کودکان کلیسای مادر مقدّس فراهم شده است!

[۲۳] اعمال پیوس چهارم. مقاله بیستم شورای تریدنت. جلسه ۲۵. پرسش نامه دینی روم. بخش سوم. فصل ۲.

این تصوّر وجود دارد که بعضی از این مقدّسین هرگز حتی روی زمین به دنیا نیامدند و تنها زاده تصوّر نگارندگانی بوده‌اند که این افسانه‌ها را در موردشان به نگارش در آوردند. همچون سنت لنگینوس^{M۱۰} که گفته می‌شود او همان سربازی بوده که نیزه را در پهلوی منجی بر روی صلیب فرو کرد؛ سنت کریستوفر^{M۱۱} غول پیکر که گفته شده مسیح را بر بازویش از روی دریا عبور داد؛ [۲۴] سنت آمفیبولس که تنها یک خرقة در آلبانز است نمونه شهدای بریتانیا است! [۲۵] بعضی از این مقدّسین خودشان از قاتلین و خائنین بوده‌اند. [۲۶] همچون قاتلان هنری فرانسه، شاهزاده اورانژ و نقشۀ مسلحانۀ گارنت. [۲۷] بقیۀ آنها توسط بزرگ‌ترین مورخان جزء بارزترین مفسدین گناهکار دورۀ خودشان دسته بندی شده‌اند. یکی دیگر از آنان سنت گریگوری هشتم بود. او هیلد براند^{M۱۲} قرن یازدهم نامیده می‌شد. [هیلدبراند شخصیت افسانه‌ای آلمانی است. هیلد به معنی "نبرد" و براند به معنی "شمشیر" است. - مترجم] که به منظور ارتقاء کلیسا از هر قوۀ انسانی کشیشان را از هر قید اجتماعی که با مردم پیوند می‌خوردند جدا نمود و آنها را به یک نوع سرباز پیاده در صومعه‌ها فرستاد، که می‌بایست تمامی علاقه آنها اطاعت محض از دستورات پاپ باشد که بالاجبار پیوسته کوشش و فرمان بر تجرّد کشیشان را می‌داد، اگر چه آنها از روی بی‌دینی ارتباط زناشویی را تقبیح کردند و صدها مرد را از همسران قانونی خود جدا ساختند، پدران

را از کودکانشان جدا کردند، با این حال مایهٔ رسوایی بود که خود او در ارتباط نامشروع با ماتیلدا، شاهزادهٔ ایتالیایی ثروتمند و مقتدر باشد.^[۲۸] پس پرستندگان خدای حقیقی دیگر چه کاری را می‌توانند بدون ترس از عقیدهٔ ادای مدح و پرستش در وصف چنین هیولاهای بی‌دینی، انجام دهند!

^{M10} مترجم - لنینگنوس نامی است که به سرباز رومی گمنامی که پهلوی مسیح را با نیزه سوراخ کرده، داده‌اند، نام او در کتب آپوکریفا آمده. حتی نیزه‌اش را نیزهٔ مقدس می‌خوانند!

^{M11} مترجم - کریستوفر قدیس طبق افسانهٔ یکی از قدیسان در دین مسیحیت است. او مردی بوده که نیروی جسمی بسیار بالایی داشته ولی آن را تنها در دست نیرومندترین کسان می‌نهاد. او نخست در خدمت پادشاه خود بود، سپس فهمید که پادشاهش از ابلیس می‌ترسد، پس تصمیم گرفت به خدمت ابلیس یا شهریار تاریکی برود. یک روز دریافت که ابلیس از ۲ تکه چوب که به گونه صلیب بر هم گذاشته شده می‌ترسد، پس تصمیم گرفت به خدمت مسیح در آید. راهبی به او رهنمود کرد که کنار رودخانه‌ای به انتظار مسیح بنشیند تا او به سراغش بیاید. او سالها در کنار رودخانه بود و برای این که حوصله‌اش سر نرود مردم را از این سوی رودخانه بلند می‌کرد و آنها را به آن سوی رودخانه می‌برد. با نگرش به زور فراوانی که داشت حتی می‌توانست شتر را با بارش بلند کند و از رودخانه عبور بدهد. تا این که یک روز کودکی از او خواست تا او را از رودخانه عبور بدهد. نخست حمل کودک ساده بود. ولی هر چه به جلو می‌رفت بارش سنگین‌تر می‌شد و بردنش دشوارتر. میانهٔ رودخانه احساس کرد "همگی جهان را بر دوش دارد" و فهمید مسیح بر روی شانه‌هایش نشسته است. مسیح گناهان او را بخشید و به او زندگی جاودانه بخشید و او قدیس پشتیبان مسافران شد. وی توسط امپراتور رومی دقیانوس کشته شد.

^[۲۴] Horne on poppery، صفحهٔ ۱۶.

^[۲۵] پروتستان، جلد یکم، صفحهٔ ۳۴۳.

^[۲۶] خصم در حکومت بروونلی ۱۵۲ - ۱۵۳.

^[۲۷] از نقشهٔ ناکام متعصبانهٔ پاپ‌ها، دکتر موشییم این چکیده را ارایه داده: "همهٔ منابع خلاق و مهیا گشتهٔ سیاسی، همهٔ تقلاهای ابزارهای زیرکانه و بی‌پروای طغیانگر به کار گرفته شدند تا بریتانیای کبیر و ایرلند را دوباره به زیر یوغ روم بکشند. اما همهٔ این تلاشها بی‌اثر بودند. در زمان آغازین این سده (۱۶۰۵) جمعی بی‌وجدان و نفرت انگیز که در سینهٔ آنها تعصب و نفرت نسبت به پروتستانی‌ها وجود داشت، انصاف و انسانیت را سرکوب نمودند و توسط سه ژوزوئیتی که شخص گارنت در میانشان در جامعهٔ انگلستان شمارهٔ یک را به خود گرفته بود، تحریک شدند تا ترسناک‌ترین نقشهٔ به نام در صفحهٔ تاریخ را راه اندازی کنند. طراحان این خیانت چیزی جز انهدام آنی کینگ جیمز اول، پرنس ولز و هر دو ساختمان

پارلمان با انفجار میزانی از باروت نبود. (سی و شش بشکه) را برای چنین نیّتی در سردابهٔ تحتانی منزل لردها پنهان کرده بودند. متعصّبان خوش بین این تصوّر را داشتند که به محض این که این عمل مخوف انجام گردد آنها به آزادی تام دست پیدا می کنند تا حکومت پاپها را به اعتبار سابقشان باز گردانند و آن را در جایگاه مذهب پروتستانی قرار دهند. این خدعهٔ نفرت انگیز که به مشیّت الهی فاش شد، هنگامی که به مرحلهٔ اعدام رسید در بریتانیا عرفاً تحت عنوان توطئهٔ باروت شهرت یافت. "جلد دوم صفحهٔ ۴۶۳ - ۴۶۴"

^{M12} مترجم - اروپای مدرن راسل جلد دوم صفحه ۴۷.

[۲۸] موشیم، هیس، قرن یازدهم.



نگاره‌ای از توطئه‌گران باروت؛ از راست به چپ: تامس وینتر، رابرت کیتسیبی، گای فاکس، تامس پرسی، جان رایت، کریستوفر رایت، رابرت وینتر و بیتس. کینگ جیمز ششم و اوّل

به همین منوال ممکن است که به عصر روم بی خدا باز گردیم و آن را با پرستش ژوپیتر و جونو و ونوس و مریخ یکی کنیم! اما خدا را سپاس که اصلاحات اصول بنیادی و گران انجیل را اعاده نمود، به ما آموخت "که تنها یک خدا وجود دارد و یک واسط بین خدا و بشر وجود دارد، شخص عیسی مسیح که خود را فدیۀ تمامی بشر ساخت. [۲۹] در هیچ کس دیگری این نجات نیست زیرا که در زیر آسمان نامی دیگر به بشر عطا نشده تا که به آن نجات بیابیم. [۳۰] خدا را سپاس، حال می دانیم که "اگر کسی گناهی کرد شفیعی نزد پدر داریم" که او نه مریم باکره است نه یک فرشته نه یک قدیس واقعی یا دروغی بلکه "عیسی مسیح پارسا. او خود کفّارهٔ گناهان ما است و نه تنها گناهان ما، بلکه گناهان تمامی بشر. [۳۱] اصلاحات به ما کلام نیکوی خدا را نمایند، به جای باور به این که "به اعمال نیکو است که ایمانداران به واقع شایسته و مستحق حیات ابدی هستند" [۳۲] آموختیم که

از عادل شمردن خود دست بکشیم باور نماییم که "به فیض نجات یافته‌ایم، به ایمان و این از خود ما نیست بلکه عطای خدا است و نه از اعمال، تا که هیچ کس نتواند بر خود پیابد." [۳۳]

[۲۹] اول تیموتاؤس باب ۲ : ۵ - ۶.

[۳۰] اعمال ۴ : ۱۲.

[۳۱] اول یوحنا ۲ : ۱۲.

[۳۲] شورای تریدنت، فصل ششم. ۱۶ can. ۳۲.

[۳۳] افسسیان ۲ : ۸ - ۹.

به عوض آن شرایع تحریف یافته و به غلط کلیسای رومی، اصلاحات برای ما فرامین ساده و اولیّه انجیل را احیا نمود. روحانیون پاپی از دادن پیاله به عوام خودداری می‌کنند در حالی که منجی خودش آن را به همه پیشکش کرد و همچنان که این دوران‌دیشی از فساد ادوار آتی وجود داشت، این حکم صریحاً اضافه گشت: "همه شما از این پیاله خواهید نوشید" در ارتباط با نان او هیچ حکمی اضافه ننمود.

کلیسای رومی اعتقاد دارد که نان و شراب عشاء ربانی دیگر صرف نان و شراب نیستند بلکه با تقدیس کشیش بدن واقعی و خون منجی مبدل می‌گردد، اصلی متناقض با عقل سلیم که ادعایی نامتقارن با حس لامسه، چشایی، بویایی و بینایی است. اصلاحات به ما آموخت که این حکم را نه به عنوان قربانی جدید یا عشایی نو در نظر بگیریم؛ بلکه آن را به عنوان آیینی یادگاری در بزرگداشت محبت منجی به هنگام جان دادنش و به عنوان عهدی با حضور روحانی او و با برکتی شامل تمامی شایستگانش نگه داریم. همچنین کلیسای رومی نیز از روزگار پیتر لومبارد در قرن دوازدهم پنج آیین دیگر به دو فرمان خداوندمان افزودند، برای مثال با روغن بر پیشانی افراد صلیب می‌کشند (که پروتستان‌ها این عمل را به عنوانی آیینی مقدس برگزار نمی‌کنند) توبه، اجرای احکام، نکاح و تقاضای آمرزش دم مرگ.

به عوض درخواست باطل از پاپ‌ها و کشیشان افراطگرا برای رهایی از گناهان، اصلاحات به ما آموخت که "جز خدا هیچ کس قدرت بر بخشش گناهان ندارد" [۳۴] و هیچ

کس قادر نیست جز "پسر خدا است که بر زمین قدرت بخشایش گناهان را دارد." [۳۵] پاپ‌های روم نه تنها کوشیده بودند این حق خدای آسمانها را به یغما ببرند؛ [۳۶] بلکه در واقع قدرت متعلق به او را به اسبابی مرسوم در تجارت تبدیل کردند؛ در دنیای پاپ‌ها برای جرایم بشری نرخ تعیین شده بود، که با توجه به هر جرم قیمت درخواست بخشش بایست چه قدر باشد، یا به نوعی، هزینه ارتکاب آن چه قدر می‌تواند باشد! این حق فروش عفونامه نه تنها توسط پاپ‌های پیش از سده دوازدهم مطرح نشده بود، بلکه امکان نداشته توسط منجی مطرح گردد.

[۳۴] مرقس ۲ : ۷.

[۳۵] لوقا ۵ : ۲۱.

[۳۶] رأی شورای ترنت به وضوح بر این امر قرار گرفت که کشیشان گناهان را نه در اعلان ظاهر بلکه حسب شریعت عفو می‌نمایند.

بدون هیچ شکی این امر، یکی از مخوف‌ترین و زیان‌آورترین فاسد کنندگان روحی در مسیحیت بوده که بر زمین دست به ارتکاب آن زده‌اند. این که بشر مکرراً و دائماً مرتکب گناه گردد موجب منفعت پاپ‌ها و کشیشان بود. شرارت و فساد بیشتر، سود پاپ‌ها افزون‌تر. مشخص است که برای ممارست چنین سیری بایست به قدر بسنده جهل در کلام خدا، بی‌بند و باری و فقدان روح در دستان کشیشان گذاشته می‌شد. بایست تمایل قوی در معدوم نمودن اذهان عموم در حس به جا از ارتکاب گناه وجود می‌داشته، اعتقاد به محکومیت از خطا بوده که برای مزورسرا بیشترین درد را به همراه داشته "تنها به تو، تنها به تو است که خطا ورزیده‌ام و در نظر تو شرارت ورزیده‌ام."

تصور می‌شده که این ممارست زیان‌آور روحی تنها به ادوار تاریک مربوط می‌شده، اما حتی در این عصر کسانی که به سفر می‌روند اخبار می‌نمایند که در کشورهای مختلف کاتولیکی اروپا تبلیغات پاپ بر جا است تا قربانیان خدعه‌های کشیشان را وا دارد که به جای هدر دادن پولشان، آن را برای دریافت عفونامه‌ها خرج کنند! کمی پیش، در ۲۴ می ۱۸۲۴، پاپ لئو دوازدهم (Pope Leo XII) چنین کرد. خود او یک پیمان نامه بزرگ را مطرح

کرد "منتهای عفو کامل و مطلق، آمرزش و بخشش گناهان" که طی یوبیل در پیش رو، با بازدید از کلیساهای روم و انجام مراسم لازم در آن جا به انجام می‌رسد!

به عوضِ تجرّد ادّعا شدهٔ کشیشان و راهبه‌ها، مخوف‌ترین صحنه‌ها از هرزگی و فساد اخلاقی توأم گشت. اصلاحات بار دیگر با کلام به کلیسا آموخت که ازدواج فرمان خدا است "که در میان همگان محترم باشد" هم میان کشیشان هم راهبه‌ها، و در بطن خود تمایل به پاکدامنی و هر نیکویی اخلاقی را مساعدت می‌نماید. زمانی که می‌شنویم پولس رسول یک اسقف یا ناظر کلیسا را بی‌ملامت، همسر یک زن^[۳۷] بر می‌شمارد؛ وقتی به یاد می‌آوریم پطرس رسول که کلیسای رومی نیز او را به عنوان پاپ اوّل خود ادّعا می‌کند، خودش نیز مردی متأهل بوده؛^[۳۸] پس جای شگفتی است که یک کلیسا که ادّعا می‌کند پیرو فرامین مسیح و رسولانش است، خیلی صریح در برابر کلام، آن چه را که خدا امر نموده، انکار نماید و حتّی قوانین منع کامل، در برابر آن کشیشانی که می‌خواهند اصل مقررّ شدهٔ خدا را محترم بشمارند، می‌گذارد.

^[۳۷] اوّل تیموتاؤس ۳ : ۲ ؛ همچنین تیتوس ۱ : ۸ را ببینید.

^[۳۸] متّی ۸ : ۱۴، لوقا ۴ : ۳۸.



پاپ لئو ۱۲

اما در واقعیت نسخه کتاب مقدس برای مدت‌ها پیش از اصلاحات حقیقتاً موقوف گشته بود و در حالی که سیستم فاسد پاپ‌ها رفته رفته رشد می‌کرد حقیقتاً خود انجیل برای کشیشان و مردمی که از دسترس آنها دور نگه داشته شده بود، ناشناخته بود.

خیلی پیش‌تر از حکومت پاپ‌ها، تلاش‌ها در دوره‌های ابتدایی مسیحیت صورت گرفت تا تجرد را بر کشیشان بار کنند. هر چند، شورای نیقیه در سال ۳۲۵ بعد از میلاد با پیگیری مسیحی به نام، یعنی پَفنوتیوس یک چشم^[۳۹] که تحت شکنجه قرار گرفت، انحراف در حال رشد را پس زد. اما آن سده به یادماندنی به همین جا ختم نشد، خیلی زود اسقف روم سیریسئوس و چندین شورای کلیسایی دیگر با قدری موفقیت به آن پیوستند. چنین شرایط اساسی که به خادمین آن زمان تجرد را تحمیل می‌کرد مرسوم گشت تا راهبان را برای خدمت شبانی کلیسا برگزیند، بنابراین زندگی راهبانی به عنوان تمهیدات خدمت در نظر گرفته شد و در نتیجه راهبان می‌بایست برای تجرد قسم یاد می‌کردند، وضعیت نکاحی در میان روحانیون سست گشت اما حتی در کلیسای لاتین هم تا قرن یازدهم در زمان جورج هفتم نتوانست غالب گردد.

^[۳۹] تاریخ سقراطی. مرجع. فصل یکم. بخش ۸. این بزرگ مرد یک چشمش را در زیر شکنجه از دست داد و امپراطور کنستانتین آن چنان او را مورد احترام و محبت قرار می‌داد که اغلب درباره‌اش اظهار می‌شد که امپراطور چشم از دست رفته او را می‌بوسید.



اعتقاد نامهٔ نيقیه

شمایلی که در آن امپراطور کنستانتین (در وسط) و پدران شورای نيقیه در حال نگاه داشتن اعتقادنامه نيقیه دیده می‌شوند ...

نتیجه طبیعی انحراف از قوانین وضع شده خدا خیلی سریع در صحنه‌هایی مخوف، فساد انگیز و شهوت آلود مشهود گشت، که طبق نگارش نویسندگان کاتولیک هم عصر آن زمان، راهبان زن و مرد، اسقف‌ها و پاپ‌ها همه در آن گرفتار شدند.

[۴۰] در زمانی کوتاه بعد از اعلام تجرد، در خانه‌های کشیشان، نگه داشتن زنان مجرد به عنوان خواهران روحانی مرسوم گشت. [۴۱] برای ممانعت از نافرمانی از قوانین وضع شده این دوستان به اصطلاح مشتاق تجرد، منع کشیشان از سکونت هر زنی در خانه‌هایشان ضرورت یافت مگر این که آن زن مادر یا خواهر او باشد. اما فاجعه، در ارتباط با آن را در ۸۸۸ بعد میلاد در می‌یابیم که بعضی از آنان از خواهران خودشان نیز بچه‌دار شده بودند! [۴۲] با حکم شورای اینهمانس در ۱۰۰۹ بعد میلاد به وضوح ایراد گشت که بعضی از آنها نه تنها یک بلکه دو زن یا بیشتر داشتند که با آنها زندگی می‌کردند؛ زیاده‌خواهی شهوانیشان پایه موضوعی ادامه زندگیشان قرار داشت؛ از این جهت آنها از پیوند با فاحشه‌ها شرم نمی‌کردند و با فزاینده‌گی متظاهران و هرزه‌انگاری هر چه بیشترشان در انتظار عموم از بی‌قیدترین اوباش جامعه نیز، بیشتر جسارت به خرج می‌دادند. [۴۳]

[۴۰] پاراگراف حاوی گروه در زمان ارائه حذف گشته بود.

[۴۱] The Mulicers subintroductae. گیسلر جلد یکم و موشیم جلد یکم را ببینید.

[۴۲] تصویب نامه ۱۰، ۱۸ Mansi. صفحه ۶۷. گیسلر جلد دوم صفحه ۱۱۲.

[۴۳] تاریخ گیسلر، Amer. ۱۸۳۶. جلد دوم. صفحه ۱۱۲ Omnes Dei ministro، همچنین

این را ببینید. PP. ۱۱۴، ۲۷۶.

صدها هزار زن جوان تحت لوای گذراندن زندگی روحانی در انزوا، فریب صومعه‌ها را خوردند. این صومعه‌ها به طور ثابت در حول و حوش کشیشان بودند؛ و در موارد مختلف که این تأسیسات در پایین شهر قرار داشت، راه‌های عبور مخفی کشف شد که از یکی به دیگری راه داشت! کلیمانگیس، کاتولیک فرانسوی مشهور که در پاریس دانش آموخته گرسون دانا گشته بود و حدود پنجاه سال پیش از لوتر می‌زیست، چنین توصیف می‌کند که این صومعه‌ها دیگر نمی‌تواند در برابر این شاهدین چنین بی‌حد و حصر باشد. بعد از بر شمردن جزئیات مختلف، او اضافه می‌کند که "این صومعه‌ها چنانچه هستند جز خانه‌های

فحشا؟ پس در روزگار ما زنی که لباس راهبه‌ها را به تن کند مثل این است که دارد آزادانه خودش را برای فاحشه‌گری تقدیم می‌کند.^[۴۴]

^[۴۴] پروتستان‌های مگوین جلد دوم، صفحه ۷۱۸.

ژئو کاساندر، نویسنده کاتولیکی که چند سال پیش از اصلاحات به دنیا آمد شهادت می‌دهد که به ندرت می‌توان از میان صدها کشیش، یکی را پیدا کرد که معاشرت نامشروع با زنان نکرده باشد.^[۴۵] خیلی از پاپ‌ها از میان شهوتران‌ترین و فاسدترین مردانی انتخاب شده بودند که در تاریخ به عنوان فاسق‌ترین افراد بشر بوده‌اند،^[۴۶] و حتی پاپ پل سوم در ازای اندکی مقرری پول به فاحشه‌خانه‌ها مجوز داد.^[۴۷]

^[۴۵] پروتستان‌ها، جلد دوم، صفحه ۷۱۸؛ همچنین مرداک موشییم را ببینید، جلد دوم صفحه ۷۱.

^[۴۶] چنین نمونه‌هایی از پاپ‌ها را در M'gavin's Protestant ببینید، جلد دوم. PP. ۲۷، ۲۸.

^[۴۷] پل سوم در سومین سال حکومتش اجازه آشکار به اعطای مجوز به فاحشه‌خانه‌ها داد و عفونامه‌ای برای ارتکاب به هرزگی ارایه نمود که به مردان اجازه می‌داد که جریمه‌ای معین در قبال پاپ پرداخت نمایند و زنان در قبال مجوز فاحشگی‌شان مبلغی سالانه پرداخت نمایند و در دفتر ثبت نام نویسی کنند. گفته شده که در روزگار این پاپ ۴۵۰۰۰ نفر از این زنان در روم بوده‌اند. — پروتستان‌ها، جلد اول. صفحه ۱۴۱



پاپ پل ۳

بر اساس چنین شهاداتی از خود نویسندگان رومی وضعیّت کلیسا پیش از اصلاحات چنین بود! بنابراین چنین حق شناسی نه فقط مختص هر دوستدار پارسایی و دین است که حداقل موجبات خروج فساد از قسمت اعظمی از دنیای مسیحیّت گشت، بلکه حق شناسی هر پدر و مادری است. چون چشمان ما را به روی فساد صومعه‌ها گشود تا با روانه نکردن دخترانمان، آنها را قربانی شهوترانی کشیشان نکنیم!

با چه نوع سپاسگزاری می‌توانیم از یادآوری این اصلاحات عظیم، کمال خوشی را داشته باشیم! و با نشر کلام خدا و روح پارسایی در میان هر قشری از هم‌شهریانمان، چه قدر باید صادقانه کوشش کنیم که در برابر گسترش حکومت پاپ‌ها در میان خود ایستادگی نماییم. اما امکان دارد که ما با استنباط از سیرت اصل کلیسا و کشیشان روم در ادوار گذشته، بر درستی نیکویی نمودن به آنانی که امروز در آن جای دارند شک کنیم؟ آیا خود کلیسای روم با طیف انواری که از اصلاحات به سمتش پاشیده تغییر نکرده؟ با شوق و سپاس حقیقی نزد خداوند، می‌توانیم در صورت مجال یافتن در راستی، با وسعت عمل این تفکر را در پیش گیریم.

بعضی آثار منشعب از اصلاحات بدون شک روی کلیسای کاتولیک رومی اعمال می‌گردد. در کشورهای پروتستان و به خصوص سرزمین ما، کاتولیک‌های بومی عموماً همچون قشر عموم حول اخلاقیات به سر می‌برند و کشیشان آنها برازندگی متناسب اخلاقی در وجه بیرون را دارا هستند. اما صومعه‌های راهبان زن و مرد همچنان هر آن، در حال از هم گسیختگی است و تجرّد راهبان و کشیشان در عمل به همان شهوترانی ختم می‌شود؛ اقتدار بی‌چون و چرای آنها از شهادتات خود کاتولیک‌های رومی آشکار است!

اسکوپو دریشی، اسقفی متعصب ولی نیکو توسط دوک توسکانی استخدام شد تا صومعه‌های آن نواحی را اصلاح نماید. او از آنها دیدن کرد، و یکی از کریه‌ترین چهره‌هایی را که می‌توان از عمق فساد داشت به پاپ ارایه کرد.^{[۴۸] M13} مشخصه این بخشها در آمریکای جنوبی و قسمت اسپانیولی هند غربی^[۴۹] این است که به یک میزان بدنام هستند: و خدا در مشیّت مکتوم خود در سالهای اخیر شهادتات گواهانی دیگر علاوه بر شهادت صومعه ماریا را اضافه نموده که صحنه‌های افشا شده عیّاشی شبانه، اذیت و آزار و اغفال در صومعه

از مخوف‌ترین صحنه‌هایی است که در مرزهای کشورمان رخ داده، تا به ما هشدار دهد که هم اکنون شهروندان این مرز و بوم می‌بایست در برابر تاخت و تاز یاغیان بایستند. حقیقتاً که طبق جزوات انتشار شده خودشان سؤالاتی که از زنان پرسیده می‌شد باور نکردنی به نظر می‌رسد. آشکار است که حتی در ایالات متّحده رابطه کشیشان و زنان در اتاق اعتراف چیزی است که هیچ پدر یا شوهری با تقوایی نمی‌تواند آن را تاب بیاورد، همچنین هیچ همسر یا دختری نمی‌تواند بدون حس تحقیر و اهانت به آن گوش سپارد.^[۵۰] چنین چیزهایی برای تکرار شدن مجدد در برابر جمعی بی‌مبالات بیش از حد مستهجن هستند. اصلاحگران چه خدمت بی‌قیمتی را به خاطر دین و نجابت اخلاقی و امنیت جنسی و انس اجتماعی به انجام رساندند که با منع اصول و نهادهای فاسد بر دین موجبات از میان برداشتن عمل کثیف و قبیح کشیشان در گوش سپردن به اعتراف شدند^[۵۱] و اصول ناب و والای انجیل و سادگی و تقدّس اعمال کلیساهای اولیه را برای ما و خانواده‌های ما زنده کردند! اصلاحات برایمان کلام خودِ خدا را به ارمغان آورد که به ما تقدّس در ازدواج را می‌آموزد، به زنان همچون مردان می‌آموزد که گناهانشان را نه به کشیشان بلکه نزد خود او، نزد خودِ خدا اعتراف کنند که تنها او قادر به بخشش آنها است؛ همین معیاری برای نجابت سیرت و دقّتِ نظرِ زن‌ها فراهم می‌کند آن چنان که یک بانوی پروتستانی با نفرت انگیز بودن چنین پرسشهایی خجل می‌گردد، بر طبق دفاتر راهنمای خودشان حتی بانوان کاتولیک آمریکایی می‌بایست در این باره با کشیش خود به هنگام اعتراف صحبت نمایند.

^[۴۸] از جانشین Prato، لورنزو پالی توسط ریشی، تحقیق به عمل آمد که راهبه‌ها نه به تقدّس کلیسا ایمان دارند نه به حیات در زندگی ابدی؛ آنها به گناه‌آلود بودن یک سری اعمال مجرمانه و به طور خاص گناهان در ارتباط با جسم، باور ندارند. - آشفتگی‌هایی که در پراتو یافت شد، تنها در دنباله پلیدیایی بود که حکومت از صومعه‌های پیستوریا ریشه کن نمود. در دو نامه از فلاویو پراشینی، مدیره صومعه کاترین پیستوریا به رئیس کشیشان مدرسه کلیسای اسقفی همان شهر، این راهبه روایت می‌کند که در برابر چشمانش چه اتفاقاتی در صومعه‌اش روی می‌دهد، چه اتفاقاتی پیش از آن که او دست به نوشتن بزند رخ داده و این که چه اتفاقاتی هنوز در صومعه‌ها، علی‌الخصوص در پراتو رخ می‌دهد.

برای جمع آوری اخبار آن چه که در بیست و چهار سال گذشته در ارتباط با راهبان داشته‌ام و همه آن چیزهایی که از گفته‌هایشان شنیده‌ام هم به وقت و هم به حافظه نیازمندم. درباره آنانی که به سرای دیگر رخت برگرفته‌اند چیزی نخواهم گفت؛ درباره آنانی که هنوز در قید حیات هستند و قدری

نجابت سیرت دارند گفتنی بسیار است. - از میان آنانی که می‌شناختم چه باقی ماندگان چه وفات یافتگان، جز در سه یا چهار مورد، همه آنها از همان شخصیت برخوردار بوده‌اند؛ همه آنها دارای همان اخلاقیات و سیرت بوده‌اند. آن چنان نزدیکی با راهبه‌ها داشتند که انگار با آنها ازدواج کرده‌اند."

هم اکنون مرسوم شده که اگر آنها برای ملاقات خواهری بیمار بیایند در صومعه با آنها شام می‌خورند، آواز می‌خوانند و می‌رقصند و می‌خوانند. تفکر کلی آنها این است که خدا، نفرت کردن را منع کرده نه محبت ورزیدن؛ و مرد برای زن ساخته شده و زن برای مرد. آنها به ما تعلیم می‌دهند که خودمان را مشغول سازیم، می‌گویند پولس نیز که با دستهای خود کار می‌کرد همان را گفته است. افراد ساده و حتی آنانی را که محتاط هستند فریب می‌دهند؛ و معجزه است که با آنان هم صحبت شوید و فریب نخورید. کشیشان شوهر راهبه‌ها و برادران روحانی خواهران روحانی هستند. یک روز در اتاق یکی از آنهایی که ذکر کردم مردی پیدا شد؛ آن مرد پا به فرار گذاشت؛ اما خیلی زود بعد از آن اتفاق، آنها او را به عنوان کشیش شوند اعترافات به نزدman فرستادند! - به شخصه راهبان هیچ عمل خلافی نسبت به من انجام ندادند تا از آنها متنفر شوم؛ اما به یقین می‌گویم هیچ نسل شریری همچون راهبان در هیچ جایی وجود ندارد. به همان زشتی اشخاص دنیاگرا هستند، بدیشان حتی به پای آنان هم نمی‌رسند؛ وصف هنر راهبان و مقاماتشان گيجی‌آور است.

هر زمان از سال که آنها به ما آب مقدس دادند، هر چیزی را در آشفتگی پرت کردند، حتی تختها را. چه جارو جنجالی که به آن عادت دارند! یک بار آنها صورت پدر مانی را شستند و به او لباس زنانه راهبه‌ها را پوشاندند. در عرض مدتی کوتاه چنین صحنه‌ای نمایش همیشگی کم‌دپها و صحبتها شد. هر راهبی که مسیرش به شورا می‌افتاد وسیله‌ای برای ابراز وجود در صومعه می‌یافت و به التماس از خواهری مریض می‌خواست که برای او اعتراف کند. رسواییهای پیوسته از سوی شوهران - آنانی که زن کسی را دزدیده بودند وجود داشت؛ این که چه طور دیگران خودشان در شورا انتقام جویی کرده بودند؛ و این که چه طور حتی تا به پای مرگ بخشیده نمی‌شدند. - تصوّر نکنید که این وضع تنها در صومعه ما در جریان است. (نقل قول بانوی صومعه) در لوسیا در پراتو در پیزا در پروجا نیز همین طور است؛ و من نیز چیزهایی شنیده‌ام که شما را متعجب می‌کند. هر جایی همین طور است، هر جایی همان آشفتگی به پا است، هر جایی همان سوء استفاده‌ها رواج دارد. اجازه دهید که خوانندگان به یاد بسپارند که این شهادت یکی از زنان ساکن صومعه‌ها است که به اسقف روم ارایه شده و توسط او برای پاپ با دعا برای اصلاحات فرستاده شد! هیچ پروتستانی در آن دست نداشت. اما به جای اصلاحات تأثیرگذار دی ریشی مورد جفا قرار گرفت و به خاطر انتشار حقیقت در جهان رسوا گردید! ببینید که اسرار صومعه‌ها فاش گشت و از دست نوشته‌های شخصی خود دی ریشی، اسقف کاتولیک رومی پیستوریا و پراتو توسط آقای دی پاتر گردآوری شد.

ویراستار Thomas Roscoe، تلخیص، PP. ۹۱ - ۹۴ انتشار یافته توسط D. Appleton & Co. Broadway، ۲۰۰، نیویورک ۱۸۳۴

^{M13} مترجم - پیستوریا و پراتو از منطقه توسکانی و پروجا از منطقه اومبریا از شهرهای کشور ایتالیا هستند.

^[۴۹] بر طبق سنت لیگوری که مدرن ترین نویسندۀ سیستم الهیاتی است و توسط پاپ‌ها منتشر شده و توسط پاپ پیوس هفتم در شورای ترنت در سال ۱۸۱۶ قانونی گشت. شورای ترنت برای کشیشانی که همخوابگی داشتند جریمۀ نقدی متداول کرد و مادۀ قانونی قرار داد! (خود اسقف می گوید) یک اسقف هر قدر هم که فقیر باشد حق ندارد بدون اجازه نظر رسولان پاپ عایدی جریمۀ مالی را به خودش اختصاص دهد. [لغت رسول و حکومت پاپ در فرهنگ لغت یکی است، یعنی پاپ‌ها خودشان را همان رسولان مسیحیت می‌دانند! - مترجم] اما او بایست که آن را عاید پیوس نماید. خیلی بعید است که او این پول را جز برای عایدی پیوس، محض چیزهای دیگر استفاده کند. شورای ترنت این بار را بر روی کشیشان غیر بومی یا کشیشانی که همخوابگی داشته‌اند گذاشته است.

Mr. Smith، ترجمۀ Ligori، Ep. Doc، Mor. P. ۴۴۴ کشیش پاپی در گذشته، تلخیص الهیات اخلاقی، برگرفته از لیگوری، انتشارات نیویورک ۱۸۳۶.

(آقای اسمیت چنین می گوید) "چه قدر شرم‌آور است چیزی که آنها منظر رسولان می‌نامند، همان پاپ روم است که بایست خزانه‌اش را از جریمه‌های حاصل از هرزگی کشیشان، پُر کند! اگر آنها بخواهند همخوابگی داشته باشند بایست جریمۀ مالی پرداخت کنند اما اگر بخواهند ازدواج کنند بایست طرد شوند! این وقایع در دَم در اسپانیا و کشورهای دیگر و به خصوص در جزایر کوبا و امریکای جنوبی رواج یافت؛ همان جایی که تقریباً هر کشیش بدنامی با نام خواهرزاده، برادرزاده یک معشوقه داشته. [آن شخص زنان را با عنوان خواهرزاده یا برادرزاده در خانه خود نگه می‌داشته که در واقع خویشاوند خونی او نبودند بلکه معشوقه او بودند. - مترجم] - حکایت زندگی رُزاموند که خود زمانی در جزیره کوبا جزء یکی از این معشوقه‌ها بوده، تصویری کلی با بشره‌ای موحش از شهوترانی کشیشان پاپی ارائه می‌دهد که نمی‌توان بدون احساس شرم به آن تصاویر چشم دوخت. در این جا تعلیمی را می‌بینیم که در عمل تماماً به تمثیل نمایانده شده است. نگهداری این معشوقه‌ها در حکومت پاپی جزایر هند غربی و آمریکای جنوبی، آن چنان امری بسیار پیش پا افتاده بوده که به ندرت درباره آن چیزی مکتوب می‌شد." به تلخیصی از لیگوری اسمیت، صفحه ۲۹۶، ۲۹۷ توجّه کنید.

خود سنت لیگوری از حقیقتی دفاع می‌کند که آقای اسمیت بدون غرض ورزی آن حقایق را در صومعه ماریا مورد ملاحظه قرار می‌دهد و با قدرت تأیید می‌کند؛ راهبه‌هایی که به عنوان افرادی فاسد

و اصلاح ناپذیر مشهور گشته‌اند برای تمامی عمر به حبس محکوم می‌شوند." (آن شاهد می‌گوید) زنی که محکوم به گناهی مهلک یا اسفناک گشته و مشهود می‌نماید که دیگر اصلاح ناپذیر است به حبس ابد محکوم می‌شود. "آنها همچون برخی راهبان مذکر بیرون انداخته نمی‌شوند. دلیل روشن است. اگر راهبان مؤنث بیرون انداخته شوند در آن صورت شهوترانیه‌ها و رفتارهای ظالمانه کشیشان را آشکار می‌کنند، در حالی که راهبان مذکر مراقب خواهند بود که چیزی از خودشان بروز ندهند. تلخیص اسمیت از الهیات اخلاقی لیگوری صفحه ۲۳۱، ۲۳۲.

به یاد داشته باشید که نوشته‌های لیگوری توسط پاپ پیوس هفتم و خیلی دیرتر توسط مجمع مقدس رایتز در سال ۱۸۱۶ مورد تأیید قرار گرفت، و بر همین اساس سه سال قبل دکتر وارلا، کشیش نیورک از آن دفاع کرد و اکنون تقریباً در دست هر کشیشی است بنابراین باید آنها در دست کشیشان مونترال نیز باشد؛ و در ادامه شرح صومعه ماریا از زبان سنت لیگوری که خود از حبس ابد راهبه‌ها شهادت می‌دهد، دیگر چیزی غیر قابل باور وجود ندارد. صومعه ماریا صفحه ۱۳۸ - ۱۴۲، ویراست دوم.

این طور نقل شده: من اغلب در رفت و آمد به سردابه‌ها بودم تا برای آتش روشن کردن به آن جا ذغال ببرم. بدون توجه به چیزی عمده، در آن جا دو زن بودند که محبوس شده بودند. یک روز حین انجام وظیفه همیشگی‌ام، یک راهبه را دیدم که سمت راست انبار سردابه، جلوی در سلولهایی که پیش‌تر مشاهده کرده بودم، ایستاده؛ ظاهراً او با چیزی درگیر بود. نظرم جلب شد. در پستویی کوچک آن در بسته می‌شد و با چفت آهنی محکم از بیرون قفل می‌شد. برای امنیت ته چفت در سوراخ تراشیده شده سنگی قرار می‌گرفت که بالا می‌آمد و به شکل قوسی تا بالای سر بود. در بالای چفت پنجره‌ای کوچک با شبکه‌ای توری ریز تعبیه شده بود که با چرخش باز می‌شد و از بیرون یک چفت کوچک از آن در می‌آمد. راهبه‌ای که من دیدم به نظر می‌رسید که دارد از آن پنجره کوچک، با کسی نجوا می‌کند؛ اما من عجله داشتم که ذغالها را ببرم و با این تصوّر که آن جا زندان است، انبار را ترک کنم.

وقتی که دوباره به آنجا رفتم به تنهایی جرأت کردم که به آن نقطه بروم، قصد داشتم که با فرض این که مافوق راهبه‌های زندانی در هنگام پذیرش من از زندانیان گفته، حقیقت را بفهمم. من از پنجره‌ای که راهبه را ایستاده در آن جا دیده بودم، سخن گفتم و در پاسخ نجوایی شنیدم. آن روزنه خیلی کوچک بود و آن مکان آن قدر تاریک بود که نمی‌توانستم کسی را ببینم؛ اما کشف کردم که یک طفلک بینوا در آن جا به عنوان زندانی محبوس شده. من می‌ترسیدم که ممکن است لو بروم و بعد از چند کلمه که تصوّر کردم ایرادی ندارد آن جا را ترک کردم.



راهبه‌های محکوم به حبس ابد



پاپ پیوس ۷

حس کنجکاوی من همچنان ادامه داشت تا هر چیزی را که می‌توانم مربوط به آن موضوع رازآلود کشف کنم. من قدری از سنت خاویر سؤال کردم، که او نیز تنها از تنبیه کسانی که از مافوق، اسقف و کشیشان اطاعت ننمایند آگاهم کرد. بعداً فهمیدم که راهبه‌های دیگر از حقیقتی که من کشف کرده بودم آگاهی داشتند. تمام چیزی که توانستم بفهمم این بود که زندانی که با او از سلولش صحبت کرده بودم و آن نفر دیگر از سلول دیگر، سالها است که در آن جا محبوس شده بودند و بیرون آورده نشدند؛ اما درباره نامشان، ارتباطشان، جرمشان و هر چیزی که به آنها مربوط می‌شده نتوانستم چیزی بفهمم و هنوز هم چیزی نمی‌دانم. بعضی حدس می‌زنند که آنها از اجابت بعضی قوانین صومعه یا اخطارهای مافوق سرباز زده‌اند: عده‌ای دیگر حدس می‌زنند که آنها ورثه مایملکی گشته‌اند که مورد توجه صومعه بوده و آنها راضی به امضاء واگذاری نبوده‌اند. بعضی از راهبه‌ها به من خاطر نشان کردند که بدترین امر آزار دهنده برایشان ترس از موجودات ماورایی است.

من اغلب هنگام انجام کارم در سردابه، با یکی از آنها در راهرو نزدیک سلولش صحبت می‌کردم، اما هیچ وقت جرأت نکردم که مدت طولانی آن جا باشم یا پرسشهایم را خیلی طولانی ادامه دهم. علاوه بر این فهمیدم که او بسیار محتاط است و خیلی کم آزادانه صحبت می‌کند، چیزی که با در نظر گرفتن موقعیت او و شخصیت اطرافیانش برایم جای شگفتی نداشت. او مثل زنانی که سلامت روانی ندارند و افسرده شده‌اند، صحبت می‌کرد. من اغلب راهبه‌های دیگر را در هنگام صحبت با آنها در وقت غذا دیده بودم، آن زمان که آنها به طور معمول همان خوراکی را که خودمان می‌خوریم، دریافت می‌کردند.

اغلب سلولهایشان تمیز می‌شد و بعد درها باز می‌شد. من هیچگاه به داخلشان نگاه نکردم اما مطلع شدم که تنها کفی اتاقشان همان کف زمین است. من تصوّر می‌کردم که کفشان با حصیر پوشانیده شده تا دراز بکشند، چون همیشه بعد از تمیز کردن سلولها تعدادی حصیر در همان قسمت انبار می‌دیدم. یک بار از یکی از آنها پرسیده بودم که آیا آنها می‌توانند با هم صحبت کنند و او پاسخ داده بود که آنها می‌توانند از میان یک شکاف ریز که برایم قابل دیدن نبود و مابین سلولها است، حرف بزنند.

یک بار که با یکی از آنها در راهرو حرف می‌زدم پرسیدم که آیا او به چیزی نیاز ندارد و او جواب داد، به جین ری بگو که اگر می‌تواند مخفیانه گریزی بزند لحظاتی این جا بیاید تا او را ببینم. وقتی که رفتم فرصتی پیش آمد تا پیغام را به جین برسانم که او نیز با اشاراتم در موارد درخواستهای این چنینی از من، به مفهوم این که کاری در پیش است، هماهنگ شده بود. این طور بود که زیرکانه به او چشمکی می‌زدم که با ریز حرکت سرم همراه بود. پس او می‌فهمید که فرصت برای دیدن آن راهبه در سلول مهیا شده و خیلی زود بدون جلب توجّه هیچ کسی جز خود من با زندانیهای مفلوک صحبتی می‌کرد. بعداً فهمیدم که جین ری دیوانه، آن چنان دیوانه نیست بلکه نسبت به آن موجودات بدبخت احساسات داشته و با سماجت برای راحتیشان کارهایی انجام می‌داد. او اغلب با کلماتی دلسوزانه از آنها دیدن می‌کرد و هنگامی که نیاز بود قسمتی از غذایش را بر سر میز پنهان می‌کرد و مخفیانه آنها را به سیاه چال زندانیان می‌برد. گاهی وقتها ما بر سر موضوعی با هم همراهی می‌کردیم؛ و من مکرراً او را در فراهم کردن مقدار زیادی غذا بیشتر از آنی که بقیّه قادر به جمع‌آوری بودند یاری رساندم.

من اغلب درباره آن دو راهبه‌ای که در سلولها حبس شده بودند فکر می‌کردم و گاهی اندک چیزی درباره آنها می‌شنیدم. هر زمان که به سردابه می‌رفتم و تصوّر می‌کردم که امن است، سراغ اولی می‌رفتم و یکی دو کلمه با او صحبت می‌کردم و معمولاً هم جوابی کوتاه دریافت می‌کردم بدون این که برایم مشخص شود که آیا هیچ تغییر خاصی در آنها به وقوع پیوسته یا خیر. آن راهبه‌ای که به تنهایی با او سخن گفته بودم انگلیسی را به کمال صحبت می‌کرد و در فرانسه هم فکر کنم خوب بود. به ذهنم آمد که او بسیار تحصیل کرده است آن چنان که نمی‌توانستم بگویم زبان مادری او انگلیسی است یا فرانسوی. به یاد دارم که او اغلب این کلمات را هنگامی که می‌خواستم با او بیشتر سخن بگویم به کار می‌برد، و تنها با همان نشان می‌داد که دائماً از تنبیه شدن می‌ترسد؛ اوه یکی دارد می‌آید - فرار کن! به من گفته شده بود که آن زندانی دیگر هم می‌تواند انگلیسی صحبت کند.

برایم نظر دادن درباره قد یا ظاهر آن موجودات بدبخت امری محال است، چون سلولهایشان کاملاً تاریک بود و من حتی یک نگاه کوتاه هم به صورتشان نینداخته بودم. احتمالاً این زنها با قدی متوسط بوده‌اند و دلیل برای این فکر این طور بوده: بعضی وقتها، در شنبه شبها من مأمور گذاشتن لباسهای تمیز برای همه راهبه‌های صومعه بوده‌ام و همیشه معطوف گذاشتن دو دست لباس برای زندانیان

می‌شدم. دستورات خاصی به خاطر انتخاب لباسهای سایز بزرگ برای چند راهبهٔ قد بلند داده می‌شد؛ اما در ارتباط با لباسهای زندانیان سلولها هیچ چیزی گفته نمی‌شد.

^{۱۵۰} به دنبال برنامهٔ "وجدان آزمایی" آن گونه که اطلاق می‌گردد، از میان آیین نامه‌های کاتولیک منشعب شده که یک جلد آن توسط جان پاور، قائم مقام عمومی پاپ در نیویورک مطرح شده، از صفحهٔ ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱. از افرادی که برای اعتراف می‌رفتند خواسته می‌شد که گناهای را که انجام داده بودند بیان کنند، به طور مختصر - "آن گناهای که در ناپاکی مرتکب آن شده‌ایم:

۱- گناهان در افکار: عمداً معطوف شدن یا لذت بردن از افکار ناپاک. مدت زمان خواهش بر ارتکاب اعمال ناپاک باید ذکر گردد؛ دیگر این که آیا آن افکار موجب حرکت‌های غیر طبیعی گشته و در جایی مقدس چه طور و این که در افکارشان افراد مطلوب خواهشهای گناه آلود مجرد بوده‌اند یا متأهل یا از اشخاص خاص روحانی، (این جا دیگر شخص مطلوب خود کشیش است!)

۲- گناهان در گفتار: صحبت‌های وقیحانه، گوش سپردن لذت‌وار به صحبت‌های زشت، آوازهای شنیع خواندن، مشروب خوردن و احساسات مخالف حیا نشان دادن.

۳- در نگاه‌ها: دیدن امور مخالف عفت؛ خواندن کتابهای زشت؛ نگهداری عکسهای شرم‌آور؛ پیوسته در سرگرمی و با هرزگی برانداز کردن دیگران برای ارتکاب به گناه، ادا و عشوه و پوشش زشت در لباس یا رفتار.

۴- در اعمال: واژگون نمودن تقدس در ازدواج با انجام افسارگسیختگیهای بی‌شرمانه خلاف طبع انسانی؛ لمس بی‌شرمانهٔ خودمان یا دیگران یا اجازهٔ آزادی عملِ مادون. گناهان خاص در خلوت و ناپسند با طبع انسانی. و این که نتایج چنین ناپاکیهای گناه آلودی چه بوده‌اند؟ همه چیز را شرح دهید - تعداد دفعات این گناهان، طول زمانی را که این عادات به طول انجامیده، و این که این گناهان با چه کسانی صورت گرفته، ذکر کنید. - پروتستان‌ها، جلد دوم صفحهٔ ۷۲۶، انتشارات هارتفورد ۱۸۳۳.

چنین شاخص شنیعی، اگر چه خیلی از جزئیات را در بر ندارد، از جملهٔ پرسشهای انتشار یافته تحت فتوای کلیسایی آقای هنریک اسقف اعظم فیلادلفیا است که در کتاب کلید بهشت صفحهٔ ۱۱۵ آمده است. آن پرسشهایی که در "راهنمای دعای پیوس" آمده در مریلند به کار برده می‌شد و در جورج تاون در سال ۱۸۲۵ انتشار یافته است، چاپ چهارم صفحهٔ ۱۴۵ تا ۱۴۸، در بر دارندهٔ تمامی پرسشهای ذکر شده در بالا به همراه عکس‌العمل‌های متداخل با آن است.

اگر نگوییم که به یک میزان بلکه حتی قبیح‌تر از آن در پرسش نامه‌های ساخته آلمان آمده است که در ۱۸۳۰ در بالتیمور دوباره چاپ شده‌اند و با اطلاعات منحصر نویسنده از همین کشور، حداقل توسط بعضی از کاتولیک‌های آلمانی استفاده شدند. این پرسش نامه فتوای کلیسایی چندین نفر از مقامات کلیسای رومی در اروپا را در بر دارد و سر صفحه آن این نگاشته را بر خود دارد "Mit Erlaubnis De Obren" (فتوای کلیسایی مقامات عالی). این اثر که توسط یک کشیش ژوزوئیت چنین عنوانی را بر خود گرفته "Elsasisches Missionsbuchlein" حاوی یک آیین در زمان اعتراف (Beichtspiegel) و خیلی پرسشهای دیگر مشابه پرسشنامه راهنمای نیویورک است که در پایین آمده:

چنان چه شما متأهل هستید می‌باید با دلی صاف هر چیزی را که در زمان تجرد مرتکب شده‌اید اعتراف کنید (وقوع این حکم زنا است) سپس باید گناهایی را که بعد از ازدواجتان مرتکب شده‌اید ذکر کنید حال چه آن گناه را با دیگران مرتکب شده‌اید چه با شریکتان، این مورد از آن جایی است که حتی بر متأهلین هم همه چیز روا نیست. فراموش نکنید که هر چیزی را که مابین نامزدی و تا جشن عروستتان می‌توانست اتفاق بیفتد بیان کنید؛ این به آن دلیل است که هر چیز ناپاکی که در آن زمان اتفاق افتاده، همچنان نیز گناهی غیر اخلاقی است.

۱. "من در ارتباطی افراط گونه بوده‌ام. - با ذکر مدت."
۲. "من با افرادی از جنس مخالف تمامی شب را گذراندم - تعداد دفعات."
۳. "من به خیال پردازیهای ناپاک عادت کرده‌ام - تعداد دفعات."
۴. "من نسبت به شخص خودم مرتکب گناهایی زشت شدم."
۵. "من بوسه‌های ناپاک داده‌ام، یا من با اشتیاق بوسه‌های ناپاک دریافت کردم - تعداد دفعات."
۶. "دیگران را به ناپاکی لمس نموده‌ام، یا به دیگران اجازه داده‌ام تا آزادانه از من بهره ببرند - تعداد دفعات."
۷. "با اشخاصی از جنس مخالف کارهای زشت مرتکب شده‌ام - تعداد دفعات."
۸. "با نگاه‌های شهوت آلود به حیوانات یا هر طریق دیگری با آنها گناه کار شده‌ام - تعداد دفعات."

اینها سؤالات به شدت وقیحانه‌ای هستند که توسط کشیشان رومی از مردم از هر درجه و سنی پرسیده می‌شد؛ و بر طبق سیستم خودشان درباره آنها باید پیوسته از زنان در هر سن و سالی، آن هم اقل دوازده ساله سؤال می‌کردند! آیا هیچ مردی با شنیدن این سؤالهای آشنا برای هر جنس و سن و داشتن زنان به شرح گذشته دردناکشان برای کشیشان، درباره تمایل به تضعیف نمودن اخلاقیات و تنزل ارزشها توسط آنها می‌تواند شکی کند؟ نویسنده شبهه‌های بزرگی در به جا بودن آرایه این پرسشها حتی به شکل نوشتار به خواننده‌های پروتستانی دارد؛ و هیچ چیزی جز اهمال بیش از اندازه پروتستان‌ها در

باور به اظهارات صرفاً شهوانی کشیشان کاتولیک و درک تمایلات کلیسای رومی، نمی‌تواند او را وا دارد که چنین کاری را انجام دهد.

یقیناً هنگامی که با استخراج قرائن کتابچه‌های پرستشیشان که توسط خودشان، و به واسطه اسقف‌های خودشان در کشور ما چاپ شد، و در همجواری ما به هنگام پرستششان مورد استفاده واقع شد، دیگر نمی‌توان گفت که این جرایم افترا آمیزند یا این که تنها متعلق به دوره‌های گذشته یا کشورهای دیگرند.

اما حتی اینها نیز تمامی آن پرسشها را شامل نمی‌شود. باورتان می‌شود که پنج برابر بیشتر از اینها روی همان موضوعات زشت، که حتی اغلب آنها خیلی بیشتر از این خاص‌تر و وقیحانه‌ترند به عنوان دستورالعمل کاری الهیات پیترو دِنس که یکی از آخرین سیستم‌های الهیاتی پاپ‌ها است به کشیشان ارائه می‌شود و در دوبلین در سال ۱۸۳۲ چاپ مجدد شده و با تقدیس اسقف اعظم موری همراه است؟ هم اکنون در تئول به صورت یک کتاب نوشته شده است و در مدارس دینی مینوت است و احتمالاً توسط همه کشیشان ایرلندی که به میان ما می‌آیند مطالعه شده است. اگر کسی بخواهد این حقیقت را زیر سؤال ببرد، ما می‌توانیم ماحصل را به او نشان دهیم!

[۵۱] در پایان، سودازدگی و بیانات تحقیرآور یک اثر موثق و بسیار جالب، که نوشته کشیش تغییر مسلک یافته فرانسوی است را اضافه می‌کنیم. هم اکنون در این مرز و بوم ترجمه جناب اس. اف. بی. مورس پروفیسور دانشگاه نیویورک از این اثر موجود است که عنوان اعترافات یک کشیش کاتولیک فرانسوی را بر خود گرفته، صفحه ۱۰۳.

سه آموزه و اصل مسلم جوهره این اعترافات اند. اولین این است که شنونده اعتراف همچون خود خدا است که حال در جایگاه او قرار دارد؛ دومین این است که هیچ چیزی نبایست از او پنهان گردد چون خدا بر همه چیز آگاهی دارد پس قائم مقام او نیز بایست از همه چیز آگاه باشد؛ سومین این است که کوری و اطاعت محض در برابر او همچون بودن در حضور خدا است. از این روی درک آن راحت است که پاپ‌ها با قائم مقامی منفور خود تا آن جا که ممکن است وجودی انسانی را محو می‌کنند و خدا را در جایگاه بشر قرار می‌دهند.

این عقیده در ذهن پسران از دوران کودکی‌شان به طور عمیقی ریشه دواند و تمامی اصول مسلم کلیسای کاتولیکی را در اعترافات، در تعلیمات دینی، در سخنرانیها، و در کتب دینی قوت بخشد، پس در احترام و ستایش و فرمانبرداری از کشیش اعتراف شنونده دیگر جایی برای شگفتی وجود ندارد. اگر یک پروتستانی تاریخ کشورم را مطالعه کند دیگر به آن حقایق با تعجب نگاه نمی‌کند، (شاید برایش باور

نکردنی باشد) این که چنین شخصیتی بخواهد به فرمان خداوند به فرد توبه کار امر کند که شخصی دیگر را به قتل برساند.

هنگامی که کشیش اعترافگیر به کلمنت متعصب و فریب خورده فرمان داد تا پادشاهش، هنری سوم را به قتل برساند، این دستور را از خدا می دانستند [ژاک کلمنت در بورگاندی به دنیا آمده و در جنگهای مذهبی فرانسه تعصبی بود. او گرویدن به پروتستان را بدعت گذاری می دانست و طرحی برای قتل هنری سوم کشید او به حضور پادشاه رفت و عنوان کرد که پیام محرمانه ای دارد سپس برای نجوا در گوش پادشاه به او نزدیک شد و با خنجر او را به شدت زخمی کرد. هنری سوم صبح روز بعد درگذشت، جسد کلمنت چهار تکه شد و سوزانده شد. طرفداران هنری سوم این اقدام را وحشیانه می دیدند اما در پاریس احساسات مذهبی متفاوتی بود و کلمنت را شهید قلمداد می کردند، او مورد تحسین پاپ سیکتوس پنجم قرار گرفت. - مترجم]

وقتی دیمنس، لوئی پانزدهم را با چاقو زخمی کرد این دستور از جانب خدا بود. هنگامی که کشیش اعترافگیر لوئی چهاردهم به او دستور داد که فرمان نانت را فسخ نماید این فرمان از جانب خدا بود. [فرمان نانت قانونی به امضا رسیده توسط هانری چهارم فرانسه بود که در سال ۱۵۹۸ به پروتستان ها همچون کاتولیک ها حقوق اساسی را اعطا می کرد و پایان دهنده جنگهای مذهبی فرانسه بود. در سال ۱۶۸۵ لوئی چهاردهم نوه هانری چهارم فرانسه این فرمان را لغو کرد و باعث شروع آزار و اذیت پروتستان ها و مهاجرت آنها به کشورهای دیگر شد. - مترجم]

اگر چه بیان مثالهایی بیشتر خاص تا حدی بی فایده است، چون بر طبق اصل روحانی حقیقی در اعترافات، در نور الهیات هیچ گناهی وجود ندارد، و نمی تواند که باشد و نبایست که توسط اعترافگیر پیشنهاد و فرمان داده شود؛ بیشتر از همه اینها به خاطر خود کلیسای کاتولیک نیز چنین کارهایی نمی بایست انجام شود. هنگامی که شخصی تا به این اندازه پیش می رود نمی تواند گناهکار باشد؛ چون میان کشیشان این طور متداول است که "هدف، وسیله را توجیه می کند." چنین چیزی سنگ زاویه بنای کلیسای رومی است؛ و وقتی کشیش ضعف انسانی را خود را ببیند، نام خدا را برای کمک طلبیدن می خواند تا ضعف خود را قوت بخشد تا خطایای خود را بری نماید و جنایاتش را مقدس جلوه دهد - من از کشیشان و از عوام از هر قشری، از مافوقها و مردان روحانی حتی یک بار از یک اسقف، چه افراد رده بالا چه رده پایین، از زنها و از دختران و پسران اعتراف داشته ام. پس من برای صحبت از اعترافات این موقعیت را دارا هستم.



لوئی ۱۵ لوئی ۱۴ هنری ۴ (هنری دوناوار) هنری ۳

در زمینه سیاسی اعترافات مردان از اهمیت به سزایی برخوردار است چون افکارشان را با عقاید سخیف تحت تأثیر قرار می‌دهند. با توجه به مسائل دیگر، اعتراف گیرندگان سعی می‌کنند عقیده‌ای والا از تقدس خودشان را به پدران و شوهران ارایه دهند تا آنها را وا دارند که همسران و دخترانشان را بدون ترسی برای اعتراف بفرستند چون بدون شک پدران و شوهران بایست بدانند که در اتاق اعتراف بین دختران و همسرانشان و مردان مقدس چه می‌گذرد، تا دیگر به آنان اجازه ندهند که دوباره پا در آن مدارس فسق و فجور بگذارند. اما کشیشان در کمال دقت به زنان امر می‌کنند که هرگز اعترافات خود را بر مردانشان بازگو نکنند و در این باره هر مرتبه به شدت به هنگام اعتراف از آنها پرس و جو می‌کنند.

اعتراف یک زن به رابطه جنسی بزرگ‌ترین موفقیت و درخشان‌ترین تئاتر کشیشان است. در این جا کار به کمال خود می‌رسد که چیزی نیست جز این که رابطه آنها با زنان شروع شود؛ چون همه این ارتباطات با آنها از زمان تولدشان آغاز می‌شود و تا مرگشان ادامه دارد. به هنگام تعمیدشان این کشیشان هستند که بر سر آنها آب مقدس می‌پاشند، به هنگام مرگ و دفنشان نیز باز کشیشان حاضرند؛ ما بین فضای این دو مرحله مرگ و تولد هزاران وظیفه کلیسایی همراه است. بیشترین چیزی که به آن فکر می‌کنم، بیشترین چیزی که به یاد دارم، این جمله است – کشیشان قسم یاد کرده‌اند بر ترک نکاح، تا همسران دیگران را تصاحب کنند.

به محض این که دختر جوان وارد اتاق اعتراف می‌شود، که به شخصه از اعتراف خودشان می‌گویم، می‌گوید "پدر مرا برکت بده، زیرا که گناهکارم" زانو می‌زند و بر خودش صلیب می‌کشد؛ و کشیش زیر لبی سخن می‌گوید "خداوند قلب و لبهایت را به دست بگیرد تا هر گناهی که ورزیده‌ای را اعتراف کنی." اگر او دختری زشت و یا زنی دهاتی باشد خیلی زود روانه می‌شود؛ اما بر عکس اگر او زیبا و جذاب باشد، پدر مقدس آن قدر حس راحتی در خودش دارد که پستوهای پنهان ذهن او را می‌کاود و در هر زمینه‌ای، هر رفتاری، هر امری ذهن او را هویدا می‌سازد. این طریقی است که الهیات به ما امر می‌کند که در زمان تفتیش آن را دنبال کنیم: "دخترم آیا افکار بد در خود داشته‌ای؟ روی چه موضوعاتی؟ چه

مدّت بوده؟ آیا خواهشهای ناپاک داشته‌ای؛ چه خواهشهایی؟ آیا اعمال زشتی مرتکب شده‌ای؛ با چه کسانی بوده‌ای؛ آن اعمال چه بوده‌اند؟ و سؤالات دیگر که من مجبورم از گفتنشان باز بایستم.

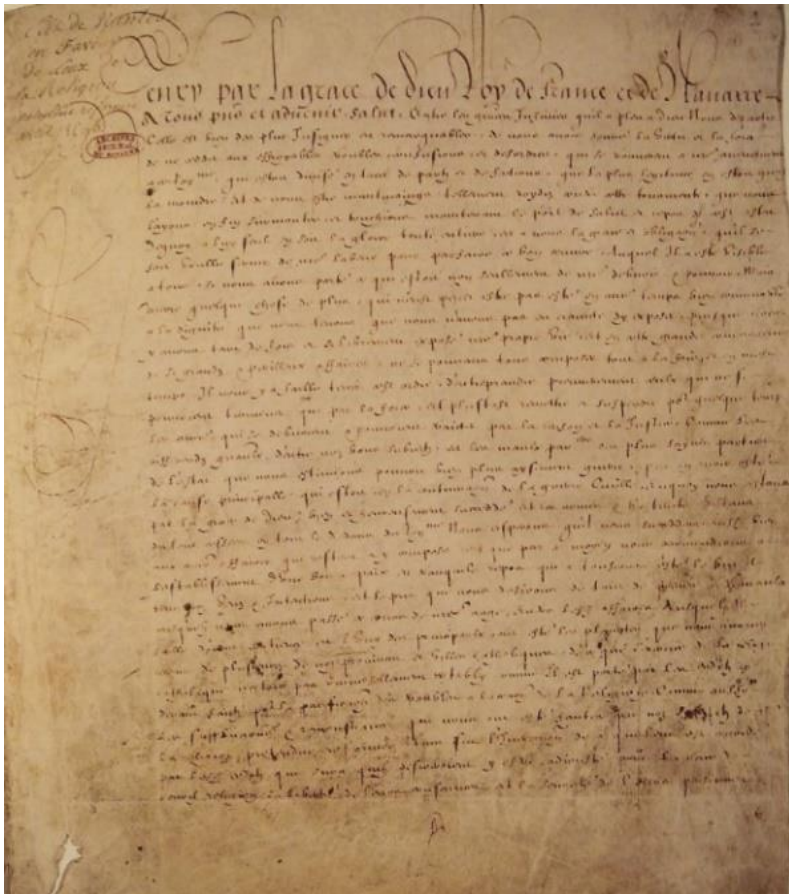
خیلی مواقع دخترک بیچاره خجالت زده می‌شد و جرأت نداشت که پاسخ بگوید، چون آنها خیلی شرم‌آور بودند. در چنین مواردی، مردِ خدا، تفتیش خود را متوقف می‌کند و می‌گوید: "به آموزه حقیقی کلیسا گوش کن دخترم؛ تو بایست حقیقت را اعتراف کنی، تمامی حقیقت را به پدر روحانیات بگو. مگر نمی‌دانی که من در جایگاه خدا هستم و شما نمی‌توانید خدا را فریب دهید؟ پس سخن بگو؛ قلب خودت را به روی من بگشا همان گونه که خدا از آن خبر دارد؛ وقتی از این باری که در فکرت است خلاص شوی آن وقت خیلی حالت بهتر می‌شود. همین را نمی‌خواهی؟ - البته - پس شروع کن، من کمکت می‌کنم؛ و بعد شرح شیطان گونه‌ای که جز در خانه‌های فساد پیدا نمی‌شود شروع می‌گردد، اگر چه حدس می‌زنم که در کتب الهیاتی ما (آموزه‌ای کاتولیکی) چنین قباحتی پیدا می‌شود. این دیگر خیلی مشهور شده که من اغلب از جوانان سست عنصر می‌شنوم که به یک دیگر می‌گویند "بیایید برای اعتراف برویم چون کشیش چیزهای به مراتب زشت‌تری به ما یاد می‌دهد که قبلاً هرگز نمی‌دانستیم." و خیلی از دختران جوان به هنگام اعترافات به من می‌گفتند که برای دانش بیشتر از جزئیاتی که موجب ارضای طبیعت خرابشان می‌شد، به عمد نزد پدر روحانی می‌رفتند تا درباره آنها صحبت کنند.

گاهی اوقات اعترافات دختران زیر شانزده سال را می‌شنیدم که برایم آن چنان چیزهای نفرت انگیزی را تعریف می‌کردند که با دقت و در خور (یا بی‌شخصیتی) چنان اصطلاحاتی بوده، تا آن جا که پرسیدم از کجا چنین چیزهای غریبی را آموخته‌اند، به نظر می‌رسید که آنها از پرسش من تعجب کرده‌اند چون من کشیش اعترافشان بودم؛ و آنها به من گفتند: "چرا پدر، کشیش قبلی ما برای اعتراف همه اینها را به ما آموخت و به ما امر کرد که هیچگاه هیچ جزئیاتی را حذف نکنیم، در غیر این صورت لعنت می‌شویم." من پاسخ دادم: "دعا می‌کنم که دیگر هرگز دوباره چنین کلماتی را به کار نبرید، چون برای دهان یک مسیحی ناشایسته هستند، شما نظر کشیش را به اشتباه متوجه شده‌اید."

بعدها شنیدم که این اشخاص منحرف به خدمت اعتراف من پشت کرده‌اند چون گفته‌اند که من کشیشی نادانم که همچون بقیه اعتراف نمی‌گیرم و آنها را به گفتن همه چیز مجبور نمی‌کنم. بعد از دستورات فراوان، حال دختر جوان خوب آموخته شده و برای هر سؤال یا نیتی از سوی کشیش مهیا گشته است. خیلی زود این زهر در تمامی قلبش پخش می‌شود و ذهنش را فرا می‌گیرد و پاکی‌اش را از او می‌گیرد. دقیقاً در چنین زمانی است که دشمن ستمگرش به کمین او نشسته است. هنگامی که او ببیند که دختر با آموزه‌های او در اعتراف بدسگال و فاسد گشته، دیگر او به موفقیتش مطمئن می‌شود.

[طرقی که به آن کشیش قربانی‌اش را از بی‌گناهی در هر چیزی که به آن فرمان می‌دهد، متقاعد می‌کند، حسب این است که خودش مسئول است و خودش او را از گناه می‌رهاند. و باقی ابزارهای فریبی که در اتاق اعتراف به کار گرفته می‌شود آن قدر واضح است که در این ارتباط نمی‌توان بر عموم بیان کرد؛ و من خودم را آن را به بهترین شکل تصوّر کردم؛ مترجم، پرفسور مورس در موافقت با نویسنده اظهار می‌کند که به جز حقایق پایانی همه آن مطالب را کتمان نماییم.]

حقیقت این است که بعضی کشیشان نابکار برای خودشان همچون سلاطین حرمسرای به پا می‌کردند و این به هیچ وجه آسان نبوده که محبوبانشان را از یک دیگر پنهان کنند چون او به هر کدامشان می‌گوید که همان دختر تنها معشوقه‌اش است. برایم آسان است که این موضوع را بسط دهم و جزئیات دیگری به آن بیافزایم اما امیدوارم که همینها کفایت نماید؛ شاید تا همین جا هم زیادی گفته شده باشد. - صفحه ۱۰۶. ۱۱۲.



فرمان نانت

۳. اصلاحات به ما آزادی وجدان و آزادی از آزار مذهبی را عطا نمود.

پیش از اصلاحات فساد و ستم و غصب قدرت کلیسای رومی به چنان حدی رسیده بود که نه تنها مردم از دست یافتن به کلام خدا باز داشته شده بودند بلکه حتی دربارهٔ دین در خودشان به هیچ چیزی فکر نمی‌بایست می‌کردند تا خیلی واضح همهٔ داوری را به دست کشیشان بسپرند و اعتقاداتشان همچون باورهای کلیسای مادر مقدس باشد.

اصلی که هر کاتولیک رومی بایست به آن عمل کند و بدینسان توسط پاپ پیوس در اعتقاداتش اظهار شد: "همچنین من هر چیزی را که ماحصل و مشخصه و اظهار شده توسط شرایع مقدس و شوراهای عامه و به طور خاص تعیین شدهٔ شورای مقدس ترنت باشد صحه می‌گذارم و بدون هیچ شکی می‌پذیرم؛ و نیز من هر چیزی را که توسط کلیسا مورد مخالفت و کفر و آناتیم است به همان گونه مخالف و کفر آمیز می‌شمارم و چنین چیزی آناتیم‌باد." [۵۲] بنابراین عوام اجازه ندارند که همچون مردم نجیب بیریه عمل کنند چون آنها هر روز کتب را تفتیش می‌نمودند؛ حتی آنها تا حدی توسط کشیشان خودشان از اطاعت از حکم منجی منع شدند؛ «کتب را تفتیش می‌کنید زیرا گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهند.» در میان ما حتی کاتولیک‌های رومی اجازه ندارند که ادبیات متفاوت ادوار و تبار خودشان را بخوانند. آزادی نشر در هر جایی از زمین که پاپ‌ها در کنترل خود گرفته‌اند منع شده است.

[۵۲] متن کتاب کمپ صفحه ۳۸۹.

اگر بار دیگر سلطهٔ کلیسای رومی بر کشور ما نیز رخ دهد آن وقت در این جا نیز نمی‌توان انتظار هیچ چیزی را داشت؛ چون همین امر یکی از اصول تأیید شده، ثبات یافته و خدشه ناپذیر کلیسایشان است. حال باید ویراست‌داران روزنامه‌هایمان را از آن چه که در انتظار آنها است آگاه کنیم که چنان چه آگاهی ندارند به موقع بدون غرض‌ورزی شخصیت دینی سیاسی کلیسای رومی را بررسی کنند و حسب وظیفهٔ خود اذهان عموم را دربارهٔ این موضوع یاری رسانند. ماهیت این موضوع به شکل آمیزه‌ای از استبداد مدنی و مذهبی است و نتیجهٔ نهایی خاص آن، اوج اتحاد کلیسا و دولت بر سر اصول ضد جمهوری

خواهی است. به شهادت خود پاپ‌ها گوش کنید." باید به طور مطلق در اطاعت پاپ و پادشاه بود؛ کتابهای کفرآمیز باید سوزانیده شوند و ناشران و فروشندگان چنین کتابهایی حسب‌المقرر مجازات گردند. هیچ طریق دیگری جز این برای سرکوبی و خاموش نمودن فرقهٔ مهلک پروتستان‌ها وجود ندارد."

همچنین نمایندهٔ آدرین ششم به شورای نورنبرگ چنین گفته است. رأی شورای کلیسای جامع روم در سال ۱۵۱۵ چنین مادهٔ قانونی را اتخاذ نموده که "هیچ کتابی بدون مجوز پاپ اجازهٔ نشر ندارد؛ آنانی که از این رأی تجاوز نمایند می‌باید برای کار خود تمامی تاوان آن را بپردازند که نتیجه‌اش سوزندان آنها در ملأعام است؛ و جریمه‌ای معادل صد سکهٔ طلا باید بپردازند؛ و از شغل خود به مدت یک سال معلق گردد و تکفیر شود؛ باید که در نام خدا و مقدسین جان و روح او به دست شیطان سپرده شود!"

شورای متعالی ترنت که آرای آن توسط تمامی کاتولیک‌ها تصدیق شده چنین تصمیم گرفته که "بر ناشرانی که جسارتی بی‌اندازه بر خود دارند و بدون اجازهٔ مقامات کلیسا با تصور بر آزادی به انجام هر امر مطبوع و چاپ نسخه‌های کتاب مقدس با یاد داشتها و تفسیرها و برداشت از هر نویسنده‌ای در کمال خونسردی دست می‌زنند، مرزهایی قرار دهند. از این به بعد هیچ شخصی حق ندارد که چنین کتابهایی را بفروشد یا حتی چنین کتابهایی را نگه دارد. در غیر این صورت ابتدا مورد تفتیش قرار می‌گیرند و تصدیق عامه تحت حکم ارتداد قرار می‌گیرند و جریمهٔ مالی توسط شورای کلیسای جامع برایشان مقرر می‌گردد." (همین امر در بالا مذکور گردید) ^[۵۳]

^[۵۳] متن کتاب پاپ‌ها از کرامپ صفحهٔ ۵۶.

و با ستایشی حقیقی و خالص، پروتستان‌ها باید از پافشاری بر عقیدهٔ جدید خود از حکومت پاپ‌ها که باید از ادوار گذشته متفاوت باشد، شرم‌زده گردند. پاپ گریگوری شانزدهم در سال ۱۸۳۲ به وضوح این را در بخشنامهٔ خود اعلام می‌کند "Huc spectat, &c. در این مورد چنین محور قرار گرفته که پست‌ترین، منفورترین و مکروه‌ترین آزادی برای فروشندگانی است که به نام چاپ و نشر، هر آن چیزی را که مورد طبع آنها است به

چاپ می‌رسانند، آزادی منفوری که در آن هر شخصی به خود جرأت می‌دهد که با چنین گستاخی زبان، سخن بگوید و اوج بگیرد. - کلمنت سیزدهم که از گذشته خاطره نیکویش را داریم در بخشنامه خود بر سرکوب کتب مهلک (یعنی کتابهای پروتستان‌ها) چنین می‌گوید: "بایست که ما در برابر چنین موضوعاتی که پیش می‌آید با قدرت عمل کنیم؛ و با تمامی توانایی خود باید بسیاری از کتب مرگ‌آور شیطانی را قلع و قمع نماییم؛ چون موضوع جرم تا وقتی که عناصر جرم خوراک آتش نگردند هرگز به طور مؤثری از بین نخواهد رفت." کلیسای پاپ‌ها در نگرش خود در همه ادوار به سختی کوشیدند تا کتابهای مورد ظن و مهلک (یعنی کتب پروتستان‌ها) را تقبیح کنند و با زور از دستان بشر خارج کنند؛ خیلی واضح است که همین نگرش چه قدر برای کلیسای پاپ‌ها سخت، اشتباه و مضر است و پر از انواع شرارت (پاپی) برای عامه مسیحیان است. چون تعالیم آنان نه تنها سانسور کتابها که بسیار سنگین و شدید است، را رد می‌کند، بلکه حتی به درجه‌ای از فترت رسیده‌اند که ادعای چیزی را می‌کنند که مخالف با عدالت متساوی است، و جرأت می‌کنند که حق کلیسا را در قانونی نمودن و به کار گیری [کتاب - مترجم] نفی کنند." [۵۴] صفحات ۱۳، ۱۴، ۱۵.

[۵۴] به همان اثر ارزشمند، از دکتر براونلی توجه کنید، ستیزه حکومت پاپ با آزادی مدنی و مذهبی صفحه ۱۱۹، ۱۲۰. این اثر باید که توسط هر آمریکایی و هر دوستدار حقیقی آزادی آمریکایی خوانده شود. انصافاً که ممکن است نویسنده این اثر از یکی از تواناترین، تحصیلکرده‌ترین و خستگی ناپذیرترین قهرمانان پروتستان باشد که در عصر حاضر مهیا شده است.



پاپ کلمنت ۱۳



پاپ گریگوری ۱۶



پاپ آدرین ۶

بر طبق همین، سانسور سختِ نشریات شکل گرفت و شاخصهٔ پاکسازی دم به دم در روم و در سراسر کشورهای تحت حکومت پاپ منتشر گشت که حاوی لیستی از کتابهای منتشر شده در گسترهٔ پروتستان‌ها است، که هیچ کاتولیکی نبایست به خاطر تحمل حکم ارتداد آن را بخواند.^[۵۵] این لیست نه تنها شامل نام اصلاحگران برجستهٔ پروتستانی بود؛ بلکه حتی شامل نویسندگان گوناگونی همچون لوک، یونگ، لاوتر، بیکن و ادیسون نیز هست! طریق عجیب آن اطاعت از حکم ملهم شده برای اثبات هر چیز و سخت چسبیدن به آنی است که نیکو است!^[۵۶] انگار که فرقهٔ عجیب آزادی تفکر و مباحثهٔ آزاد به نهادهای جمهوری خواهی ما پیوند خورده باشد!

[۵۵] کتاب کرامپ صفحهٔ ۳۷۸.

[۵۶] اول تسالونیکیان ۵ : ۲۱.

نه این که این محدودیتها صرفاً احکامی بیهوده باشند. آنها به خون میلیونها نفر از برادران ما نوشته شده است که می‌خواستند بر طبق الزامات وجدانشان خدا را خدمت کنند و هنگامی که مانع آنها شدند با شهادت به جای کلام انسان، کلام خدا را متابعت نمودند. دستگاه تفتیش عقاید شیطانی همان طور که ماهرانه و با رضایت خود محور طراچی شده بود به طور واضحی به پا شده بود تا الطاف محبت آمیز کلیسای مادر را، بر همهٔ کسانی که جرأت به تفکر کردن یا صحبت کردن نمایند، به شکنجه‌های ترسناک مبدل سازد. افسوس که در کمال چه وفاداری بر اجرای این امانت سوگند یاد شد! اما چه دست پُری از تاریخ خون آلود دنیای مسیحیت حاصل گشت!

آیا یک نوآموز تاریخ قلبش از صحنه‌های تلخ شکنجه که برای طبع بشر تاب آوردنش وحشتناک است، دچار بیزاری نخواهد شد! کلیسای کاتولیک به طور واضح معترف است که عقیده بر اجرای وظیفه‌اش به منظور اجبار دیگران به پذیرش مذهبی خود دارد. پاپ پیوس در فرمان تأییدی خود چنین دستور می‌دهد "بر همهٔ ایمانداران است که فرامین شورای ترنت را بپذیرند و بدون تخلفی آنها را رعایت کنند؛ به سر اسقف‌ها، اسقف‌ها، مابقی ملحق گردند تا تمکین مطیعانشان حاصل گردد و علاوه بر این در صورت لزوم قوهٔ قاهره نیز فرا خوانده شود.^[۵۷]

[۵۷] کرامپ صفحه ۳۸۵.

کاردینال بلارمین یکی از نویسندگان تصدیق شده با معیارهای کلیسای رومی چنین می‌گوید "تجربه چنین می‌آموزد که برای شریران هیچ درمانی جز این که این مرتدین (پروتستان‌ها) را به مرگ محکوم کنید، وجود ندارد؛ چون کلیسای رومی آهسته پیش رفت و هر چاره‌ای را امتحان کرد: در ابتدا فقط آنها را تکفیر نمود؛ سپس جریمه‌ای به آن اضافه کرد؛ پس از آن تبعیدشان کرد؛ و در آخر مجبور به محکومیتشان به مرگ شد." [۵۸]

شورای عمومی لاتران که قانون آن تا به امروز بر زور است، چنین حکم داده: "نیروی قاهره باید که اجباری شود تا در صورت لزوم تمامی نیروی مرتدین (پروتستان‌ها) که توسط کلیسا مشخص شده است، را قلع و قمع نماید." [۵۹] هم اکنون کتب مقررۀ مد نظر در کالج پاپی می‌نوت در ایرلند، که بدون هیچ شبهه‌ای توسط بسیاری از کشیشان ایالات متحدۀ آمریکا مطالعه می‌شود، به وضوح در حال جایگزینی است: این بی‌ایمانان تعمیم یافته معمولاً از مرتدین (پروتستان‌ها) و معاندین هستند و همچنین از تعمیم داده شدگان تفرقه‌گر به شمار می‌آیند که می‌بایست به جبر و زور، و با تنبیهات جسمانی سخت به ایمان کاتولیک (پاپی) و یگانگی کلیسا بازگردند. [۶۰] "آیا کلیسا مرتدین را از آن جهت قضاوت و تنبیه می‌نماید (پروتستان) که اگر چه آنها خارج از کلیسا هستند اما چون توسط کلیسا تعمیم داده شده‌اند از متبوعین کلیسا به شمار می‌آیند؟" [۶۱]

[۵۸] Bellarm. de Laicis, Lib. Iii. C۵۱. به اثر اجمالی اسمیت از سنت لیگوری توجه کنید،

صفحه ۴۰۶.

[۵۹] مطلب فوق‌الذکر.

[۶۰] الهیات پتری دنس جلد دوم صفحه ۸۰، چاپ ۱۸۳۲.

[۶۱] Do. p. ۱۱۴.



کاردینال رابرت بلارمین

خارج از این که چنین حکمی امری غیر انسانی است، این موضوع برای آزادی هر پروتستانی بسیار خطرناک است که تنها توسط کشیشان تعیین می‌شود یا میان خودشان به صورت راز باقی می‌ماند. به منظور ادامه تعقیبها و آزارها، حداقل از هر طبقه‌ای انبوهی از مردم باید منتظر آن باشند. بنابراین، تنها نسخه‌های کتاب مقدس که مردم اجازه خواندنش را داشتند Douay bible و Rhemish Testament است که حاصل مخدوش نمودن نسخه مقدس است تا همان آموزه‌ای را تعلیم دهند و همان روحی را استنشاق کنند که بر نفرت و کشتار پروتستان‌ها است. اگر چه این نسخه آخر این یادداشتهای را بر خود دارد:

- ✓ متی ۳ "مرتدین باید که تنبیه و سرکوب شوند و چنین باد که توسط مقامات دولتی چه روحانی یا یدی چنین گردد، تا متنبه یا اعدام گردند."
- ✓ غلاطیان ۱ : ۸ "کاتولیک‌ها نباید نسبت به پدر و مادر مرتد خودشان بخشی نشان دهند."
- ✓ عبرانیان ۵ : ۷ "مترجمان انجیل پروتستانی باید از اعماق دوزخ بیم کنند."

مکاشفه ۱۷ : ۶ مست از خون مقدّسین اند." پروتستان‌ها (یادداشت این را بیان می‌کند) به طور جاهلانه‌ای آن را به روم تفسیر کرده‌اند، چون روم مرتدین را به کام مرگ فرو کرده و به کشورهای دیگر اجازه مجازات آنها را داده است؛ اما خون آنها خون مقدّسین خوانده نمی‌شود، خونشان چیزی بیشتر از خون دزدها، قاتلان و باقی شریران نیست چون با ریختنش به حکم عدالت، هیچ یک از کشورهای مشترک‌المنافع پاسخگو نخواهد بود." [۶۲]

[۶۲] پروتستان‌ها. جلد دوم ۷۵۲. دوم ۱۱۴.

جای شگفتی نیست که در کشورهای کاتولیک رومی که کشیشان کاملاً برای نشانیدن این روح مخرب فرصت دارند، چنین اشتیاقی به کشتارهای مهیب باشد. شکنجه و آزار پروتستان‌ها لگه‌ای بر تاریخ اروپا است. هنوز هم باور نمی‌کنیم که بیشتر کاتولیک‌های آمریکایی روح شکنجه‌های غیر انسانی را از کتابهای انجیلشان استنشاق کرده باشند. ما این تصوّر را داریم که حتی اگر کلیسای رومی در میان مان ترقی کرده بود باز هم انسانیت و نیکویی کاتولیک‌های آمریکایی خیلی بیشتر از کشیشانی است که برایشان این دعا را دارند.^{۶۳}

[۶۳] واقعیت این است که تهدیدات بی‌شماری از کینه‌ورزیهای شخصی و قتل، علیه افراد برجسته سرزمین ما صورت گرفته که آشکارسازی عقاید حقیقی کلیسای رومی را بر عموم وظیفه خود می‌دانستند، همچون جناب دکتر برونلی، جناب بی. کورتز، جناب آر. برک انریچ و بقیه آنها. اما فرای این دشمنیها هیچ کوششی به ثمر نرسید؛ و کشیشان رومی خوب می‌دانند که چشمان جامعه در تمرکز بر شخصیت‌هایی است که راستی آنها بر سرزمینشان مبرهن است و نفرت پاپ‌ها را بر خود دارد و این که میلیون‌ها نفر برای دفاع از این اشخاص به پا خاسته‌اند.

در تطابق پذیری کامل با مسائل فوق‌الذکر و اصل تعقیبات دینی پذیرفته شده پاپ‌ها، تفتیش عقاید شیطانی پا بر جا مانده و تا هر زمان که پاپ و کشیشان به انتهای کار خودشان برسند، اعمال می‌گردد. من می‌دانم که ژرژویت، اسقف انگلستان در خطابه‌اش در برابر شورا، دوباره گریزی بر این زد که تفتیش عقاید محاکمه‌ای مدنی است نه مذهبی. اما همه اینها تنها بهانه است.

درست است تنها جایی که نهادهای مدنی به کلیسای روم مرتبط شده باشد و دولت‌ها سوگند بر تفتیش عقاید یاد کرده باشند وحشت از تفتیش می‌تواند به اعمال کامل آن برسد. تصوّر می‌کنیم همین طور مرسوم باشد که بازپرس مدنی مجبور است با قدرت ذریبط خود حکم تفتیش دینی را بر قربانی بیچاره اعمال نماید. اما تمامی محاکمه و تعیین حکم توسط بازپرسان کلیسا هدایت و گذرانده می‌شود. هیچ کسی جز کشیشان نمی‌توانند مسئول تفتیش و شکنجه‌های تفتیش باشند، این امر از هر جهت تحت کنترل کامل و به طور خاص با فرمان آنها و در حضور خودشان و چاپلوسانشان انجام می‌شود. همچنین ممکن است گفته شود که دادگاه‌های کشور ما نه مدنی بلکه مذهبی باشند چون مأمور اعدامی که حکم صادره را اجرا می‌کند لوتری یا کالونیست، متدیست یا شاید هم کاتولیک رومی باشد!

اگر اشتباه نکنیم هیچ موردی وجود ندارد که در تاریخ تفتیش عقاید، در میان میلیون‌ها قربانی این محکمه خون آلود، به وقوع پیوسته باشد که بازرس مدنی جرأت بر رد اجرای حکم تفتیش کرده باشد؛ چون او خوب می‌داند که به قیمت استخوانهای جان خودش تاوان این جسارت را خواهد پرداخت! بنابراین بدون هیچ شکی تفتیش عقاید به همان صورتی که همیشه بوده خواهد ماند یعنی جفای غیر قابل تحمل کلیسا از هسته دادگاه مذهبی می‌آید که بر هر کسی که در موضع دین و اطاعت از خدا نه بشر، جرأت بر استعمال حقوق ذاتی و لاینفک خود کند، شکنجه‌هایی بسیار غیر انسانی و وحشیانه تحمیل می‌نماید!

رفته رفته با مقرر گشتن تفتیش عقاید بر وظیفه اسقف‌ها که توسط پاپ لوسیوس سوم در سال ۱۱۸۴ صادر شده بود، این موضوع افزایش پیدا کرد. اسقف‌ها می‌بایست حداقل یک بار یا دوبار در سال از قلمروی اسقفی خود به منظور جستجوی مرتدین دیدار کنند. پاپ اینوسنت سوم در فرمان خود در سال ۱۲۰۷ تفتیشگران خود را به سمت والدینیز فرستاد^[۶۴] و در سال ۱۲۱۵ به سمت شورای چهارم لاترن فرستاد تا این عمل خونین بدون هیچ وقفه‌ای به انجام برسد. این قوای تفتیشی اسقف‌ها به نیرویی همیشگی تبدیل شد که پایه آن بعداً در سال ۱۲۲۹ در شورای تولوز به اوج خود رسید. در سال

۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ پاپ گریگوری نهم به نام پاپ، تفتیشگران دائمی دومینیکن را بنا نهاد.^[۶۵] در سال ۱۲۶۱ پاپ اوربان چهارم حکمی مختصر مطرح نمود که در همه مواردی که اسقفها شروع به بازجویی از شخصی کنند که در برابر تفتیشگران متهم شناخته شده، رأی تفتیشگران الویت دارد و از اجرای مجازات برای آنانی که تقبیح شده‌اند نبایست ممانعت صورت گیرد. در سال ۱۳۲۵ پاپ ژان بیست و دوم شکل گرفتن هر قراردادی را با مرتدین قدغن کرد و اعلام کرد که این قراردادها لازم‌الاجرا نیستند و تفتیشگران را روانه کرد تا هر شخصی را که متهم به مساعدت یا پناه دادن به مرتدین است دستگیر نمایند.^[۶۶]

^[۶۴] Eisenschmidt's Romisches Bullarium جلد یکم صفحه ۳۱.

^[۶۵] به Griesler Hist توجه شود. جلد دوم صفحه ۳۸۸. تبصره ۱۸. "Adjicimus insuper."

^[۶۶] Eisenschmidt Bullarium Romanum جلد یکم صفحه ۱۶۴



پاپ گریگوری ۹



پاپ اوربان ۴



پاپ ژان ۲۲



پاپ لوسیوس ۳



پاپ اینوسنت ۳

پاپ پل سوم در سال ۱۵۴۲ حکمی به طور اخص برای قوت دادن و منتهای تأثیر این محکمه جهنمی صادر کرد. در میان همه چیزهای دیگر او فرمان داد که هیچ شخصی از هیچ درجه یا پیشه‌ای، با ادعای گواهی برخوردارِ بخشودگی از کرسی پاپ، در این محکمه مورد بخشودگی واقع نخواهد شد. او به صراحت چنین می‌گوید "که قدرت تفتیشگران بایست که در این زمان و در آینده به تمامی افراد که متهم به ارتداد هستند گسترش یابد، و غیره - این که هیچ قدرت مدنی نباید جرأت بر ممانعت تفتیشگران از اجرای مأموریتشان کند.^[۶۷] در حکمی دیگر در سال ۱۵۴۲ مطرح شده که این پاپ شورای عمومی تفتیش با قدرت دستگیری و حتی حبس افراد مظنون از هر درجه‌ای را پایه‌گذاری کرده است تا به تعقیب جریان دادگاهی آنها تا زمان حکم نهایشان که مجازاتهای قانونی اعمال شود و اموال محکومین به مرگ بی‌صاحب گردد، بپردازد.^[۶۸]

^[۶۷] همان نویسنده جلد دوم صفحه ۱، ۲، ۳ و بی‌مگنوم، T. i. صفحه ۷۵۱. ۸۰. Conct. Ed.

Lux.

^[۶۸] Idem. جلد دوم صفحه ۴.

و آخر این که او از پیش اعلام می‌کند که همه تصمیمات معتبر است و نیازمند اطاعت محض و اعلام می‌کند که هر کوششی از سوی قوای مدنی در دخالت بر قوای تفتیشگران ملغی و پوچ است.^[۶۹]

^[۶۹] همان نویسنده صفحه ۵ و فرمان م. تام جلد اول صفحه ۷۶۲.

و شورای ترنت، آخرین شورای عمومی کلیسای رومی که چهار عضو آن خود از تفتیشگران محسوب می‌شوند^[۷۰] در طرفداری از تفتیش عقاید بسیار اظهار خرسندی کردند.^[۷۱] در نگاه بر همه این واقعیات، نهاد کلیسایی تفتیش عقاید نبایست هرگز دوباره نادیده گرفته شود. پاپ‌ها و کلیسای روم تا به این روزگار ادامه پیدا کرده‌اند^[۷۲] تا حامی و نگهدارنده این محاکمات تا هر زمان که ممکن است، باشند و حتی همین جا در ایالات متحده آمریکا، اسقف انگلستان طی خطابه‌ای در بالتیمور سعی کرد این نهاد شیطانی را موجه نشان دهد و تشویق نماید.^[۷۳] بر طبق یورنته، این محاکمات ترسناک تنها در اسپانیا جان حدود ۲۰۰۰۰۰۰ نفر را گرفت. و تعداد آنانی که این جا مورد شکنجه قرار گرفتند

و باقی قربانیان جفاهای پاپ‌ها احتمالاً بیشتر از همه آنهايي است که می‌توانستند در طریق خداوند زنده باشند و به موت طبیعی فوت کنند.

[۷۰] شورای مندهام ترنت صفحه ۱۹۰.

[۷۱] شورای مندهام ترنت صفحات ۱۸۹، ۱۹۰.

[۷۲] دکتر براونلی، دشمنی پاپ صفحه ۱۰۵.

[۷۳] تلخیص سنت لیگوری اسمیت صفحه ۳۱۳، ۳۱۵.

نگاهی اجمالی بر طبیعت این شکنجه‌ها ادّعی ما را بیشتر روشن می‌کند. یک روش شکنجه توسط پاندول بوده. یورنته می‌گوید "شخص محکوم شده در شیار یک میز از پشت بسته می‌شد؛ بالای سر او یک پاندول آویزان شده بود که لبه پایین‌تر آن تیز بود و طوری طراحی شده بود که با هر ضربه‌ای بلندتر می‌شد. آن بیچاره می‌دید که این وسیله مخرب به عقب و جلو تاب می‌خورد و هر لحظه آن لبه تیز نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌شود؛ در امتداد آن پوست بینی‌اش را می‌برد و رفته رفته برشهایی عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌زند تا آن جا که حیات انسان منقطع شود." این مجازات هنوز در این محاکمات مخفیانه جریان دارد؛ چون یکی از زندانیانی که به هنگام گشایش تفتیش عقاید مجلس قانونگذاری اسپانیا به آن محکوم شده بود، رهایی یافت چون قرار بود که روز بعد مجازات بر او اعمال شود!

شکل دیگر شکنجه شامل این بود که قربانی را با ریسمانهایی نازک که به کمرش بسته شده از سقف آویزان کنند، در حالی که وزنه ۱۰۰ لیبرایی به پاهای او بسته‌اند. بعد ناگهان رهایش می‌کنند تا سقوط کند، در عین حال نه آن قدر پایین که وزنه‌ها زمین را لمس کنند. سقوط او آن چنان ناگهانی است و ترس آن، آن چنان شدید که با در رفتن شانه‌ها و شکستگی استخوانها همراه است! سومین ابزار شکنجه شامل وسیله‌ای همچون سندان آهنگری با میخهایی بر روی آن است که در وسط اتاق نصب شده است. طنابها به هر گوشه اتاق متصل شده‌اند تا پاها و دستهای قربانی را به هر کدام از آنها ببندند و او قدری کشیده می‌شود و بعد از استخوانهای پشتش دقیقاً روی میخهای آهنی قرار می‌گیرد تا تمامی وزنش بر روی کمرش بیاید.

چهارمین شکنجه چیزی است که به عنوان ابزاری نرم شناخته شده که تنها بر روی زنان اعمال می‌شود. الیاف و قیر را به دور دستهایشان می‌پیچند و بعد آتش می‌کشند. و این شکنجه تا به حد سوختگی تا از بین رفتن جسم ادامه دارد.^[۷۴] پنجمین شکنجه با آتش است. "زندانی با پاهایی برهنه در کنده قرار داده می‌شود. کف پاهای او کاملاً با روغن (یا با هر ماده قوی و قابل اشتعالی)^[۷۵] چرب می‌شود و آتشدانی مشتعل به میان می‌آید که پاهایشان با حرارت آن کاملاً سرخ می‌شود. هنگامی که صدای ضجه گوش خراش و زاریشان خیلی بلند شد، صفحه‌ای حایل ما بین پاها و آتشدان قرار می‌گیرد؛ و بعد اگر شکنجه اگر راضی نشده باشد باز پاهایشان را سرخ می‌کند.

^[۷۴] تاریخ تفتیش عقاید، با مقدمه‌ای به قلم ریو سائرس میسون، نیویورک ۱۸۳۵.

^[۷۵] تاریخ تفتیش عقاید استوکدل صفحه ۱۹۱ از چاپ ۴ لندن. ۱۸۱۰.

نوع دیگر شکنجه ماهیتابه داغ بوده؛ که قربانی در آن قرار داده می‌شد و در واقع با آتشی یک نواخت و کند تا به حد جان دادن سرخ می‌شد."

نوعی دیگر از شکنجه توسط گوین توصیف شده که خود او با تأیید اِارلِ استن هوپ، در ساراگوسای اسپانیا که همان جا او را شناخت، کشیش شده بود. گوین از آن کشور گریخت، پاپ را تقبیح کرد، از کلیسای اسقفی پروتستانی انگلستان دستوراتی دریافت کرد و شاه کلید خود از حکومت پاپ‌ها را منتشر کرد، که ما این بیانات را در آن دنبال می‌کنیم: در اتاقی بزرگ راهنما به من (شاهد) چرخ بزرگ که در هر دو سوی آن تخته‌هایی ضخیم قرار داده شده بود نشان داد و در وسط آن حفره‌ای کوچک قرار داشت. او از من خواست که با شمع به داخل آن نگاه کنم و من دیدم که تمامی حول آن چرخ از تیغهای تیز پوشیده شده است. این وسیله برای آنانی که بر ضد پاپ و پدران مقدس سخن بگویند طراحی شده بود. آنها را در درون چرخ می‌گذارند و در را قفل می‌کنند، شکنجه‌گر آن قدر چرخ را می‌چرخاند تا آن جا که شخص بمیرد.^[۷۶]

^[۷۶] شاه کلید حکومت پاپ‌ها از گوین صفحه ۲۳۵ چاپ هگراستون.

یک نمونه مکرر، شکنجه با آب است. فرد بیچاره آن چنان محکم به نیمکت بسته می‌شود که طنابها دستها و پاهایش را تا به استخوان می‌برد. سوراخهای بینی‌اش مسدود می‌شود و در دهانش قیف گذاشته می‌شود و حجم بالایی از آب پیوسته به درونش ریخته می‌شود. قربانی مفلوک با هر نفسی مجبور به فرو بردن دهانی پر از آب است تا آن جا که شکم و سینه‌اش به شدت باد می‌کنند و در میانه شکنجه وصف ناپذیرش بالاخره کارش به پایان می‌رسد، یا این که وقفه‌ای کوتاه داده می‌شود تا او را برای تحمل شکنجه‌ای دیگر مهیا کنند!^[۷۷] و آخرین شکنجه‌ای که ما از آن یاد می‌کنیم ماشینی دوزخی به شکل یک زن، یعنی مریم باکره است. هنگامی که دستگاه تفتیش عقاید در اسپانیا توسط ناپلئون در ملأعام باز شد، چنین چیزی در سلولها یافت شد. مشهور بوده که از آن برای مشق نظامی استفاده می‌شده. او نیز چنین می‌کرده. این دستگاه بازوان خود را باز می‌کرد، زیر ردایش سینه‌ای فلزی پوشیده از سوزن، میخ و تیغ است! توشه‌دانی بر بازوانش افکنده شده که کم کم بسته می‌شود و توشه‌دان را با صدها بریدگی عمیق از هر جایی که سوراخ باشد، می‌شکافد و اغلب نیز بدن قربانی زنده را سوراخ سوراخ می‌کند! اما دیگر کافی است. بشر از فکر کردن به آنها نیز حس مریضی می‌کند، این که حتی بشر بتواند آن چنان از برادر خود بیگانه باشد که "دشمن خونی سیاه خود او باشد."

^[۷۷] رسالات دکتر برونلی در خصوص مجادلات حاکمیت کاتولیک رومی، صفحه ۳۳۷.

استوک دل چنین می‌گوید^[۷۸] "هنگامی که متهم محکوم به شکنجه شود آنها او را به جایی که برای اجرای حکم لازم است می‌فرستند که شکنجه‌گاه نامیده می‌شود. سردابه‌ای زیرزمینی که با سرازیر شدن از آن گذرگاه‌های پیچ در پیچ فراوانی وجود دارد تا ضجه‌های گوش خراش شکنجه شوندگان نگون بخت قابل شنیدن نباشد.^[۷۹] در این جا هیچ صندلی وجود ندارد اما جاهایی برای تفتیشگران که همیشه در هنگام اعمال شکنجه حاضرند، تعبیه شده است. این مکان تنها با دو چراغ کم نور روشن می‌گردد که نور کم و مبهم آن تنها برای این است که به قربانی ابزار آلاتی که قرار است با آن شکنجه شود، را نشان دهد.

^[۷۸] تاریخ تفتیش عقاید صفحات ۱۹۱، ۱۹۲.

[۷۹] سردابه‌های نهانی در زیر کلیسای جامع بالتیمور وجود داشت که توسط جناب آر. جی. بریک اندریچ شهادت داده شد و توسط شواهد بسیار محتمل تأیید گشت. - مقاله Lit و Relig جلد یکم صفحه ۳۶۱ - ۳۶۲. از وجود سلولهای مشابه‌ای در زیر کلیسای جامع پیتزبورگ و مکانهای دیگر اخبار شده است.

این جا است که هر کسی که به دست خدا نجات پیدا کرده باشد، چشمانش بر اینها نیفتاده تا ببیند این شیاطین در هیئت انسانی، چه شکنجه‌هایی بر قربانیان بی‌دفاع خود وارد کرده‌اند که بشریت از تفکر به آن هم به لرزه در می‌آید، و این که هیچ چیزی بر روی زمین قادر نباشد نمونه‌ای نامحتمل، در خور شکنجه‌های جهنم هم بیاورد! آیا همین طور نیست که هر آمریکایی که قلبی در وجودش، به عنوان انسان، همسر یا پدر داشته باشد برای هشیاری و مراقبت بیدار می‌گردد، که مبادا بعد از او فرزندان به دست چنین جلادان بی‌احساسی بیفتد؟

علاوه بر این جریان پیوسته و مقرر، کلیسای رومی به خاطر مجازاتهای عذیده و گسترده و حتی بعضاً ملیتی که در آن صدها هزار نفر از برادران پروتستانی ما را در کمال خونسردی سلاخی کرد، مجرم است. آیا نیازی هست که تراژدی خونین جشن سن بارتلمی [۸۰]M۱۴ در سال ۱۵۷۲ یادآور شوم که با سر تکان دادن پاپ صدها هزار نفر از بهترین مردم فرانسه با دستور پادشاه قرمز پوش خودشان چارلز نهم در کمال خونسردی قتل عام شدند؟ آیا نیازی هست که نظرتان را به میلیونها نفر از اهالی والدینیز و آلبیگینز جلب کنم که در کمال آرامش توسط چاکران پاپ قصابی شدند؟ آیا لازم است که از جنگ سی ساله آلمان سخنی بگویم که توسط ژوزوئیت‌ها به پا شد تا پروتستان‌ها را از یک حق طبیعی در پرستش آزادانه که در قرارداد آگسبورگ تضمین شده بود، محروم کنند؟ یا قیام ایرلند، [۸۱] سلاخی غیر انسانی پانزده میلیون سرخپوست در آمریکای جنوبی، مکزیک و کوبا را یادآور شوم که توسط پاپ‌ها انجام شد؟ به طور خلاصه همین قدر توسط مورخین موثق تخمین زده شده که روم پایی خون شصت و هشت میلیون نفر را ریخته تا ادعاهای بی‌اساس خود در حیطه مذهبی را بنا نهد. [۸۲]

[۸۰] به منظور خدعه در امان بودن پروتستان‌ها، محکمه اصطلاح معاهده را با خیر خواهی ظاهری پیش کشید (معاهده مسالمت آمیز با پروتستان‌ها) که با ازدواج شاه جوان ناوار و خواهر پادشاه

همراه شد تا این چنین کلینی یی، شاه ناور و شاهزاده کوند (و تعداد دیگری از پروتستان‌ها) در محکمه حاضر گردند. همهٔ اینها مقدمه‌ای بود که به فرمان پادشاه و ملکهٔ مادر برای قتل عام پروتستان‌ها در روز سنت بارتلمی در ۲۲ اوت ۱۵۷۲ صادر شده بود. این صحنهٔ خونی در نیمه شب با به صدا درآمدن ناقوس بزرگ کاخ آغاز شد و برای سه روز در پاریس ادامه داشت. کلینی یی اولین قربانی این قتل عام بود. به همراه او ۵۰۰ نفر از نجبا به قتل رسیدند و تنها در خود پاریس در حدود ۶۰۰۰ پروتستانی سلاخی شدند.

فرامین قتل عام به تمامی بخشهای کشور برای انجام کشتارهای مشابه ارسال شد. از قلب پاریس کشتارها به تمامی نقاط کشور دامنه پیدا کرد. در شهر مو حدوداً ۲۰۰ نفر زندانی شدند و بعد از این که جمعیت زیادی از زنان تجاوز و کشته شدند و خانه‌های پروتستان‌ها غارت شد آنها عاقدانه یک به یک تمامی آنانی را که زندانی شده بودند به قتل رساندند. تعداد پروتستان‌هایی که در سرتاسر فرانسه، در تمامی این سی روز قتل و عام، سلاخی شده بودند به یقین نمی‌تواند مشخص گردد و از ۳۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ تخمین زده می‌شود! هنگامی که نمایندهٔ پاپ این اخبار را به روم رساند، پدر مقدس و کاردینال‌های او در کلیسا جمع شدند و آشکارا برای چنین اخبار شگفت‌آوری خدا را سپاس گفتند، از توپها گلولهٔ شادی شلیک شد و در تمامی جهان مسیحیت اعلان جشن و بزم شد! - Murdock Mos
جلد سوم صفحهٔ ۱۹۷. Convers. Lexicon. جلد یکم صفحهٔ ۸۲۷ - ۸۲۹

^{M14} مترجم - کاترین دو مدیچی، ملکه فرانسه و مادر شارل نهم کینهٔ ویژه‌ای به پروتستان‌ها داشت. او پس از مرگ همسرش، هانری دوم مدتی نایب‌السلطنه فرانسه بود و حتی پس از به تخت نشستن شارل نهم، به دلیل این که شارل از تعادل روحی و سلامت جسمی برخوردار نبود، کماکان قدرت خود را حفظ کرد. کاترین دو مدیچی دارای متحد نیرومندی به نام دوک دو گیز، بزرگ خاندان گیز بود که او نیز از دشمنان خونی پروتستان‌ها محسوب می‌شد.

در سال ۱۵۷۲، شارل نهم به تحریک مادرش و دوک دو گیز برای کشتار پروتستان‌ها برنامهٔ زیرکانه‌ای پیاده کرد؛ به این شکل که با برگزاری آیین ازدواج خواهرش، مارگریت دو والوا معروف به ملکه مارگو، با فردی به نام هانری دو ناور که پادشاه سرزمین کوچک ناور بود (وی نخست، پروتستان بود ولی برای زنده ماندن کاتولیک شده بود) سبب گرد آمدن پروتستان‌های هم کیش با داماد در پاریس شد. شب ۲۴ اوت که مصادف با جشن سن بارتلمی بود، ناقوس کلیسای "سن ژرمن لوکسروا" در مقابل کاخ "لوور"، اقامتگاه پادشاه فرانسه به صدا در آمد. صدای ناقوس علامت آغاز قتل عام پروتستان‌ها بود. حدود ۳۰۰۰۰ پروتستان در پاریس و در سایر شهرهای فرانسه به دست کاتولیک‌هایی که توسط کاترین دومدیچی و خانواده گیز تحریک شده بودند، قتل عام شدند. هانری دو ناور (که بعدها با نام هانری چهارم پادشاه فرانسه شد و سرسلسله خاندان بوربون گشت) با اقبال خوش و کمک همسرش، مارگریت توانست از چنگ تعقیب کنندگان فرار کرده و جان سالم به در برد.

این کشتار در تاریخ به کشتار سن بارتلمی مشهور شده است. این واقعه شوم منجر به یک جنگ خونین مذهبی شد که تا سال ۱۵۹۸ به طول انجامید. پس از آن تعداد زیادی از پروتستان‌های فرانسه که اغلب صنعتگر بودند، به انگلستان و دیگر کشورهای پروتستان مذهب مهاجرت کردند و این مسئله تا سالهای مدید اقتصاد فرانسه را دچار رکود کرد. (از کتاب کشتار سن بارتلمی، اثر پروسپه مری مه)

[۸۱] مورخ نامی، هیوم این شرح را از رنج پروتستان‌های ایرلند از قتل عام عظیمی که در سال ۱۶۴۱ در قلمرو چارلز یکم شروع شده بود، ارایه می‌دهد.

شورش‌هایی که بیشتر از چهارده سال ایرلند را تهدید می‌کرد، و تنها با قدرت کُنْتِ استافورد سرکوب شده بود در این زمان با درنده‌خویی باور نکردنی همراه شده بود. در این روز مرگبار ایرلندی‌هایی که در هر جا با انگلیسی‌ها آمیخته بودند با اشاره‌ای از رهبران و کشیشانشان شروع به ضدیت با مردمی کردند که به خاطر اعتقادات دینی خود از آنها متنفر بودند و به خاطر توانگری و رونقشان به آنها حسادت می‌بردند. خانه‌ها، احشام و اموال انگلیسی‌های ناآگاه در همان ابتدا توقیف شد. آنهایی که در همسایگی خود از اغتشاشات شنیده بودند به جای رها کردن محل سکونتشان و همراهی هم دیگر برای دفاع، به امید نگهداری اموالشان در خانه‌هایشان ماندند و به همین شکل یک به یک به دست قاتلانشان افتادند.

بعد از غارتگری به تمام عیار و تمام رفتارهای بربریت و وحشیانه‌ای که در میان هیچ ملت‌ی شنیده یا شناخته شده باشد، آن چنان بی‌رحمی به راه افتاد. قتل عام آزادانه انگلیسی‌های پروتستانی که حال بی‌دفاع و منفعل در دستان دشمنانشان افتاده بودند، شروع شد؛ هیچ کسی یا هیچ سنی از مرد یا زن جان سالم به در نبرد. زنی که برای شوهر سلاخی شده‌اش گریه می‌کرد و کودکان بی‌دفاعش را در آغوش داشت با همانها به سر نیزه کشیده شد و با همان سرنیزه‌ها جان داد؛ پیر یا جوان، سالم یا علیل همه همان سرنوشت را پیدا کردند و به یک تباهی مشترک درآمیختند.

حتی فرار از اولین حمله نیز بیهوده بود؛ کشتار در همه جا آزاد بود و قربانیان صید شده در هر جایی نوبتشان می‌رسید. توسل به وابستگان، شریکان، دوستان بی‌فایده بود؛ همه خویشاوندان قتل عام می‌شدند و یدی که برای حمایت عجز و ناله می‌کرد و چشم انتظار بود، دیگر سر و کارش با مرگ بود. بدون هیچ تحریک یا ضدیتی از سوی پروتستانی‌های سرگشته انگلیسی که در صلح و صفای کامل و امنیت کاملی قرار داشتند، آنها توسط نزدیک‌ترین همسایگانشان که از سویشان حمایتی طولانی مدت و مراوداتی پیوسته لطف‌آمیز و میانجیگری داشتند، قتل عام شدند. اما مرگ سبک‌ترین مجازاتی بود که می‌شد توسط آن یاغیان خشمگین به انجام برسد؛ تمامی شکنجه‌هایی که در نهایت بی‌رحمی انجام می‌شد، تمامی آن شکنجه‌های دراز مدت و ترسی که بر روان افراد ایجاد می‌کرد و تمامی تلافی‌های قربانی

بیچاره نمی‌توانست موجب فرو نشاندن حس انتقام و بی‌رحمیشان که هیچ دلیلی نداشت، شود تا آنها دست از شکنجه دادن بردارند. وارد شدن در موارد خاص حتی کسانی را که رقیق‌القلب نیز نیستند شوکه می‌کند؛ هر چند چنین اعمال شنیعی با مدارکی مسلم به وثوق رسیده اما تقریباً باور نکردنی به نظر می‌رسند."

[۸۲] حکومت پاپ‌ها در دشمنی با آزادی مدنی اثر دکتر براونلی صفحه ۱۰۵.



کاترین دو مدیچی در کشتار سن بارتلمی



کاترین دو مدیچی



چارلز یکم انگلستان



دیوید هیوم



شارل نهم فرانسه



هنری دوم فرانسه

پس با چه زبانی پروتستان‌ها می‌توانند به خاطر این اصلاحات قدردانی کنند، که در پرستش خدا حسب وجدانشان، بدون ترس از سوزانده شدن در آتش یا شکسته شدن استخوانهایشان بر تیرک، احساس امنیّت کنند! اولین اصلی که هدایتگر اصلاحات بود، این بود که انصافاً هیچ قدرتی بر زمین قادر نیست که آنها را وادار به عملی خلاف وجدانشان کند و آنها بدون درنگی در برابر امپراطور، رو در روی او از ماده شانزدهم قانون اعتراف آگسبورگ می‌گویند که چنان چه قانون مدنی‌شان آنها را وادار به عملی خلاف عقیده ضمیرشان کند آنها می‌بایست که "نه انسان، بلکه خدا را اطاعت کنند."

خودِ لوتر که از اولین اصلاحگران بود مجازاتهای مذهبی را در یکی از بیانات مصمم خود تقبیح کرد: "شما می‌گویید که دولت نباید مردم را مجبور به ایمان آوردن کند اما درباره ایماندارانی که با آموزه غلط به انحراف رفته‌اند باید دخالت کند؟ و در این صورت با مرتدین باید چه کرد؟ من چنین می‌گویم که تقابل با کفر، مربوط به خدّام خدا است نه قانونگذاران اجتماع. در این جا طریق دیگری هست و سلاحی به جز شمشیر در این هماوردها لازم است. این کلام خدا است که در این جا به هم‌آورد می‌آید؛ اگر این شهادت بیهوده باشند حتّی اگر تمامی زمین غرق در خون شود دیگر قوای کشوری هم چاره شریران نخواهد شد. ارتداد امری ذهنی است که نمی‌توان به شمشیر آن را سرکوب کرد یا به آتش سوزاند یا در آب غرق نمود. این تنها کلام خدا است که می‌تواند آن را منهدم

سازد؛ همان گونه که پولس می گوید اسلحه نبرد ما جسمانی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژها است. دوم قرن‌تین ۱۰ : ۴ - ۵. [۸۳]

[۸۳] ۴۶۱ p. Vol. ۱۰. Luther's Werke. Walch's edition.

به واقع صحیح است که حتی کلیساهای پروتستان هم یک مرتبه تمامی ردِ پاهای از تعصبات پاپ‌ها را دور نینداختند اما موارد تعقیبی آنان در مقایسه با گذشته اندک و ملایم بوده است و خیلی زود نیز رفع گردید. هیچ کلیسای پروتستانی تا به حال آموزه کلیسای کاتولیک، که وظیفه آنها سوزاندن و شمشیر کشیدن بر دیگران به منظور اجبار به قبول عقاید است، را برداشت نکرده است. هنگامی که پروتستان‌ها شروع به تعقیب مخالفین خود کردند این مخالف آموزه‌هایشان بود؛ اما وقتی که کلیسای رومی پروتستان‌ها را به قتل رساند درست همان چیزی را انجام داد که آیینشان می‌طلبید. هر زمان که آنان قدرت را در دست داشته باشند به وضوح چیزی را می‌یابیم که در کتابهایشان به عنوان وظیفه آنها است.

آخرین خصوصیت اصلاحات که ما می‌توانیم معطوف به آن شویم این است که اصلاحات کابینه کشورها را از ظلم و ستم پاپ‌ها رهایی داد و برای آزادی مدنی ضربه‌ای نواخت که در تمامی جهان مسیحیت احساس شد. از زمانی که گرایشهای منسوب پروتستان‌ها و پاپ‌ها به شکلی کامل توسعه پیدا کرد و به دقت مورد مطالعه قرار گرفت، هیچ حقیقتی بیشتر از مورد اولی چنین در فلسفه تاریخ با آزادی مدنی و مورد مؤخر با استبداد مدنی عجین نشد؛ بدون شکی چندین کلیسای پروتستانی با آموزه‌های قطعی برهان و کلام رهبری می‌شوند. آنها کلام خدا را به عنوان غائی‌ترین کتاب خود از حقایق و آموزه‌های اخلاقی برداشته‌اند و از همان در تمامی موارد مشکوک یا مورد بحث مشورت می‌گیرند. این کتاب آزادانه در درون جامعه می‌چرخد تا هر کسی بتواند آن را مطالعه کند و در قضاوت خود خبره گردد و نقش مدنی خود را در دفاع از حقوقش مورد اعمال قرار دهد.

کلیسای روم نیازمند فرمانبرداری کامل و بدون قید و شرط بر آرای کلیسای مادر است؛ تمامی تلاشهایی که جامعه در مورد داوری خود در نظر دارد را به سردی مبدل می‌سازد؛ بله خواندن کلام مقدس را منع می‌کند؛ در کل، مکتوباتی که موقعیت کلیسا را بر هم بریزد قدغن شده و هر کوششی در دفاع از حقوق لاینفک انسانی به عنوان گناهای مرگ‌آور محسوب شده. نخیر، فقط همین نیست بلکه از عامه خودشان و برادران پروتستانی خود نیز آن قسمت از آرای شورا و احکام پاپ را که برای آزادیهای خودشان خطرناک است، پنهان می‌کنند. اگر چه از همه آنها خواسته شده که هر سبب عقاید خود را تکرار کنند. اگر بخواهیم در کمال صداقت با آن برخورد کنیم با وجود برآوردن فرمانبرداری ذاتی محض تعلیمات یا عقاید کلیسایی مبهم و حداقل کورسوی آتی در اجرای یک سری اهداف ظالمانه و به دور از عدالت، همین اهداف نیز با ایجاد رعب و وحشت شکسته خواهند شد. اصول پاپ‌ها با چه وقاحتی در گذر تاریخ به حقوق اجتماعی مردم و دولتها تعدی نموده که به شکلی محو ناشدنی بر تاریخ اروپا و آمریکای جنوبی و حتی آسیا تأثیر گذاشته است! چه قدر، در اندازه‌ای بی‌حصر ملل پروتستانی از اصلاحات برخوردار شده‌اند که در هر امری که به بهبود حقوق مدنی و آزادی، توسعه داخلی، پاکی و شادی طبیعی، فعالیت‌های ادبی، متعهد بودن و مطالعات علمی مرتبط است بر همسایگان کاتولیک خود به شکلی برجسته و بارز تفوق یافته‌اند. اما امیدواریم که ما در حق کلیسای رومی بی‌انصافی نکرده باشیم بلکه اجازه داده باشیم که با معیارهای مکتوب خودش، حقیقت تاریخ خودش را نشان دهد و همان گونه که صریحاً اصول آن تغییری نمی‌کند، از این به بعد تحقیقات منصفانه بر کلیسای رومی در کشور خودمان قابل اجرا است. و این که اصول تثبیت شده پاپ‌ها تا کنون موجبات تعدی به آزادی مدنی بوده، پس به محض این که این اصول در کشور ما غالب گردد بر ما نیز چنین اتفاقاتی خواهد افتاد.

۱- در حقیقت در این روزگار پاپ‌ها نسبت به دولتهای جهان ادعای ارشد بودن در محاکمه را خواهند نمود. به سخنان پاپ پیوس هفتم در حکمش بر تکفیر ناپلئون در سال ۱۸۰۹ گوش بسپارید: "اجازه دهید که یک بار و برای همیشه بفهمند که به فرمان مسیح اقتدار آنان (حکومت فرانسویان) تحت کرسی ما قرار دارد؛ چون ما هستیم که اقتدار سلطنت نمودن را اعمال می‌کنیم. همچنین ما سلطنتی به مراتب با شکوه‌تر عرضه

می‌نماییم؛ جز این است که این باید در روح به جسم عطا شود؛ و قوای آسمانی به امور خاکی عطا نماید." [۸۴]

[۸۴] ام‌گوین، پروتستان‌ها، ۱۰۶، ۱۰۷ جلد دوم.

حال دوباره به بیانات پاپ کنونی گریگوری شانزدهم گوش کنید. سه سال قبل کشیشان او در پرتغال بر علیه دولت طغیان نمودند. دولت پرتغال سفیران پاپ را برگرداند و اموال کشیشان خاکی را ضبط نمود. پاپ آنها را تقبیح نمود چون در کمال بی‌روائی ادّعی بی‌جا بر کلیسا وارد آورده بودند و چنین ایراد نمود: "ما به صراحت اعلام می‌کنیم که به قطع، تمامی احکام دولت لیسبون که بر گزند کلیسا و کشیشان آن است را مردود می‌شماریم و به آنان ابطال و ملغی بودن آن را اعلان می‌داریم."

در آخر این که به ادّعی پیوس هفتم به کارگزارانش در لهستان در سال ۱۸۰۸ گوش دهید: "قوانین کلیسا هیچ گونه امتیازات اجتماعی را برای غیر کاتولیک‌ها مرقوم ندارد؛ ازدواج آنان تأیید نمی‌گردد؛ آنان تنها می‌توانند همخوابگی داشته باشند؛ فرزندان آنها نامشروع محسوب می‌شوند و از ارث محروم‌اند؛ بر طبق آن ازدواج کاتولیک‌ها نیز تأیید نمی‌گردد و ازدواجشان در صورتی مورد قبول است که طبق دادگاه روم باشد؛ و هنگامی که بر طبق این قوانین به نکاح در آمدند ازدواجشان حتی در صورتی که تمامی قوانین کشور خودشان را زیر پا گذارده باشند، معتبر است." [۸۵] پس این جا اگر معنایی در بیانات آنها باشد این است که پاپ‌ها به وضوح و صادقانه دارند به ما می‌گویند که ادّعی حکمرانی بر دولتهای حاضر و ادّعی اعمال قدرت بر ابطال قوانین مدنی دولتها را دارند. نه تنها آنها ادّعاهایی دیگر بر حقیقت ماجرا دارند، این که فرانسوی‌ها و پرتغالی‌ها اقرار گرایش به کلیسای رومی دارند؛ بلکه حسب الهیات دینز، رساله کنونی پاپ‌ها در کالج می‌نوت، که اسقف انگلستان و جمعیت کثیری از کشیشان ایرلندی در آنجا دانش آموخته گردیدند، در می‌یابیم که "اگر چه آنها از (پروتستان‌ها) هستند و نه از کلیسای رومی، اما چون در کلیسای رومی تعمید گرفته‌اند تبعه کلیسای روم هستند!" بنابراین ممکن است پاپ به محض فهم حمایت کافی کاتولیک‌ها، همین ادّعا را در کنترل دولتمان مطرح کند.

[۸۵] لیست ثبت سه ماهه سال، جلد سوم صفحه ۸۹؛ درخواست بیچر، صفحه ۱۷۳.

۲- باز هم، پاپ‌ها در صدد بی‌اثر کردن قدرت قانونگذاران اجتماعی و بری‌الذمه نمودن مردم از تبعیت از دولتشان بر می‌آیند، حتی اگر پیش‌تر از این، آنها سوگند وفاداری یاد کرده باشند.

سومین شورای لاترن به همه کاتولیک‌های خوب چنین سفارش کرده "سوگندهایی که در نقض منفعت کلیسا و نظام پدران مقدس کلیسا یاد شود، قسم نامیده نمی‌شود بلکه شهادت کذب نام دارد." [۸۶]

[۸۶] Labbei Concilia Tom. x. p. ۱۵۲۲.

چهارمین شورای لاترن هنوز در آرای خود صریح است. اولین فرمان آن بر این شرح است که "نیروهای نظامی در هر سِمَتی که باشند بایست آگاه و متقاعد گردند و در صورت لزوم توسط ناقدان کلیسا ملزم گردند که چنان چه خواهان وفادار شمرده شدن و شهرت هستند، پس باید در میان عموم سوگند وفاداری برای دفاع از ایمان کاتولیکی خود یاد کند تا حسب قدرتشان تمامی مرتدینی را که کلیسا تعیین می‌کند تا بیرون سرزمینهای تحت اقتدارشان، از بین ببرند." - سپس شورا در چاره‌پردازی برای هر موردی که در آن قانونگذار اجتماعی از قلع و قمع نمودن، تابعینش که به اخطار ملازمان پاپ صورت گرفته چنین توصیه کرده است. "لیکن چنان چه در اخطار و درخواست به شاهزاده کنونی، او در زدودن سرزمینش از آلودگی مرتدین غفلت ورزد، بایست که او توسط اسقف‌های آن بخش تکفیر گردد و چنان چه ظرف مدت یک سال از کسب رضایت لازم سر باز بزند، بلادرنگ با امضای پاپ تابعین آن از تبعیت او آزاد خواهند گشت و سرزمین او بدون مغایرتی در معرض تسلیم کاتولیک‌هایی که مرتدین را از بین می‌برند، قرار خواهد گرفت." [۸۷]

[۸۷] Labbei Concilia Tom. xi. Part i. p. ۱۴۸, can. ۳, and Horne on

.Romanism P. ۳۰.

حسب آرای این شوراها در میان دیگران، هر پاپ با این عبارات اعلام وفاداری به خود را می‌طلبد: "بدون هیچ شکی به هر امر دیگری که صادره و تعیین گشته و اعلان شده شورای مقدس و شوراها عمومی و علی‌الخصوص شورای مقدس ترنت باشد علاوه

بر قبول آن، اعتراف می‌کنم؛ و هر چیزی که در مغایرت با آنها باشد به همراه تمامی مرتدینی که آن را رد می‌نمایند و توسط کلیسا لعن می‌گردند، من نیز آنها را ملعون، رد شده و تقبیح می‌نمایم.^[۱۸۸] و حتی پاپ پیوس هفتم به وضوح می‌گوید: "این قانون شرع کلیسا است که چنان چه مطیعان شاه به قطع از مرتدین پروتستانی باشند از تمامی تعهد خود به او بری‌الذمه می‌گردند و از تمامی تابعیت و موطن خود خارج می‌گردند! این نظریه کلیسای روم آن چنان واضح بیان شده که امکان انحراف از آن ممکن نیست. پس از قرار معلوم چنین است که پاپ‌ها حسب مسئولیت کنونی خود ادعای چنین حقی را دارند و در ذمه سوگند خود، فرمانروایان پروتستانی را تقبیح می‌کنند و ابطال تمامی مسئولیتهای مدنی تابعانش را نسبت به آنان اعلام می‌کنند.

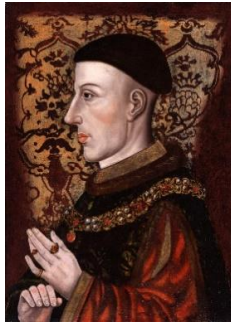
^[۱۸۸] دستور پاپ پیوس هفتم.

به وفور در تاریخ بسیاری از کشورهای زیر قلمرو پاپ شهادت داده شده که هر زمان پاپ‌ها قدرت لازمه را در دست می‌گرفتند از مسئولیتی که بر آنان توسط شورا مقرر می‌شد بری نمی‌گشتند.

سنت گریگوری هفتم، هنری چهارم را دوبار لعن و عزل نمود. در سال ۱۱۱۶ هنری پنجم توسط پاسکال دوم عزل شد؛ جان پادشاه انگلستان توسط پاپ قدیس سوم [پاپ اینوسنت سوم - مترجم] در سال ۱۲۱۰ و ریموند ششم کنت تولوز توسط همان پاپ در سال ۱۲۱۵ خلع شد؛ فردریک دوم [امپراتور مقدس روم - مترجم] توسط پاپ اینوسنت چهارم در سال ۱۲۴۵ و پیتر سوم پادشاه آراگون توسط مارتین چهارم در سال ۱۲۸۳ به همین سرنوشت دچار گردیدند؛ متیو دوک میلان در سال ۱۳۲۲ و لوئی باواریا [لوئی چهارم، امپراتور مقدس روم - مترجم] در سال ۱۳۲۴ توسط جان بیست و دوم و برنابا، دوک میلان توسط اوربان پنجم در سال ۱۳۶۳ به همین سرنوشت دچار شدند.



پاپ اینوسنت ۳



هنری ۵



پاپ پاسکال ۲



هنری ۴



فردریک ۲ (امپراتور روم)



پاپ مارتین ۴



پیتر ۳ پادشاه



سنت گریگوری ۷



پاپ اینوسنت ۴ آراگون



جان پادشاه انگلستان



پاپ اوربان ۵



لوئی باواریا (لوئی ۴-امپراتور روم)

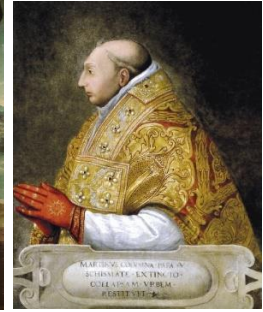


پاپ جان ۲۲

آلفونسو پادشاه آراگون [آلفونسو پنجم پادشاه آراگون - مترجم] در سال ۱۴۲۵ توسط مارتین پنجم، و پادشاه ناوار [جان سوم پادشاه ناوار - مترجم] توسط ژولیوس دوم در سال ۱۵۱۲، و هنری هشتم پادشاه انگلستان توسط پل سوم در سال ۱۵۳۸ و هنری سوم پادشاه فرانسه توسط سیکتوس پنجم در سال ۱۵۸۳ به همین وضع دچار گشتند؛ که سیکتوس پنجم با شنیدن توطئه قتل پادشاه از ژاک کلمنت راهب، چنین اظهار کرد که جانفشانی ملتهبانه قاتل در جانبداری از خدا همچون جودیت^{M۱۵} و الیازار^{M۱۶} بوده است و وقوع قتل مشیتی الهی بوده است!

^{M۱۵} مترجم - کتاب جودیت یا یودیت کتابی است که به عنوان کتب آپوکریفا معرفی شده، شخصیت آن بیوه زنی زیبا است که در طی حمله آشوریان به یهودیه به اردوگاه دشمن می‌رود و سر فرمانده‌شان را از تن جدا می‌کند. نویسنده آن حوادث تاریخی آن زمان را با افسانه‌ها آمیخته است. اطلاعات غلط این کتاب حتی از حوادث تاریخی زیاد است، مثلاً بخت‌النصر را پادشاه آشور معرفی کرده در حالی که او پادشاه بابل و خود دشمن آشور بوده.

^{M۱۶} مترجم - طبق کتب کاتولیک‌های رومی در زمان آنتیوخوس چهارم با فرمان منع آیینهای یهودی در سال ۱۶۷ پیش از میلاد، مردی یهودی، الیازار نام می‌زیسته که در دوم مکابی به عنوان معلم شریعت نمودار گشت. او مجبور به خوردن گوشت خوک شد ولی بعد آن را تف کرد و محکوم به ضربات شلاق شد و در آخر جان سپرد.



پاپ مارتین ۵ آلفونسو ۵ پادشاه آراگو هنری ۸ پادشاه انگلستان ژاک کلمنت راهب

در سال ۱۵۹۱ گریگوری چهاردهم و سال آتی پاپ به رسمیت شناخته نشده یعنی کلمنت هفتم فرمان خلع هنری چهارم پادشاه فرانسه را صادر کرد که در ابتدا جانش توسط جان چسل که از فرقه‌ای ژوزوئیتی بود در مخاطره قرار گرفت و بعد توسط یک راهب و سرانجام نیز توسط راویلاک مورد اصابت دشنه قرار گرفت. در سال ۱۵۶۹ سنت پیوس پنجم ملکه الیزابت را معزول نمود. کاتولیک‌های رومی متبوع ملکه تحریک شدند تا بر علیه او طغیان کنند و بعضی از آنها با پول تطمیع شدند تا در این اعمال شریانه شراکت نمایند؛ و فرمانهای عزل و خلع توسط گریگوری سیزدهم در سال ۱۵۰۸، سیکتوس پنجم در سال ۱۵۷۸ و کلمنت هشتم در سال ۱۶۰۰ بر علیه این ملکه برجسته غوغایی به پا کرد. سیکتوس پنجم در فرمان خود این ملکه را غاصب، مرتد، و تکفیر شده معرفی نمود؛ تخت او را به فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا بخشید و به انگلیسی‌ها فرمان داد که در خلع کردن ملکه به اسپانیولی‌ها بپیوندند.



پاپ کلمنت ۸

پاپ کلمنت ۷

پاپ گریگوری ۱۴

پاپ گریگوری ۱۳



ملکه الیزابت



فیلیپ ۲ پادشاه اسپانیا

کلمنت هشتم در سال ۱۶۰۰ در فرمان خود جیمز اول را از رفتن بر تخت انگلستان منع کرد با این اعلان که "آن هنگام می‌تواند چنین امری اتفاق بیفتد که آن زن بدبخت (ملکه الیزابت) مرده باشد، (اتباع او) هر قدر که از نظر خونی به او نزدیک باشند نمی‌توانند نسبت به تاج و تخت هیچ ادعایی داشته باشند جز این که نه تنها مطیع کلیسای کاتولیک رومی باشند بلکه به دورترین نقاط فرمانروایی خود نیز آن را اشاعه داده باشند و حسب رسم دیرینه برای انجام آن قسم یاد کنند." در سال ۱۶۴۳ اوربان هشتم حکمی مبنی بر عزل چارلز اول در ایرلند صادر کرد؛ همان جایی که دو سال قبل حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر پروتستانی قتل عام شده بودند و همان پاپ قدیس به آنهایی که به شورش ۱۶۴۱ ملحق گشته بودند عفو کامل عطا کرد. در سال ۱۷۲۹ بندیکت سیزدهم در مورد اسقف‌های کاتولیک ایرلندی فرمانی صادر کرد که طبق آن جورج دوم پادشاه انگلستان با جمع آوری کمکهای مالی از طریق عفونامه‌ها برای مدعی تاج و تخت، خلع می‌گردد.

در سال ۱۷۶۸ کلمنت سیزدهم در مورد مصوبات خاص مطرح شده دوک پارما و پلاسینتا در حیطه فرمانروایی خودش، دستوراتی منتشر کرد؛ در گستره اقتدار غاصبانه اسقف، هر امری که مضر بر آزادی، مصونیت و محاکم کلیسا باشد چنان چه در فرامین دوک حکم شده باشد و بر متبوعان او در پیروی از دولت قدغن شده باشد، منسوخ، ملغی و ابطال می‌گردد؛ پس از آن، همه آنانی که در انتشار یا اطاعت از آن احکام نقش داشته‌اند

از تمامی حقوق خود محروم می‌گردند و تا آن زمان که به طور کامل و جامع اوضاع را به شکل سابق آن یا مورد پسندِ کلیسا و پاپ در نیاورند از دریافت بخشش گناهان محروم می‌گردند.

در سال ۱۸۰۰ پاپ اخیر، پیوس هفتم در دورهٔ اسقفی خود لوئی هجدهم را به عنوان پادشاه برحقِ فرانسه برگزید؛ و در سال بعد او نمونه‌ای کامل از دورویی پاپ‌ها را به رخ کشید، هنگامی که وارد موافقتنامه‌ای با بناپارت شد این به مذاق او خوش آمد که با آن ۱۴۶ کلیسای اسقفی و عمده را منکوب کرد و اسقف‌هایشان را بدون هیچ محکمه قضایی معلّق نمود، او تمامی مردان فرانسه را از سوگندشان از قدرت حاکمهٔ مشروعشان بری‌الذمه نمود و برای اولین کنسول از آنان سوگند وفاداری گرفت. و هنگامی که لوئی هجدهم نمایندگانش را به روم فرستاد تا اعتبارنامه‌اش را ارایه دهد، پاپ از پذیرفتن آن خودداری نمود. با اقتدار فوق‌العادهٔ مصون از خطا بودن کمتر از هشت سال بعد، همان پاپ حکمی در ژوئن ۱۸۰۹ صادر کرد که بناپارت و تمامی آنانی را که با او به مقر پاپی تجاوز نموده بودند تکفیر نمود؛ در همان حکم همان ادّعای بی‌اساس یعنی قدرتی مافوق را مطرح نمود که پیش‌تر توسط سنت گریگوری هشتم، پاپ قدیس سوم و دیگر پاپ‌ها ادّعا شده بود.^[۸۹]

^[۸۹] مکتوبات هورن از کلیسای رومی صفحات ۳۱، ۳۲، ۳۳.



پاپ بندیکت ۱۳



پاپ کلمنت ۱۳



پاپ اوربان ۸



ناپلئون بناپارت



لوئی ۱۸ پادشاه فرانسه



جورج ۲ پادشاه انگلستان

اما ممکن است این طور پرسش شود که چرا پاپ‌ها که این قدر در ادعای یدِ این نیرو مشتاق هستند این حق را بر علیه دولت اعمال نمی‌کنند؟ در ارتباط با این پرسش از خود پاپ می‌خواهیم که جوابی قانع کننده ارایه دهد. او می‌گوید "برای اطمینان باید بگوییم که ما در آن چنان دورهٔ اسفناکی افتاده‌ایم که برای زوجۀ مسیح نه امکان آن هست و نه مصلحت حکم می‌کند که اصول صرفاً مقدّس تند را به یاد دشمنان دین بیاورد. اما این که چرا او نمی‌تواند حق عزل مرتدین یعنی پروتستان‌ها را از قلمرویشان به اجرا در آورد و اعلام کند که از مایملک خود محروم می‌گردند دلیلی دارد. این که به نظر می‌رسد پاپ‌ها حاکمان پروتستانی را همچون گذشته خلع نمی‌کنند، به خاطر تغییر در عقایدشان نیست بلکه طلب قدرتی برای اجرای اوامرشان است، که از سوی پروتستان‌های متبوع چنین اشتیاقی نیست که دستورات بزرگ منشائۀ پاپ‌ها را تمکین کنند! از این روی تنها راهی که در برابر پدر مقدّس باقی می‌ماند این است که در ابتدا به قدر کفایت این مردم مرتدِ پروتستانی را به کلیسای رومی باز گرداند و با اطاعت محض از کشیشان تعلیمشان دهد. سپس در طول زمان آنها برای اجرای فرامین پاپی آماده می‌گردند تا "خود فرمانروایان مرتدِ پروتستانی‌شان را خلع کنند" و همشهریان مرتدشان را قلع و قمع کنند.

۳- سوّمین قاعده از اصول پاپ‌ها که منجر به نقض آزادیهای مدنی پروتستان‌ها است این است که مقامات کلیسای روم، کشیشان، راهبان و راهبه‌ها از محکومیت مدنی دولتهای متبوعشان معاف هستند.

حکم پاپ، پل پنجم دربارهٔ شام خداوند در بخش چهاردهم "In coena Domini" این طور خوانده می شود که "تمامی اشخاص چه کلیسایی یا غیر کلیسایی، که درخواست استیناف از احکام پاپ، عفونامه‌ها یا هر حکم دیگری داده‌اند - و تمامی اشخاصی که درخواست اعادهٔ دادرسی برای جبران احکام قضایی روم به نزد دادگاه‌های غیر روحانی برده‌اند - و تمامی آنانی که از اشاعه و اعمال آن مکتوبات و احکام ممانعت و تأخیر به عمل می‌آورند، تکفیر می‌گردند؛ و نیز تمامی آنانی که برای اشخاص انجام دهندهٔ فرامین دادگاه روم، موجبات مزاحمت، حبس، رعب و وحشت یا تهدید را فراهم نمایند تکفیر می‌گردند." [۹۰]

بخش شانزدهم همان حکم، "همهٔ آنانی را که مقامات کلیسا، صومعه‌ها و غیره را در ضدیت با قوانین شورا به دادگاه بکشاند، لعنت می‌نماید." [۹۱]

و بخش بیستم همین ابزار، کار را به کمال خود می‌رساند. بر هر کسی اعم از رئیس دادگاه، قاضی، دفتردار و هر کسی که وارد دعاوی مالی یا کیفری علیه مقامات کلیسا اعم از به جریان انداختن دعوی، دستگیری یا تبعید آنان شود، یا بر علیه آنان بدون مجوزی خاص، ویژه و دقیق از مقر پاپ حکمی را به اجرا در آورد یا آنان را محکوم نماید، آناتیما باد و تکفیر می‌گردد. و همچنین همهٔ آنانی که این مجوزها را بر کسانی که شامل آنها نمی‌شود بار کنند یا به هر طریقی از آنها سوء استفاده نمایند اگر چه مجرمین از مشاوران، وزیران نخست وزیران یا تحت هر عنوانی که باشد، آناتیما باد. [۹۲]

بخش بیست و هشتم بر تمامی سرکشیشان، اسقف‌ها، کشیشان و غیره مقرر می‌کند که می‌بایست حتماً این فرمان متکبرانهٔ پاپ را حداقل سالی یک بار در کلیسایشان منتشر نمایند. ما از این که این فرمان به طور پیوسته در این کشور منتشر می‌شده یا نه، آگاهی نداریم. احتمالاً پاپ که مقتدر است و اغلب مذهب و مسلک خود را با زمان پیش می‌برد، به طور سری احکام دینی هر دوره را در این کشور جمهوری خواه ارایه می‌داده؛ اگر چنین نباشد هم اکنون احتمالاً به لاتین منتشر شده تا باعث تهیج اذهان عموم نشود. در کشورهای کاتولیک رومی آنها را با وفاداری منتشر و اعمال می‌نمایند: "و حتی اگر چه دوک بزرگ توسکانی، لئوپلِد بارها فرمان ممنوعیت آن را در سراسر قلمرو خودش صادر

کرده و این برگه همراه کشیشان در اتاق اعتراف و اتاقهای مقدّس آورده نمی‌شد؛ لیکن بقیّه جسارت نشان داده و آن را در روز تعیین گشتهٔ پاپ از پشت میز خطابه یا محراب منتشر می‌کنند.^[۹۳]

^[۹۰] پروتستان‌ها از ام‌گوین جلد دوم صفحه ۶۹۰، ۶۹۱.

^[۹۱] همان کتاب جلد دوم صفحه ۶۹۱.

^[۹۲] پروتستان‌ها ام‌گوین، جلد دوم صفحه ۶۹۱ سنت لیگوری، از دکتر واریلا نقل قول شده که آخرین قدرت حاکمه در نیویورک همان اصل خطرناک را اظهار می‌کند. "مشخص است که مقامات کلیسایی چه در حقوق مذهبی یا مدنی تابع جنگهای داخلی نیستند. اگر چه آنها متعهد گشته‌اند اما در باطن متعهد به قوانین مدنی هستند که متناقض با جایگاهشان نیستند. قوانین مدنی قدرتی برای اجبار آنان ندارد اما به آنان جهت می‌دهد تا در حد امکان با جامعه خود را تطبیق دهند." "De Privileg". شماره ۱۸. "کشیشان از مجازات شدن توسط قوانین مدنی معاف هستند." - همان نویسنده. شماره ۱۹. به لیگوری اسمیت توجه کنید، اثری که شایسته است در دستان هر شهروند آمریکایی باشد، صفحه ۲۰۷.

آن کشیشان کاتولیک احساس نمی‌کنند که باید در بعضی موارد به هنگام سخن گفتن حقیقت را بگویند، حتی وقتی که سوگند یاد می‌کنند. این امر به وضوح توسط همان قدیس که آثارش در سال ۱۸۱۶ توسط پاپ و شورای رایتس در روم تأیید شده بود، اظهار شده است. "اعتراف ممکن است حتی با سوگند همراه باشد، این که او چیزی دربارهٔ گناهی که در هنگام اعتراف شنیده نمی‌داند، به این صورت که او در جایگاه بشر آن را نمی‌داند، اما معنی آن این نیست که در جایگاه خادم مسیح چیزی نمی‌داند." "متهم یا شاهی که به طور غیر قانونی توسط قاضی استنطاق می‌گردد می‌تواند، حتی در صورت آگاهی از قضیه، قسم یاد کند که از چیزی آگاهی ندارد." - همان کتاب شماره ۱۵۳ - ۱۵۴. اجمالی از لیگوری اسمیت صفحه ۱۶۰.

^[۹۳] پروتستان‌ها از ام‌گوین جلد دوم صفحه ۶۹۷.



پاپ پل ۵

۴- چهارمین اصلی که آنها را برای دولت خطرناک می‌کند این است که کشیشان آنها تحت سوگند پاپ و حکومتش هستند تا در صورت لزوم به آزادیهای مدنی کشوری که در آن هستند خیانت کنند.

سوگندی که توسط کشیشان یاد می‌شود چنین است: "من بدون هیچ شبهه‌ای در برابر هر چیزی که توسط شرع و شوراها و عمومی و به طور خاص توسط شورای کلیسایی ترنت مشخص می‌گردد، پذیرا و معترف هستم. و هر چیزی که در مخالفت با آنها باشد رد می‌کنم و لعنت می‌نمایم؛ و تا جایی که امکان پذیر است در برابر وابستگان و کسانی که تحت تکفل من هستند، ممانعت به عمل می‌آورم. و این ایمان کاتولیکی را به آنها تعلیم و اجبار خواهم نمود." این قسم شرعی که هر سرکشیشی در زمان تقدیس خود یاد می‌کند چنین است: "از این ساعت من وفادار و مطیع سرورم پاپ و جانشینان او هستم. در تدابیری که معتمد آنان گشته‌ام، آنها را در صدمه به پاپ و جانشینان او بر هیچ کسی افشا نخواهم کرد. به آنان مساعدت خواهم نمود تا در مواجهه با هر بشری، قدرت پاپ و حکومت پطرس را محافظت و دفاع نمایند. به دقت از حقوق، منزلت، امتیازات و اقتدار پاپ نگهداری و دفاع خواهم کرد و آنها را توسعه خواهم داد.

من در هیچ شورا، میثاق یا قراردادی که در زیان به شخص پاپ، حقوق او یا اقتدار پاپ اندیشیده شده باشد شراکت نخواهم کرد؛ و اگر چیزی در این باره دریابم با تمامی قوا از آن ممانعت به عمل خواهم آورد و با تمامی سرعت آنها را به سمع پاپ خواهم رساند. با تمامی وجود به فرامین پاپ توجه خواهم کرد و دیگران را وادار به توجه به آنها خواهم کرد. تمامی مرتدین (پروتستان ها) و یاغیان نسبت به سرورم پاپ را رد و تعقیب خواهم نمود. "[۹۴]

Pontifica. Romanor. de Consecrat. Elect. In Episcopum, p. ۵۷, and [۹۴] M'gavin, Vol. ii. P. ۶۹۴

حال هنگامی که آن را به یاد می‌آوریم می‌فهمیم، قدرتی که توسط پاپ‌ها ادّعا شده بیشتر سیاسی است تا دینی؛ آن چنان که او مدّعی کنترل تمامی دولتها شده که تا همین جا با فرامین پاپ‌ها و آرای شوراها به شما ثابت شد. استنباط چنین امری مشکل نیست که اشخاصی که چنین قسم یاد می‌کنند تا با تمامی قدرت از سلطنت پاپ دفاع کنند، نمی‌توانند در منافع سیاسی کشور و دولت ما که کاملاً در تخصم با منافع پاپ‌ها است، مورد اعتماد باشند.

ویژگی که همچنان به شکل برجسته‌ای خائنه به نظر می‌رسد نمونه‌ای از سوگند در میان جامعه عیسویان است، "سوگند محرمانه ژوزوئیت است که در بایگانی پاریس باقی مانده است." [۹۵] این طور به نظر می‌رسد که به منظور دور نگهداشتن و منفصل نمودن توجهات دولتها از کلیسا، آنها را به ارتشی دائمی کلیسا و جامعه تبدیل کنند که تنها در طرفداری پاپ قرار دارند، در واقع بند ۴۳ قانون شورای لاترن در فرمان پاپ قدیس سوم، کشیشان روم را از قسم یاد نمودن در برابر دولتها منع می‌کند: "با قدرت مقدس این شورا اعلام می‌کنیم که یاد نمودن قسم وفاداری و تعهد دادن کشیشان، در برابر پادشاهان امری غیر قانونی است؛ و به طور قطع تمامی کشیشان از یاد نمودن هر گونه قسم لازمه، منع می‌گردند." بر طبق این قانون هیچ کشیش رومی نمی‌تواند شهروند عادی دولت جمهوری خواه ما باشد.

[۹۵] سوگند ژوزوئیتی - اینک، من در حضور خدای قادر مطلق، مریم باکره، میکائیل فرشته کروبی، در برابر یحیی تعمید دهنده، رسولان مقدس، پطرس و پولس و مقدسین و مقدسین آسمانی و در حضور تو ای پدر روحانی، بدون هیچ کتمان از ته قلبم اعلام می‌کنم که این پاپ مقدس، اوربان، جانشین مسیح است و تنها سر حقیقی کلیسای کاتولیک یا سر کلیساهای تمامی زمین است؛ و با قداست کلیدهای بستن یا گشودن که به حضور پاک او توسط منجی‌ام عیسی مسیح عطا شده، او حق خلع پادشاهان، شاهزادگان، سیاستمداران مرتد و کشورهای مشترک‌المنافع و دولتها را دارد، بدون تصدیق و تأیید او همه آنها غیر قانونی شمرده می‌شوند و بدون شبه‌ای می‌توانند منهدم گردند؛ بنابراین با تمامی توان خود از این اصل، و حقوق مقدسین آن و سنن آن در برابر هر قدرت غاصبانه مرتدی (یا هر پروتستانی) علی‌الخصوص در برابر قدرت غاصبانه کنونی و کلیسای انگلستان و هر طرفدار آن کلیسای غاصب و مرتد که در مخالفت با کلیسای مادر مقدس روم است، جانبداری می‌نمایم. من هر گونه تعهد وفاداری به هر پادشاه، شاهزاده یا سیاستمدار یا پروتستان‌های نامبرده یا اطاعت از رئیس‌ان و مأموران مرتدشان را تقبیح و رد می‌نمایم. به علاوه اعلام می‌کنم که اصول کلیسای انگلستان در ارتباط با کالونیست‌ها، پروتستان‌های فرانسوی و باقی پروتستان‌های به نام، نفرین شده و ملعون‌اند و باید لعنت گردند تا همان طور باقی نمانند. همچنین من اعلام می‌کنم که به هر کدام از بنیان مقدسش هر کمک، مساعدت و مشورتی را در هر جایی که باشم، در انگلستان، اسکاتلند و ایرلند یا در هر محدوده یا قلمرو پادشاهی که بتوانم بیایم ارایه دهم. و تمامی سعیم را نشان خواهم داد تا اصول پروتستان‌های مرتد را منهدم سازم و تمامی قدرت غاصبانه آنها چه در شکل پادشاهی یا هر شکلی دیگر نابود سازم. همچنین قول می‌دهم و اعلام می‌کنم که با وجود تصور مرتد بودن هر مذهبی به خاطر منفعت کلیسای مادر از انتشار آنها آن امتناع کنم، تمامی مشورتهای مأموران را آن گونه که به من اعتماد نموده‌اند مرتباً به صورت راز و مخفی نگه دارم و مستقیم یا غیر مستقیم چه با کلام یا نوشته‌ای یا در هر شرایطی آنها را بازگو ننمایم؛ مگر این که انجام آنها از من خواسته شود یا بر من گذارده شود یا توسط پدر آسمانی یا یکی از افراد صومعه برای من مکشوف شود. اینک من در تلیث و آیینهای مقدس قسم یاد می‌کنم که اینک پذیرا، مجری و به نوبه خود در مصونیت باقی بمانم؛ و تمامی سپاهیان پرجلال آسمانی را فرا می‌خوانم تا شاهی بر نیت حقیقی‌ام از این سوگند باشند. در خصوص شهادت این امر، من آیین مقدس و متبارک عشاء ربانی را اجرا می‌کنم؛ و با اختیار خود آن را گواهی می‌دهم و در برابر این صومعه مقدس در تاریخ - مهر می‌کنم. پروتستان‌ها ام گوین، جلد دوم صفحه

این که کشیشان رومی به واقع در تابعیت دولت قرار می‌گیرند یا خیر در مبحث تفتیش بایست موضوعی غریب باشد. آیا چنین رویدادی امری جالب توجه و خطیر نیست که در صورت تفحصات حقیقت مشخص گردد، این که از تمامی جماعت کشیشان خارجی، حتی یکی از آنها نیز تبعه کشورمان محسوب نمی‌شود؟ ما داریم این امر را اثبات نمی‌کنیم

با این حال در صورت ثبوت چنین چیزی، از آگاهی از آن شگفت زده نخواهیم شد. هیچگاه خود ما از وجود چنین موردی در تابعیت نشنیده‌ایم.

اگر چه بعضی از اصول ضد جمهوری خواهی پاپ‌ها را برشمردیم، لیکن اینها زائیده منابع مشکوک و داستانهای جعلی پروتستان‌ها نیستند بلکه از فرامین و قوانین رومیان و از همه اموری که کشیشان با سوگند خوردن موظف به اطاعتشان شده‌اند، منشعب شده است. پیش از اصلاحات این اصول به طور کامل در اروپا به اجرا در می‌آمد؛ و از آن زمان باز هم در تمامی کشورهای کاتولیک رعایت می‌شد، به جز کشورهای دولت مداری که با وجود کاتولیک بودن به طور کامل تابع کلیسای کاتولیک نشدند. در کشور خود ما کشیشان می‌توانند فقط تا اندازه‌ای به مقصود خود جامه عمل بپوشانند. هنوز هم ما علایم پیشرفتشان را نمی‌بینیم؟ مگر همین طور نیست که هنوز در این زمان هم صومعه‌هایی در کشورمان وجود دارد که هیچ افسر نظامی اجازه دخول به آن را ندارد.^[۹۶] آیا همین، تأییدِ تدریجی فرامین پاپ و احکامشان در ادعا بر معافیت از نظارت دولت نیست؟ حتی میزبانی از رهبرانشان در نهادهای سیاسی ما به طور آزادانه اقرار شده و در نتیجه نه آنها ردش می‌کنند و نه حتی نیکوترین پروتستان‌ها در موردش شکی به خود راه می‌دهند. اسقف فلاگت کنتاکی در نامه‌های خود به مقامات مافوق خود در اروپا شکایت می‌کند که در نتیجه اختلاط سرخ پوستان با سفید پوستان، عمده‌تأ تغییر دین سرخ پوستان به مذهب کاتولیک، با کندی همراه شده است، او اضافه می‌کند "چنین امری تا آن زمان که این جمهوری پا بر جا است قابل ممانعت نمی‌باشد."

^[۹۶] اسناد لاحق در ارتباط با صومعه بالتیمور از کتب و مقالات دینی بالتیمور گرفته شده، و توسط جناب آر. جی. برک اندریج ویرایش شده است. شاهدان افرادی موثق و محترم هستند و هنوز هم هیچ توضیحی در خصوص شرایط مرموزی که به آنان مربوط می‌شود ارائه نشده است. آیا اگر چنان فریادهایی در مواقع دیگر شنیده می‌شد، قدرت حاکمه درباره آنها به تفحص نمی‌پرداخت؟

آقای باراگا یک ژوزوئیتی دیگر از اتریش از آن با عنوان "شرارتهای دولت آزاد" و "افراط آزادی در دولت" یاد می‌کند و تأسف می‌خورد! "هنگامی که ما در این باره تأمل می‌کنیم که نهادهای جمهوری خواهی همچون دشمنی در نظر استبداد کلیسای

رومی هستند و استبداد مدنی اتریش و اروپا عموماً چیزی بیشتر این امر مشهود نیست که سقوط دولت ما مقصود قدرت طلبان کلیسایی و سیاسی است و بدیهی است که مورد طبع آنها است حتی اگر خودشان این را اقرار نکنند. پادشاهان و سیاستمداران اروپا از بی‌ثمره بودن هر کوششی برای تاخت و تاز بر جمهوری ما در جهت نابودی آن، آگاهی دارند. تنها اسلوب یا طریق حصول به آن اقدام غیر مستقیم است. چه دستاویزی می‌تواند از دستاویز دین هم فریبنده‌تر باشد؟ و چه قدرتی همچون حکومت پاپ، که سیستم آن استبدادی سیاسی دینی است، و به وضوح به عنوان دشمن هر شکل از آزادی شناخته شده، بایست در دشمنی با حقوق بشر از گسترش یافتن استبداد دینی شادی کند. هر چند که ممکن است همانها نسبت به هر چیزی در مذهب راستین، بی‌تفاوت باشند.

هنگامی که تحت چنین شرایطی به صدها جامعه سازمان یافته کاتولیکی در اروپا نگاه می‌اندازیم که به کوشش اولین سیاستمداران و پادشاهان اتریش ابقا گردیدند تا حکومت پاپ‌ها را در آمریکا ترویج دهند، پس حدس زدن انگیزه آنها از این کار به راحتی قابل درک است. هنگامی که ما نیز می‌آموزیم که چنین انگیزه‌ای موضوع کنونی صحبت در حوزه‌های بالاتر اروپا است و این که اندک کسانی از دوستداران آزادی بشر هستند که حس نگرانی از دسیسه‌های کشیشان رومی داشته باشند؛ هنگامی که حتی وطن پرست محترم لافایت مجبور شد به همه شهروندان مختلف آمریکا اعلام کند که "تنها راهی که آزادی کشور شما می‌تواند از بین برود به وسیله کشیشان رومی است."^[۹۷] همین موجب می‌شود که توجه محترمانه‌ای به این موضوع داشته باشند و در طریقی مسیحی نیکو بکوشیم در برابر عمل غاصبانۀ دشمن مقاومت کنیم.

شرح

اینجانبان که نامشان در ذیل آمده اعلام می‌کنیم و شهادت می‌دهیم که حدوداً در روز - حدود ساعت نه شب، ما در حال بازگشت از جلسهٔ پروتستان‌های متدیست بودیم که در کنارهٔ خیابان پیت و اسکوییت و در مقابل صومعهٔ کارملیت و مدرسهٔ خیابان اسکوییت، ناگهان توجهٔ ما به صدای جیغی بلند از طبقهٔ بالای صومعه جلب شد. آن صدا، که متعلق به یک زن بود پریشانی شدیدی را نشان می‌داد - ما متوقف شدیم و پشت هم جیغ دوم و بعد سومین را شنیدیم که با فریاد کمک و تقلای زیاد همراه بود! کمک کنید! اوه خدایا! کمک! بعد از این تا ده پانزده دقیقهٔ بعدی دیگر صدایی به گوش نمی‌رسید - ما بر سنگفرش مقابل ساختمانی که صدای فریاد از آن به گوش می‌رسید منتظر ماندیم.

هنگامی که اولین فریادها را شنیدیم هیچ چراغی از طبقهٔ چهارمی که صداها به گوش می‌رسید، قابل مشاهده نبود. بعد از شروع فریادها، در طبقهٔ دوم و سوم چراغها از یک جا به جای دیگر به سرعت روشن می‌شد که نشانگر شتاب و دستپاچگی بود. سرانجام همهٔ چراغهای طبقهٔ دوم و سوم خاموش شدند و خانه در سکوت فرو رفت.

هیچ کسی در خیابان از جایی که ما ایستاده بودیم، در آن حین عبور نمی‌کرد. اما یکی از همراهان ما یک مرد بود و زندگی متشخصی دارد - باقی همهٔ ما زن هستیم. ما آن فریادها را ساعت نه شب، پیش از رسیدن به خانه شنیدیم، اگر چه هنوز هیچ نگهبانی در آن ساعت حاضر نبود.

بسیاری از ما از آن زمان آزادانه درباره‌اش صحبت می‌کنند و اکنون با درخواست آقایان B و C و M ما این اظهارات را ارایه می‌دهیم - و رسماً اعلان می‌کنیم که حقیقت دارند - و با نام خودمان آنها را امضا می‌کنیم.

جان براش کاپ ، لایونا براون ، زافرونیا براش کاپ ، هانا لیچ ، سارا ای بیکر ، الیزابت پولک

بالتیمور ۱۳ مارچ ۱۸۳۵

شهادت نامهٔ خادمین:

این شهادت نامه تأیید می‌کند که جان براش کاپ، هانا لیچ، زافرونیا براش کاپ، لایونا براون و سارا ای بیکر از اعضای مورد قبول کلیسای متدیست پروتستانی خیابان پیت هستند.

امضا: ویلیام کولییر، سرپرست ناظر

(ویرایشگر مقاله چنین می‌گوید) با ختم این مبحث، به این نتیجه می‌رسیم:

۱. کل موضوع باید کاملاً برای مافوقهای صومعه و کشیشانی که به عنوان اعتراف گیرنده در آن جا ساکن اند، آشنا باشد و ما دربارهٔ این ماجرا علّتی واضح و قانع کننده می‌طلبیم؛ در صورت قصور در دریافت جواب، می‌توانیم سکوتشان را تنها به یک معنی تفسیر کنیم.

۲. اسقف ارشد این قلمرو باید آگاه بشود که چنین اموری دارند در این نهادها رخ می‌دهند. و اگر تمامی احساسات آمریکایی‌اش در سوگندها و وظایفش نسبت به مقامات مقدّس روم، فرو بلعیده نشده باشد در آن صورت، ما در انتظار و فراخوانی او می‌مانیم تا در این باره تفحص نماید و اذهان عموم را با شرح کاملی از ما وقع آرامی دهد.

۳. برای کمک به مأموران زیر دست او، بایست بگوییم که ما کاملاً مطمئنیم که در طی این شش ماه دو زن در صومعهٔ کارملیت کشته شده‌اند؛ و اگر بازرس، تاریخ مرگ آنان را به ما اطلاع دهد ما نیز تاریخ آن حادثهٔ شوم را که اکنون مشمول توجه پدران او است، به استماع او خواهیم رساند.

و هنوز هم با توجه به قوانین ورود به این مساکن ناپاکی و ظلم، کشیشان کاتولیک طبق اصول سنت لیگوری خودشان این حس وظیفه را دارند تا کودکان را وا دارند که با پدر و مادر خودشان، که حامیان فطری هستند که خدا بر آنان قرار داده، صحبتی نکنند. لیگوری چنین می‌گوید: "کودکانی که تمایل به ورود به مراتب دینی را دارند (این که راهب یا راهبه گردند) نباید محدود گردند و نیز به مصلحت نیست که با پدر و مادرشان مشورت کنند. کودکان بایست در توجه به کارشان در زندگی مذهبی خود هوشیار باشند، نباید با پدر و مادرشان مشورتی کنند! چون این طور گفته شده که غلاف را بر دوستان بنما، زیرا که دوستان جسمانی در این مرتبه دیگر دوست به شمار نمی‌آیند بلکه طبق کلامی که خداوند فرموده از دشمنان محسوب می‌گردند - دشمنان شخص اهل خانهٔ خود او هستند با همهٔ اینها نتیجه چنین است که کودکانی که بدون مشورت با پدر و مادرشان وارد رتبه‌های روحانی شده‌اند گناهی ندارند جز این که عموماً برای آنها، صحبت کردن، بازگو نمودن هر چیزی در ارتباط با حرفهٔ شان خطای بزرگی است." - تلخیص اسمیت از لیگوری صفحهٔ ۲۳۱.

[۹۷] آخر همان صحبتی (پروفیسور موریس می‌گوید) که صبحگاه عزیمتم از پاریس با لافایت داشتم، در تمامی نگرانیهایش برای آمریکا او باز همان اخطار را گوشزد نمود؛ و در نامه‌ای که چند روز بعد در هاور از او دریافت کردم، با اشاره به موضوع کلی، با بیان امیدی اظهار کرد که من موقعیت حقیقی امور را برای همشهریان اروپایی‌ام آشکار می‌کنم: همزمان بر من به عنوان یک آمریکایی وظیفه شناس هست که با توجه به موقعیت کشورمان، آنان را از ترسهایی که منتظر دوستداران جمهوری خواه است آگاه نمایم. - پیش گفتاری از ویرایش پروفیسور موریس از "اعترافات یک کشیش کاتولیک فرانسوی."

در این جا ما با ایرادی رو به رو می‌شویم، هنگامی که طرفداران پاپ مورد استفسار قرار می‌گیرند هر نیت خصمانه‌ای علیه آزادی‌مان را انکار می‌کنند و در این نباید آنها را باور کرد؟ جواب ما این است، انبوه طرفداران پاپ از شریک شدن در چنین برنامه‌هایی مبری شده‌اند. رازی در بین نیست. آنها تنها به وضوح یاد گرفتند که چه در معرض هلاکت ابدی یا چه در زمان خجستگی از کشیشان و پاپ و شوراها همچون سربازی در اطاعت فرمانده‌اش، اطاعت نمایند. اما بعضی از سراسقف‌ها و کشیشان همه این گونه امور را انکار می‌کنند. درست است، اما اینان با آیینهای شورای کنستانتس آشنا هستند که در ارتباط با بی‌ایمانان هیچ وفای به عهدی را نمی‌شناسند، در پاکی که هاوس^{M17} بیچاره اگر چه امان نامه‌ای از خود زیگیزموند^{M18} پادشاه داشت، اما او را در آتش سوزاندند. همچنین آنها به خوبی می‌دانند که در ارتباط با مرتدین تعیین گشته شورای ترنت، یعنی آخرین شورای عمومی برگزار شده، هیچ اعتمادی به آن تصویب نامه‌ها نیست؛ و برای همین است که همچنان در جبر به سر می‌برند.^[98]

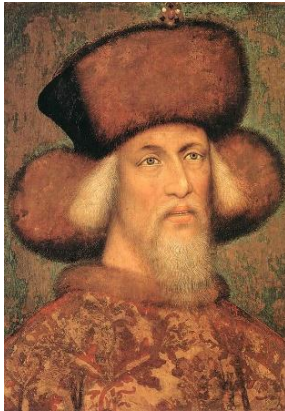
^{M17} مترجم - درباره‌ی هاوس، رجوع به پیوست.

^{M18} مترجم - زیگیزموند یا ژیگموند پادشاه مجارستان، کرواسی، بوهیم، ایتالیا و آلمان بود و از سال ۱۴۳۳ تا زمان مرگ امپراتور مقدس روم بود.

^[98] پروتستان‌ها از ام‌گوین جلد یکم صفحه ۲۰۳، ۲۰۴. تاریخ به وفور شهادت می‌دهد که به آیینهای شورا چه قدر در کمال وفاداری توجه می‌شد. با وجودی که قصد بر تمرکز بر روی نقشه‌ها و توطئه‌های زیاد علیه انقلاب دینی بریتانیای کبیر، نیست، لیکن از زمان بنیاد آن شاهد توطئه‌ی باروت و توطئه‌ی مسیب ایرلندی در سال ۱۷۲۹، و شهادت یان هوس بودیم که با وجودی که از امپراتور زیگیزموند امان نامه داشت تا جانش از شورای کنستانتس در امان بماند، با این حال با عودت آزادی، به زندان فرستاده شد؛ و بعد از پروسه‌ی مجرم شناخته شدن توسط آن کافران به مرگ محکوم شد و در ضدیّت با هر قانون بشری و آسمانی در آتش سوزانیده شد. شاهد کشتار بارتلمی بوده‌ایم.

همچنین شاهد قتل عام ۱۶۴۱ ایرلند بوده‌ایم، جایی که هیچ ارتباط فطری یا دوستانه‌ای نتوانست مانع طرفداران پاپ گردد تا از فرو بردن دستانشان در خون نزدیکان پروتستانیانشان اجتناب ورزند. به همراه چنین نمونه‌هایی می‌توان فسخ به دور از اخلاق فرمان غیر قابل ابطال نانت توسط لویی چهاردهم را اضافه نمود که در تضاد با تعهدات قراردادهای رسمی است.

یک بار دیگر در سال ۱۷۱۲ طبق فرمان آلت - رستاست آن هنگام که مکانهای خاصی در حصر شاهزاده‌های پروتستان بود، پاپ کلمنت یازدهم در نامه به چارلز ششم، پروتستان‌ها را به عنوان فرقه‌ای ملعون تقبیح کرد و در نهایت قدرت تصنعی‌اش اعلام نمود که هر چیزی که تحریک کننده یا دست مایه هر طریق مانع‌آور یا دارای حداقل درجه زیان‌رسان نسبت به ایمان یا طریقت کاتولیکی باشد یا علیه اقتدارات، اختیارات حقوق کلیسای روم در هر امری بوده باشد برای همیشه از حال و از همان زمان، ملغی غیر منصفانه و مردود و بیهوده است و تمامی قدرت آن از ابتدا دچار اضمحلال می‌گردد و هیچ شخصی ملزم به توجه به آنها نیست اگر چه همانها تکرار گردند، تأیید شده باشند، یا با سوگند همراه شده باشند. - خلاصه‌ای از اسناد کشور ایرلند بخش دوم صفحه ۲۴۳. کلیسای روم اثر هورن صفحه ۳۵.



زیگیزموند (امپراتور روم)

چارلز ۶ (امپراتور روم)

پاپ کلمنت ۵

حال با تصوّر این که حتّی این کشیشان مردانی با وجدان هستند، از آن جایی که آنان از آن قوانین اطاعت می‌کنند و به آنها باور دارند پس می‌توانند همان گونه که حکم پاپ اعلام می‌کند هر چیزی را با یک سوگند اظهار کنند و هر چیزی را انکار کنند و چنان چه منافع کلیسا در تخطی از سوگندشان باشد، سوگندشان دیگر الزام‌آور نیست!

پس به امید این که تصویب نامه‌ها دیگر متزلزل نباشند و کشیشان خود را در وفاداری به سوگندشان متعهد کنند. انصافاً آنها نمی‌توانند از پروتستان‌های خردمند انتظار داشته باشند که رفع مسئولیت خود را بپذیرند. در زمان انقلاب آمریکا چندین کلیسای پروتستانی که مسلک آنها خودداری از اعتراف وفاداری به پادشاه یا اصولی دیگر متناقض با نظام جمهوری ما بود، موارد مورد ایراد را حذف کردند و همه الزامات خارجی را دور

انداختند. اما کاتولیک‌ها هیچگاه این گونه عمل نکردند. اجازه دهیم که آنان نیز چنین کنند؛ اجازه دهیم که آزادانه به همه قدرتها و حاکمان خارجی پشت کنند و همه آن تصویب نامه‌های شوراها و فرامین پاپ را که مخالف با آزادیهای ما است، رد نمایند؛ و این گونه اعتماد هموطنان خود را جلب نمایند: ما باید در اولین الویت راستی آنها را خواستار باشیم. در همین میان، ما باید به کار خاص خدا، به اصلاحات عظیم معطوف شویم که چشمان اروپا را به روی ادعاهای متکبرانه و فاسد پاپ‌ها باز کرد؛ و باعث شد که سلاطین بیاموزند که از حقشان در برابر عمل غاصبانه "جانشین ظاهری مسیح" که پادشاهی‌اش بر زمین نبوده، دفاع کنند.

ما باید که از یادآوری مجدد عمل شگرف خدا، که موجب بازگردان مردم به کلام مقدس خدا شد، خوشی کنیم. همین کتاب مقدس، اصول آن ابزاری برای اصلاحات شد و نقشه بی نقص نجات که توسط منجی و رسولانش تعلیم داده شد، در دسترس عموم قرار گرفت. در نگاه تمامی حقایق، وطن پرستان و مسیحیان باید به جد و جهد بررسی کنند که آیا موضوع گسترش اصول کاتولیک در میان ما ارزش جلب نمودن توجه آنها را دارد؛ این که آیا محبت به زن و فرزندان‌شان این را از آنان نمی‌طلبد که از آنان حتی در برابر خطر دوری همچون خطر ظلم و موهومات پاپ‌ها محافظت نمایند؟

آیا این را نمی‌طلبد که با بی تفاوتی به گسترش سریع این جاسوسان خارجی، که هنوز بر وفاداریشان به قدرتهای بیگانه پایداری دارند، در میان ما توجه کنند؟ این را از بی رحمی آنانی که پژواک خطر را برای ما به صدا در آورند در نظر نگیریم، همچون پیغام‌آور آزادی، لافایت، که ابتدا او آن را در گوشه‌های ما نواخت. چنان دسته‌ای از مردان به طور اخص، شاگردان لویالا که مبرهن گشته با دست پر زور دولت در اروپا دشمنی دارند، در مرزو بوم ما گسترش می‌یابند. نباید به آنان که تا حال سی دفعه سرکوب یا تبعید شده‌اند، به عنوان دشمنی ساده و حقیر یا بی‌نیاز از توجه نگریم. به واقع هیچ چیز، جز عدم آگاهی از تاریخچه آنان، هر دوستدار آزادی را وادار به سهل انگاری در توجه به آنان می‌کند. باید هموطنان و سیاستمداران نه اصول مذهبی بلکه اصول سیاسی و تصویب نامه‌های سیاسی پاپ‌ها را بشناسند چون حکومت پاپ‌ها بیشتر سیستمی سیاسی است^[۹۹] تا این که مذهبی

باشد. کشیشان و ژوزوئیتها به شکل ارتش منظم و دائمی یک قدرت خارجی در میان ما حضور دارند. بیگانه با مردمانمان که در زندگی در ارتباط با آنان هستند، آنها خادمان بالهوسی اربابان بیگانه‌شان هستند و در مبارزات او می‌جنگند. آنها در عین حال که خادمان مذهب هستند، خدمتگزاران دولت‌اند. بالاتر از همه، بیاییم سیاستمداران، دولتمردان و مسیحیان هر فرقه‌ای در ترویج کلام خالص خدا بدون تبصره یا تفسیری از پاپ یا پروتستان‌ها در میان شهروندان کاتولیکی خود با هم متحد گردند و کاتولیک‌ها را متقاعد کنیم که کلام را تفتیش کنند و خود در آن تفکر کنند. بیایید تلاش کنیم تا آنان کودکان خود را به ترغیب آموزه‌های مدارس سبت بیاورند. بیایید اجازه دهیم چه جوان و چه پیر در روح راستی نیکومنشانه مسیحی با آنها رفتار شود و شک نکنیم که در خداوند، خیلی بیشتر از این در حراست از آزادیهای خود و جلال سرور آسمانی ما، ماحصل کسب می‌کنیم.

[۹۹] نویسنده با تمامی شوق توجه همشهریانش را می‌طلبد تا به اقتباس حاضر که از اثری باشکوهی با نام "اعترافات یک کشیش فرانسوی کاتولیک" منشعب شده توجه کنند؛ که اضافه شدنشان، هشدار برای مردم ایالات متحده است. هم اکنون این کشیش در آمریکا است و مترجم محترم اس. اف. بی مورس از دانشگاه نیویورک شخصیت نویسنده را مورد تأیید قرار می‌دهد و اظهارات او را تأیید می‌کند.

صحنه‌های این جا به وسیله کسی که خود در میان آنها نقش ایفا می‌کرد بازسازی شد اما وجدان بیدارش او را وا داشت تا چنین تشکل فاسدی را ترک کند تا سیاستمداران بتوانند پیش بینی جدی لافایت بزرگوار را قدردانی کنند که اگر یک روز آزادی آمریکایی‌ها بخواهد از بین برود توسط همین کشیشان کاتولیک است. با نگاهی به کشور خودمان تنها باید بگوییم که کدام سیاستمدار باهوشی هست که نداند دیگر در هر جایی این کاتولیک‌های رومی هستند که توازن انتخابات ما را در دست دارند و این که هر زمان که یک طرفدار پاپ کاندید می‌شود یا هر امری به خاطر وجود آنان حاصل گردد، یا هر حزبی که بیشتر مورد توجه طرفداران پاپ باشد آنان، به فرمان کشیش با اتفاق آرای مطلق که در میان فرقه‌های پروتستان ناشناخته است، به زیر همان سیطره حرکت می‌کنند؟

کشیشان آنان دسته‌ای سازمان یافته و به هم متصل است که در تمامی طول و عرض کشورمان پخش شده‌اند، هر کدامشان تقریباً قادر است که رأی یک کاتولیک در قلمرویش را تحت کنترل بگیرد. همه این کشیشان توسط یازده اسقف و سراسقف و نماینده پاپ، اسقف انگلستان، با سرکردگی فرامین یسوعیون (ژوزوئیتی) در این کشور به حرکت در می‌آیند. و همه اینها تا به پایین‌ترین مقامات کشیش، زیر سیطره سوگند وفاداری به پاپ هستند که به اندازه یک ولیعهد در نقشی مذهبی، در کار سیاست

است، در حالی که اگر دربارهٔ آنها به خطا نرفته باشیم شاید اندک شماری از آنها (بیشتر آنها اتباع خارجی هستند) سوگند وفاداری و متعهد بودن به کشور و دولتمان را یاد کرده باشند. آیا محتاطانه عمل نمودن در شرایط کنونی کشورمان مناسب‌تر نیست این که با توسل به قانون از تمامی کشیشان و خادمین خارجی هر رتبه و فرقه‌ای، چه پروتستان و چه کاتولیک بخواهند پیش از آن که آنها بتوانند فعالیت‌های حرفه‌ایشان را در این کشور به اجرا در آورند، ابتدا تابعیت دریافت کنند و بعد سوگند وفاداری به دولتمان را یاد کنند؟ اجازه دهید که خواننده خلاصهٔ ذیل از هشدار کشیش تغییر کیش یافته را به دقت بررسی کند و پس از آن به پرسش‌ها پاسخ دهد.

از آمریکایی‌های هر سن و هر مرتبه‌ای چه رؤسا و چه شهروند، غنی یا فقیر، چه روحانی چه از عامه، از همهٔ آنانی که برایتان عزیزاند، اجازه دهید تنها یک حس موجب تحرک شما گردد؛ در زمان جنگ تمامی مراتب خود را متحد کنید و اگر دشمن شما سعی دارد که در میانتان بخزد بگذارید که هر جایی به دنبال یک سوراخ موش بگردد؛ اگر او به شما پیشنهاد می‌کند که ایمان ساده و خالص پدران را به خاطر تعصبات و جادوگری‌اش تغییر دهید، آزادی خود را به بندگی او دهید، آن چنان پاسخی دهید که در جواب یک دشمن خونخوار در ازای واگذاری پرچم ملیتان و خیانت به کشورتان، می‌دهید.

چنین امری وظیفهٔ هر آمریکایی است هر چند که از هم جدا شوید. مطلع گشته‌ام که بعضی جاه‌طلبان در میانتان یافت شده‌اند که گرسنهٔ قدرت‌اند و شرمی ندارند که از کاتولیک‌ها استفاده کنند تا نتایج مطلوب خودشان را در انتخابات به دست آورند. آیا چنین مردانی نسبتی با همان آمریکایی‌های شصت سال پیش دارند که در عین وفاداری، اتحاد و هواخواهی، اروپا را دچار حیرت نمودند و تحسین همهٔ جهان را برانگیختند؟ در روزگار تقلای پیوستهٔ خود این چنین بوده اما یک نفر همچون آرنولد به داعیان نجیب خیانت نمود و نامش برای همیشه منفور گشت؛ و حال آمریکایی‌ها خیلی دربارهٔ ریشهٔ خود، وظیفهٔ خود و کشورشان فراموشکارند، نسبت به پدران دلیرشان که خونشان در رگهای آنها جریان دارد فراموش‌کارند و خریدار و طالب صداهای دشمنانشان، همان کشیشان کاتولیک رومی‌اند. صرف همین حقیقت نشانه‌ای ترسناک و اثبات‌کننده هست اما صحت آن، آن چنان بالا است که ترسهایم جایز بودند.

اما شاید این مردان گمراه جاه‌طلب، دشمنی را که به او ملحق می‌گردند خوب نمی‌شناسند. پس اجازه دهید که چشمهایشان را باز کنند و بفهمند که کاتولیک‌های واقعی و به خصوص کشیشان در انتخابات اخیر فرانسه چه کارهایی کرده‌اند. تاریخ رخدادهای گذشته، درسی برای روزگار حال است. هنگامی که لوئی هجدهم در سال ۱۸۱۹ منشور خود را ارایه نمود که حسب آن حقوقی را به فرانسویان عطا می‌کرد، همهٔ کاتولیک‌های واقعی و بالاتر از آنها همهٔ روحانیون از تخصیص این حقوق به مردم دچار غضب گشتند و از هیچ تلاشی برای ایجاد شورش و نابودی آن فروگذاری نکردند تا این که با فرمانی که در جولای سال ۱۸۳۰ صادر شد آن را از بین بردند. در طی این پانزده سال بین طرفداران استبداد و

طرفداران آزادی کشمکش طولانی برقرار بود، دوستان کشیش من از تمامی قدرت خود استفاده کردند تا حزبشان را احیا کنند، به خصوص در روز بزرگ انتخابات چنین کردند. سپس اسقف‌های ما (ساخته دست پادشاه) بخشنه‌هایشان را برایمان گسیل داشتند تا تعصب و حرارت ما را گوشزد کنند.

و ما بردگان وفادار مافوق‌های روحانی خود تمامی تلاش خود را کردیم - برای انتخاباتی نیکو دعای همگانی به پا کردیم؛ بر منبرها برای اهالی قصبه، در پرسش نامه‌های دینی پسران، در اتاق اعتراف برای هر شخصی موعظه کردیم که لیبرالیسم (طرفداری از آزادیخواهی) گناه کافرن است که مرتکب آن می‌شوند؛ بلند نمودن صدایی در حزب لیبرال گناهی کشنده است و به هر وسیله‌ای کوشیدیم تا پیروانش را بی‌حرمت و لکه‌دار کنیم. تاج و تخت و مذهب آن شعار کلیدی و موضوع پیوسته تمامی صحبت‌هایمان بود. در زمان اعتراف با تندی از انتخاب کنندگان می‌خواستیم که نام و عقیده خود درباره نامزدهای انتخابات را بگویند، با بهانه از دست دادن عفو و آمرزش ملزیشان می‌کردیم که حسب خواسته خودمان عمل کنند. چنان چه انتخاب کنندگان برای اعتراف نمی‌آمدند آن وقت به سراغ زنان و دخترانشان می‌رفتیم؛ و به آنها سفارش می‌کردیم که تمامی سعی خود را بکنند تا پدران و شوهرانشان را طرفدار حزب ما نمایند.

دولتی که به تعصبات ما تکیه کرده، می‌داند این ما هستیم که از آن جانبداری می‌کنیم، پس جامعه‌های مسیونری سیار فراوانی را به پا کرده است. آنها شهر به شهر، دهکده به دهکده می‌روند تا خاکسترهای کاتولیک را دوباره زنده کنند و زیر یوغ بردگی رفتن را موعظه کنند. آنها برادری و اتحادی از زنان و مردان را تشکیل می‌دهند که در آن شوالیه‌های بیشتر فدایی و وفادار به مذهب و سلطنت طلب و تندترین دشمنان آزادی عنوان شده اند. (شرایط زنده خود بهترین دلیل از راستی این مدعا است) و تمام نمایندگانی که توسط انتخاب کنندگان نامبرده می‌شوند به عنوان دشمنان آزادی و مطبوعات هستند چون رأی دهندگان تحت تأثیر کشیشان‌اند؛ در حالی که در شهرها رأی دهندگان آزادی بیشتری دارند و فرهیخته‌ترند و نمایندگانی را انتخاب می‌کنند که از هواخواهان آزادی‌اند.

اما هنگامی که حزب ما مشاهده نمود که تمامی تلاش‌هایش بیهوده و بی‌فایده است حدوداً در سال ۱۸۲۶ به محکمه چارلز دهم پیشنهاد یک شورای کلیسایی مخفی را نمود که متشکل از کاردینال دی لا فار و دی لاتی، سراسقف‌های روم و ریمز، سراسقف پاریس، ام دی گولن و بعضی مردان پرهیزگار، شایسته اجتماع مقدس بود. این شورا که کاماریلا خوانده می‌شد تمامی کارهای دولت را تعیین می‌کرد، مقامات اجتماع را مجبور به رفتن به اعتراف می‌کرد؛ از همه کاندیداها می‌خواست که در میان عموم شهادت ایمان کاتولیکی و اصول سلطنت طلبی که توسط روحانیون ارایه می‌شد، را ادا کنند؛ چارلز دهم را که ناخشنود بود تحت فشار قرار داد تا خدمت احمقانه‌اش در هشتم آگوست ۱۸۲۹ را نامگذاری کند؛ و به طور ممتد فرامین مرگبار ۱۸۳۰ را مطرح کند. اگر چه روحانیون پاپ تقلاً برای آزادی را طول دادند

و بر سر آرامش سی و هشت میلیون فرانسوی مصالح کردند؛ اما آنها را به دو دسته از دشمنان قسم خورده تقسیم کردند؛ هر چند در آخر با بی‌شرمی سرگذشت طولانی ظلم و خفقانش را در کشور بینوای من برجسته نمود.

از زمان جلوس لوئی فیلیپ بر تخت سلطنت، کشیشان دوباره شعله‌های جنگ داخلی را برافروختند. دوباره بر اسلحه‌ها و تیشه دهاتیهای فقیر و بنده صفت لاویندی و بریتاگنی آب مقدس پاشیدند تا آنان را علیه تخت عوام پسند برانگیزانند. اما جنایات نو، بعد از جنگهایی خونبار که با آوردن ارتش سی هزار نفری از لاویندی همراه بود که هم اکنون نیز این خطه را به واسطه کشیشان له می‌کند، به پایان رسید؛ و روحانیون با دیدن فیلیپ که هر روز همچون اجدادش مستبدر می‌گردد او را در جانبداری خودشان تقویت می‌کنند و دارند یک بار دیگر تاج و تخت و مذهب را یکی می‌کنند. با چنین اشخاصی است که شما آمریکایی‌ها دارید متحد می‌گردید؛ در انتخاباتتان به دنبال رضایت آنها، مساعدت آنها را می‌طلبید؛ با چنین مردانی است که آینده کشورتان را تقسیم می‌کنید. دعا می‌کنم که ای کاش به تاریخ پاپ‌ها نگاهی بیندازید و بررسی کنید و ببینید که آیا هیچ کشور کاتولیکی خوشبخت بوده است. - صفحه ۲۴۵ - ۲۴۹.

همچنین در وضع و سلوک سیاسی پاپ‌ها، به مباحثه دکتر برک اندریچ با جناب هیوز توجه کنید.

یک مدرک غریب از نفرت ذاتی کشیشان از آزادی، موردی است که توسط لافایت از یکی از مردان بدِ همانها کسب شده است. به منظور قضاوت درباره این شخصیت قهرمان لازم بود که به آمریکا بیایم.

در سال ۱۸۳۳ نویسنده در انجام آخرین سوگند یکی از مردان شریف کشور که در حال نزاع بود مساعدت به عمل آورد. منشاء دارایی او جای سؤال بود و نیز او یکی از اعضای حزب لیبرال بود. کشیش او مقرر داشته بود تا به منظور مشروعیت بخشیدن به دارایی‌اش آنها را به کلیسا هدیه دهد اما به خاطر رأی دادنش کشیش او را وادار کرد که خانواده‌اش را فرا بخواند و به خاطر رسوایی حاصل از رأی دادن به لیبرال‌ها طلب بخشش کند و از پسر بزرگش استدعا کند که همچون او نگردد.

چون شخص من، تنها یک شخص فرعی در این دستگاه دوزخی بودم از همه اسرار آگاهی ندارم؛ اما همین اندک اسرار دقیقاً به همین شکل صحت دارند. هر کسی می‌داند که لاویندی در جنگهایی که به تحریک کشیش آن علیه جمهوری در سال ۱۷۹۳ - ۱۷۹۴ صورت گرفت با شمشیر و آتش ویران شد و خالی از سکنه گردید. آنها سعی کردند که در سال ۱۸۳۰ همان وحشتها را به پا کنند اما فیلیپ سخت‌ترین و سنگین‌ترین حربه‌ها را استفاده کرد تا جلوی آن را بگیرد.

شخصیتهای برجسته:

یان هوس (Ian huss)



او در سال ۱۳۷۲ در بوهمیای جنوبی در جمهوری چک متولد شد و در ژوئیه ۱۴۱۵ در کنستانس در بادن - وورتمبرگ کشته شد.

یان هوس در دانشگاه پراگ تحصیل کرد و در سال ۱۴۰۰ به کشیشی منصوب شد. همچنین رئیس دانشکده فلسفه شد. او نیز اصلاحگر قرون وسطایی بود که تقریباً صد سال قبل از مارتین لوتر از سوء استفاده‌ها و بی‌عدالتی و فروش آمرزش نامه کلیسای کاتولیک سخن گفته بود. او نیز بعداً به زبان مردم خود یعنی چک روی آورد و تأثیر مشابهی را بر زبان اعمال کرد و خواستار این بود که مردم بتوانند کتاب مقدس را به زبان خود بخوانند. هزاران نفر به او گوش دادند؛ پیروانش عمدتاً از جمعیت چک بودند، در حالی که طبقه اشراف آلمانی به کلیسای کاتولیک سنتی پایبند ماند.

هاوس به شدت تحت تأثیر آموزه‌های جان ویکلیف بود. او به مراسم عشاء ربّانی، آموزه استحاله و آموزه برزخ پایبند بود، اما شفاعت مریم و سایر مقدّسین را قبول نداشت.

در آن زمان، سه پاپ مدّعی شدند که رئیس مسیحیت هستند: پاپ گریگوری دوازدهم در رم، پاپ بندیکت سیزدهم در آوینیون و الکساندر پنجم (که پاپ جان بیست و سوم جانشین او شد) در پیزا. علّت آن نیز جنگ داخلی بر سر قدرت در کلیسای کاتولیک، به ویژه بین فرانسه و ایتالیا بود. یک کلیسا با ثبات پیش نیاز یک نظام دولتی پایدار بود. در آن زمان فقط پاپ اجازه داشت تاجگذاری کند.

مشروعیت این عمل تنها با یک پاپ فرض می‌شد. شهر کنستانس به دلیل موقعیت جغرافیایی خوبش در اروپا و عملکردش به عنوان یک شهر امپراتوری و اسقف نشین، به عنوان شهر شورا انتخاب شد.

در جریان شورای کنستانس، مسئله پاپ حل شد. به زودی در جریان مذاکرات مشخص شد که نمایندگان کلیسا نتوانستند بر سر یکی از پاپ‌های حاکم به توافق برسند. بنابراین، شورا از سه پاپ خواست استعفا دهند. در پایان مذاکرات طولانی، پاپ‌ها کناره‌گیری کردند و راه برای انتخاب تنها یک پاپ هموار شد. در ۱۷ نوامبر، شورا در کنستانس تشکیل شد و تنها پس از چهار روز بر سر پاپ مارتین پنجم به توافق رسیدند. این تنها باری بود که یک پاپ در خاک آلمان انتخاب شد.

اما در همین بحبوحه بسیاری از مشکلات درون کلیسا حل نشده باقی مانده بود. نشانه آن محکومیت متکلم و مصلح دینی یان هوس در جریان شورا بود. هاوس برای کلیسای کاتولیک آشکارا یک مانع محسوب می‌شد و مقامات کلیسا او را با توهین تکفیر کردند.

زیگیزموند پادشاه مجارستان که به عنوان پادشاه جدید انتخاب شده بود برای آلمان، فرصتی بود تا دوباره اعتبارش را برای بازگرداندن وحدت کلیسا نشان دهد. پادشاه جان بیست و سوم را مجبور کرد که از شورای کنستانس برای یافتن راه حل نهایی برای انشقاق و پایان دادن به همه بدعت‌ها دعوت کند. بنابراین، زیگیزموند فرستاده‌ای به نزد هاوس فرستاد تا او را برای شرکت در شورا دعوت کند تا نظراتش را توضیح دهد - دعوتی که هاوس طبیعتاً تمایلی به قبول آن نداشت.

هاوس برای پاسخگویی به اتهامات بدعت از پراگ به شورای کنستانس فرا خوانده شد و از آن جایی زیگیزموند به هاوس اطمینان داد که برای سفر به کنستانس و بازگشت از آن (بدون توجه به تصمیمی که خواهند گرفت) در امان خواهد بود، او به این کار رضایت داد. او درخواستهای دوستان و همکارانش را برای همچنان بر جای ماندن در جایگاه خود نادیده گرفت؛ به او گفتند که این یک تله است! ولی او با یک وعده ظاهری امپراتور مبنی بر عبور ایمن، عازم سفر به کنستانس شد.

او عازم کنستانس شد اما تا دو روز پس از ورودش به کنستانس، در نوامبر ۱۴۱۴، امان نامه دریافت نکرد. اندکی پس از ورود به کنستانس، با رضایت ضمنی زیگیزموند، او دستگیر و در حبس قرار گرفت، که هرگز از آن بیرون نیامد. او را به شدت شکنجه کردند و سرانجام دشمنان هاوس موفق شدند او را به عنوان یک بدعت‌گذار در مقابل شورای کنستانس محاکمه کنند.

شورا او را به بدعت در کلیسای جامع شهر در ۶ ژوئیه ۱۴۱۵ محکوم کرد. هاوس بلافاصله به مقامات مدنی تحویل داده شد و مقامات او را به مرگ با سوزاندن در آتش در همان روز محکوم کردند.

یان هوس به عنوان یک شخصیت تاریخی کلیدی برای چک‌ها و اصلاحگران بوهمی است، همان طور که مارتین لوتر برای نقش او در شروع اصلاحات آلمانی تقریباً ۱۰۰ سال بعد مورد احترام قرار گرفت. در کلیسای بیت لحم پراگ، نقاشیهای دیواری به یادبود هاوس وجود دارد که او در آن جا از سال ۱۴۰۲ تا ۱۴۱۲ از بالای منبر این کلیسای قدیمی برای ۳۰۰۰ نفر موعظه کرد. برای بزرگداشت این مصلح در پانصدمین سالگرد مرگ او، بنای یادبود هوس در میدان شهر پراگ افتتاح شد.

منابع:

Spinka. Matthew&Bartos.Frantisek(Edited ۲۰۲۴).Jan

Hus.Encyclopedia Britannica

<https://www.britannica.com/biography/Jan-Hus>

Unknown writer(۲۰۲۰)

<https://fotoeins.com/۲۰۲۰/۰۷/۰۵/konstanz-janhus-finaldays>

Rios. Ana.۲۰۱۹.Das Konstanzer Konzil. SWR. Planet-Wissen

<https://www.planet->

[wissen.de/geschichte/mittelalter/leben_im_mittelalter/pwiedaskonstanzerkonzileinwelt ereignis۱۰۰.html](https://www.planet-wissen.de/geschichte/mittelalter/leben_im_mittelalter/pwiedaskonstanzerkonzileinwelt ereignis۱۰۰.html)

جروم پراگ (Jerome Prague)



متولد ۱۳۷۹ ؛ متوفی ۱۴۱۶

او فیلسوف و الهیدان اهل چک و یکی از پیروان اصلی یان هوس بود که به دلیل بدعت در شورای کنستانس سوزانده شد.

جروم در سال ۱۳۷۹ در پراگ، پادشاهی بوهیمیا (جمهوری چک کنونی) به دنیا آمد و در سال ۱۳۹۸ از دانشگاه پراگ فارغ التحصیل شد و مدتی به انگلستان رفت و پس از بازگشت از انگلستان، نوشته‌های ویکلیف را با خود آورد.

ملکه انگلستان که به آموزه‌های ویکلیف گرویده بود، یک شاهزاده خانم بوهیمیایی بود و از طریق تأثیر او، آثار اصلاحگر نیز به طور گسترده در کشور مادری‌اش منتشر شد. برای اولین بار با آموزه‌های اصلاح طلبانه جان ویکلیف آشنا شد. او فیلسوف، الهیدان، و استاد دانشگاهی بود که زندگی خود را وقف ریشه‌کن کردن آموزه‌ها و عقاید فاسدانه کلیسا کرد.

او مدام در زندان بود و در نهایت ایده‌های رادیکالش باعث مرگ او به عنوان یک بدعت‌گذار کلیسا شد. او خواستار سلب مالکیت زمینهای کلیسا بود و در ارتباط با شراب شام خداوند او معتقد بود که این حق بایست به عامه مردم نیز اعطا شود به همان گونه که در کلیسای اولیه به این شکل بود همچنین او خواستار اجازه موعظه بیش تر بود.

او بخشی از آثار ویکلیف را به زبان چک ترجمه کرد. در سال ۱۴۱۰ او در مورد عقاید فلسفی، نه الهیاتی ویکلیف سخنرانی کرد. یک پاپ عقاید ویکلیف را تکفیر کرد و جروم به دفاع از آنها متهم شد.

او در وین زندانی شد اما فرار کرد و در پراگ با یان هوس که از او دفاع می کرد، دوست شد. او در یک کارزار عمومی به هاوس پیوست که حسب آن ایمانداران ملزم به اطاعت از دستورات پاپ که در تضاد با قوانین مسیح است، نیستند. سپس کار او در شهر با سوزاندن فرمان مدعی مقام پاپی جان بیست و سوم مبنی بر مجوز فروش آمرزش نامه ها به اوج خود رسید. همچنین جروم خواستار اجرای مراسم کلیسا و عشاء ربانی به زبان چک بود. در سال ۱۴۱۳ جروم به لهستان و لیتوانی سفر کرد اما مجبور شد بخشی از نوشته‌های خود را در مورد ویکلیف پس بگیرد.

در سال ۱۴۱۴، زمانی که یان هوس با قول در امان بودن از جانب امپراتور زیگیسموند به کنستانس رفت، جروم به او قول داد که در صورت نیاز کمکش کند.

در آوریل ۱۴۱۵، برخلاف توصیه پیروانش، جروم در تلاشی ناموفق برای دفاع از تعالیم هاوس که زندانی بود، مخفیانه به شورای کنستانس رفت. هنگامی که او کنستانس را ترک می کرد، دستگیر و زندانی شد. او که بیش از یک سال در زندان و بیمار بود، پس از بازجوییهای مکرر توسط دادگاه دکتیرنش محکوم شد.

جروم بسیار ضعیف شده بود و در این جا خودش را از ویکلیف - که شورا نوشته‌هایش را سوزانده و استخوانهایش را بیرون کشیده و پراکنده بود - و همچنین از یان هوس که زنده زنده در آتش سوخته بود جدا کرد. با این حال جروم آزاد نشد. بیماری، سختیهای زندان و شکنجه و نگرانی او را ضعیف کرده بود؛ او از دوستانش دور افتاده بود و از مرگ هاوس ناامید شده بود و صلابت خود را از دست داده بود و راضی به تسلیم شدن به شورا شد.

او متعهد شد که به ایمان کاتولیک پایبند باشد و اقدام شورا در محکومیت آموزه‌های ویکلیف و هوس را پذیرفت، او که در آخرین حضور خود در شورا (۲۶ مه ۱۴۱۶) به ابهام‌گویی و عدم صداقت متهم شد، تمام انکارهای قبلی خود از دیدگاه‌های اصلاح‌گرایانه را پس گرفت و اعلام کرد که اعتراف او به کلیسای کاتولیک رومی ناشی از ترس و ضعف بوده است.

او حق دادخواهی خود را با قدری دشواری به دست آورد، اما به عنوان یک بدعتگذار مجدداً محکوم شد و برای اجرای حکم تحویل داده شد تا زنده زنده سوزانده شود. او در حال آواز خواندن درگذشت و آخرین کلمات او این بود: "این روح سوزان را به تو تقدیم می‌کنم، مسیح."

جروم، مانند هوس و ویکلیف، به سادگی مردم را تشویق می‌کرد که بدانند کتاب مقدس در واقع چه می‌گوید و کورکورانه از کسانی که ادعا می‌کردند بیش‌ترین اختیار را بر مسیحیت دارند، پیروی نکنند. کار جروم، هاوس، و ویکلیف راه را بعداً برای زبانهای دیگر هموار کرد تا همه به کلام خدا دسترسی داشته باشند.

منابع:

unkown writer. ("nd"). Musee protestant

<https://museeprotestant.org/en/notice/jerome-de-prague-vers-1379-1417/>

Britannica Encyclopedia. Article History. Last Updated (۲۰۲۴)

<https://www.britannica.com/biography/Jerome-of-Prague>

The Great Controversy, ch. ۶ Huss and Jerome, E.G.W.

<https://www.papacywatch.com/protestant-reformers/bio/e/۲۵۶۲۰/t/jerome-of-prague>

Excerpt from Foxe: Voices of the Martyrs (August ۲۳, ۲۰۲۱)

<https://www.persecution.com/stories/stories-of-christian-martyrs-jerome-of-prague/>

جیرولامو ساونارولا (به ایتالیایی Girolamo Savonarola)



متوّل ۲۱ سپتامبر ۱۴۵۲، در گذشت ۲۳ مه ۱۴۹۸.

کشیش ایتالیایی و رهبر فلورانس در سال‌های ۱۴۹۴ تا ۱۴۹۸ بود. وی یکی از مخالفین سرسخت رنسانس در تاریخ است. وی در آغاز یک واعظ ساده بود و برای وعظ و خطابه به دهات و شهرها سفر می‌کرد و مردم را به راه خدا دعوت می‌نمود. ریاضت می‌کشید. روزه می‌گرفت. و در سفرهای مداومش روی زمین یا در انبارهای علوفه می‌خوابید. در سخنرانیهای پر شورش مردم را از عذابی که در انتظارشان بود می‌ترساند و آنها را از زندگی گناه‌آلودی که در پیش گرفته بودند برحذر می‌داشت.

در سال ۱۴۹۴ حکومت خاندان مدیچی در فلورانس برانداخته شد و ساونارولا توانست با استفاده از احساسات مذهبی مردم و ایجاد احساس گناه در آنها حکومت را در دست بگیرد و حاکم فلورانس گشت. بعد از به حکومت رسیدن تنها کاری که می‌کرد ایراد وعظ و خطابه و ترساندن مردم از جهنّم و شیطانهای آن با شاخهای سرخ و دیگهای جوشان

بود. وی برگزاری تمام مجالس جشن، کارناوالها و رقصها را ممنوع اعلام کرد و تمام کافه‌ها و قمارخانه‌ها را به نمازخانه و کلیسا و مراکز آموزش علوم دینی تبدیل نمود.

در ۱۴۹۷ وی پیروانش را به جستجوی خانه به خانه منازل مردم در جستجوی آینه‌ها، نقاشیها، کتابها، لوازم آرایش، مجسمه‌ها، کلاه‌های زنانه، وسایل موسیقی و شطرنجها فرستاد. تمام این وسایل در آتش بزرگی در میدان شهر سوزانده شدند. وی این آتش بزرگ را "آتش بزرگ غرور" نام نهاده بود. گفته می‌شود که بسیاری از نقاشیهای مهم رنسانس در این آتش از بین رفتند.

در اثر اختلافاتی که با پاپ الکساندر ششم به وجود آمد، در سال ۱۴۹۷ حکم خلع لباس وی صادر شد و سرانجام الکساندر حکم ارتداد وی را در ۱۴۹۸ صادر کرد. در ۲۳ می ۱۴۹۸ پس از شکنجه‌های فراوان، جیرولامو ساونارولا و دو نفر از نزدیک‌ترین یارانش در دادگاهی مذهبی محکوم به مرگ شدند. پس از اعدام با طناب، برای تبدیل نشدن محل گورشان به زیارتگاه توسط طرفدارانشان، اجسادشان در همان محل "آتش بزرگ غرور" سوزانده شد. مریدان ساونارولا می‌گویند گناه وی این بود که با خاندان ستمگر مدیچی درافتاد و به افشای فساد در دستگاه روحانیت کلیسا می‌پرداخت و آن را مغایر با آیین مسیح می‌دید. اما روحانیون مرتجع که از تأثیر سخنان انتقادی وی در بین مردم به وحشت افتاده بودند، به او اتهام زدند که ادعای پیامبری می‌کند و تکفیرش کردند ...

فلورانس صحنه ناآرامیها و مبارزات سیاسی شده بود. ورود سربازان فرانسوی به‌خاک ایتالیا از یک طرف و "حکومت مذهبی" جیرولامو ساونارولا، و بعد دستگیری، شکنجه و سوزاندن او، هنر و هنرمندان را تحت تأثیر قرار داد و در افکار میکل آنژ و دیگر افلاطونیان تأثیر عمیق برجای نهاد ... ساونارولا هواداران بسیار داشت و پس از سوزاندنش نیز در خاطره‌ها باقی مانده است.

هنرمندانی چون "ساندرو بوتیچلی Sandro Botticelli در آثار خودشان از جمله تابلوی "انتقام الهی از برای قتل ساونارولا" از او یاد کرده‌اند.

مارتین لوتر (به آلمانی Martin Luther)



مارتین لوتر در ۱۰ نوامبر ۱۴۸۳ در ایزلبن در امپراتوری مقدس روم - در جایی که امروز آلمان شرقی است - از دهقانان متولد شد. بلافاصله پس از تولد لوتر، خانواده او از ایزلبن به منسفلد نقل مکان کردند. پدرش یک معدنچی نسبتاً موفق و منسفلد یک شهر معدنی بزرگتر بود. پدر لوتر می‌دانست که کار معدن شغلی دوره‌ای است، و او می‌خواست امنیت بیش‌تری برای آیندهٔ پسرش داشته باشد. هانس لوتر تصمیم گرفت که هر کاری لازم است انجام دهد تا ببیند مارتین می‌تواند وکیل شود. در سال ۱۵۰۵، به نظر می‌رسید که نقشه‌های پدر لوتر سرانجام در شرف تحقق است. پسرش در آستانه وکالت بود. اما نقشه‌ها با طوفان رعد و برق و نذر خنثی شد.

در ژوئیه سال ۱۵۰۵، مارتین در یک رعد و برق وحشتناک گرفتار شد. از ترس این که بمیرد، نذر کرد: "من را نجات بده، سنت آنا، و من راهب خواهم شد." آنا نام مادر مریم باکره و در تفکر آن زمان حامی قدیس معدنچیان بود. در ۱۷ ژوئیه لوتر وارد صومعه آگوستینیان در ارفورت شد.

تصمیم برای ورود به صومعه تصمیم سختی بود. مارتین می‌دانست که پدر و مادرش را به شدت ناامید خواهد کرد اما او می‌دانست که باید به وعده‌ای که به خدا داده بود، عمل کند. او نسبت به نجات خود احساس متزلزل و نامطمئنی داشت. و با این که خود را وقف زندگی راهبانه کرد اما باز این نیز کمکی به او نکرد. پس مربی‌اش او را راهنمایی کرد که برای به دست آوردن این اطمینان تنها به مسیح بیندیشد با این وجود این نگرانی همچنان با او بود.

در سال ۱۵۱۳، او اولین سخنرانی خود را در مورد مزامیر آغاز کرد. در این سخنرانیها، نقد لوثر از جهان الهیاتی پیرامونش شکل می‌گیرد. بعدها، در سخنرانی مربوط به رساله پولس به رومیان این نقد بیش‌تر به چشم می‌خورد. در خلال این سخنرانیها بود که لوثر سرانجام به آن اطمینانی که سالها بدنبالش بود دست پیدا کرد؛ کشفی که زندگی لوثر و در نهایت مسیر تاریخ کلیسا و تاریخ اروپا را تغییر داد. پولس در رومیان درباره عدالت خدا می‌نویسد. لوثر همیشه این اصطلاح را به این معنی می‌دانست که خدا یک قاضی عادل است که عدالت انسانی را می‌طلبد. اما اکنون، لوثر عدالت را به عنوان هدیه فیض خدا می‌دانست. او آموزه عادل شمرده شدن را تنها با فیض یافت. شادی این کشف او را به آتش کشید.

در سال ۱۵۱۷، او برگه‌ای ۹۵ ماده‌ای را برای بحث بر سر در کلیسای دانشگاه کوبید. این نود و پنج ماده انتقادی ویرانگر از فروش آمرزش نامه‌ها توسط کلیسا را بیان می‌کند و اصل نجات را تنها از طریق فیض نشان می‌دهد. لوثر همچنین نسخه‌ای از این تزه را برای اسقف اعظم آلبرشت ماینس فرستاد و از او خواست که به فروش آمرزش نامه ها پایان دهد. در روم، کاردینال‌ها تزه‌ای لوثر را حمله‌ای به قدرت پاپ می‌دانستند.

در سال ۱۵۱۸ در جلسه‌ای در هایدلبرگ، لوثر مواضع خود را با دقت بیش‌تری بیان کرد. پس از نشست هایدلبرگ در اکتبر ۱۵۱۸، کاردینال توماس کایتان نماینده پاپ، به لوثر گفت که از مواضع خود صرف نظر کند. لوثر اظهار داشت که نمی‌تواند حرف خود را پس بگیرد، مگر این که اشتباهاتش با توسل به "کتاب مقدس و عقل سلیم" به او نشان

داده شود. هر چه زمان می‌گذشت لوتر بیش‌تر به اختلاف نظر خود با کلیسای سنتی پی برد ولی هیچگاه به جدائی از کلیسا نیندیشید.

در سال ۱۵۱۷ (احتمالاً در ماه اکتبر)، طبق رسوم دانشگاهی آن‌دوره، به منظور ایجاد بحث، اعلامیه‌ای مبنی بر ۹۵ تز در زمینه کاربرد دریافت مالیات از طرف کلیسا و نقش پاپ، صادر کرد. این اعلامیه که در افکار عمومی با اقبال و طرفداری از لوتر همراه بود، آغاز جنبش رفورماسیون محسوب می‌شود. کلیسای رم، لوتر را کافر اعلام کرد و خواهان تحویل وی به رم و مجازاتش شد.

فریدریک سوم، حاکم ساکسونی با سیاست بی‌طرفانه‌ای موفق شد که محاکمه و بازجوئی لوتر را از رم به آگسبورگ منتقل کند و لوتر توسط نماینده پاپ، اسقف توماس کایتان بازجویی شد. لوتر از پس گرفتن نظرات خود سر باز زد و بازجویی بدون نتیجه ماند. حکمران نیز از تحویل لوتر به کلیسای رم خودداری نمود.

در مباحثه عقیدتی که در لایپزیک بین لوتر و استاد الهیات و مفسر انجیل یوهان ایک (Johann Eck) صورت گرفت او معصومیت پاپ را زیر سؤال برد. در حالی که ایک، یک دین‌پژوه و مناظره‌گر کاتولیک، برای دفاع از اعتقادات کلیسای کاتولیک بود لوتر به دنبال اصلاح کلیسا بود. ایک تلاش کرد که با استناد به نظرات لوتر، به ویژه در مورد مسئله برتری پاپ، او را با یان هاوس، پرورش یافته اهل بوهم که در دوره قرون وسطی برای برخورد با فساد در کلیسا مبارزه می‌کرد، مقایسه کند. این مقایسه برای مخاطبان لایپزیک که دانشگاه آن‌جا توسط پناهندگانی از دانشگاه پراگ که تحت تأثیر هاوس بود، تأسیس شده بود، شوکه کننده بود.

لوتر ابتدا این اتهام را رد کرد، اما با اظهارت بعدی خود به نوعی اعتراف کرد که شوراهاى عمومی، مانند شورای کنستانس، ممکن است در اشتباه باشند و این امر می‌تواند به عنوان زمینه‌ای برای اعتراضات و اصلاحات دینی باشد. این اعتراف لوتر، موجب نقص در اعتقادات و نقد لوتر شد و ایک در آن‌جا اذعان کرد که موفق شده است که باورهای واقعی لوتر را فاش کند.

پاسخ شورای کلیسایی به گردنکشی لوتر، مصوبهٔ پاپ و حکم تبعید وی بود که او به جای رعایت مهلت شصت روزه، به نجیب‌زادگان مسیحی آلمان نامه ارسال کرد و مصوبهٔ پاپ را در برابر دروازه شهر ویتنبرگ همراه با رسالات احکام شرعی به آتش کشید. با این عمل، جدائی لوتر از کلیسای رومی مسجل گردید.

هم زمان با تاجگذاری کارل پنجم در شهر آخن به تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۵۲۰، به لوتر اجازه داده شد که به منظور رعایت سلسله مراتب سلطنتی و دریافت مصونیت سیاسی، در مجلس حکومتی شهر ورمز برای پاسخگویی به جرایمش، حاضر شود. در دو جلسهٔ متوالی، مارتین لوتر از مواضع خود به ویژه در ارتباط با "رسالات اصلاحاتی"، نامهٔ سرگشاده به "نجیب‌زادگان مسیحی ملت آلمان" و تشبیه مسئولان کلیسای رم به زندانبانان و نظری آزادی یک انسان مسیحی"، دفاع نمود و هر گونه عقب نشینی از جایگاه عقیدتی خود را منتفی اعلام کرد.

فریدریک سوم برای خنثی کردن توطئه‌های احتمالی علیه لوتر، مخفیانه در راه بازگشت از ورمز، دستور ربودن وی را صادر کرد. لوتر، به مدت ده ماه در واتبورگ با نام مستعار زندگی می‌کرد. در این فرصت، مارتین لوتر ترجمهٔ "عهد جدید" را آغاز نمود و این کار را در مدت کوتاه یازده ماه به پایان رساند (از ماه مه ۱۵۲۱ تا مارس ۱۵۲۲) در سال ۱۵۲۵ همزمان با انقلاب دهقانی در آلمان، جنبش اومانيسم مسیحیان و نظرات آزادی خواهی در عمل اراسموس فن روتردام، همچنین جنبش تجدّد خواهی که همگی از پشتیبانان لوتر بودند، مورد انتقاد وی قرار گرفتند و بدین ترتیب لوتر خط تمایزی بین خود و دیگران ترسیم نمود.

در تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۵۲۵، لوتر با کاترینا ون بورا ازدواج و طی زندگی مشترک خود دارای سه پسر و سه دختر شدند

سالهای اوّل اصلاحات صرف استحکام پایه‌های داخلی جنبش شد که در این راه لوتر از کمکهای فلیپ ملانشتون بهره‌مند گردید. در این مقوله می‌توان از تغییر مراسم شکرگزاری، برقراری روابط اداری و بازرسی سایر مناطق تحت پوشش نام برد. در همین

فاصله مارتین لوتر ترجمه کتاب مقدس و ساختن بسیاری از اشعار مذهبی را به پایان رساند. مارتین لوتر در اثر بیماری قلبی که از مدت‌ها پیش آزارش می‌داد در همان شهر درگذشت. جسد وی به ویتنبرگ منتقل و در تاریخ ۲۲ ژوئیه ۱۵۴۶ در کلیسای بزرگ شهر به خاک سپرده شد.

مارتین لوتر معتقد بود "هیچ بنده‌ای از دیگران به خدا نزدیک‌تر نیست و احدی حق ندارد خود را نماینده خداوند بر روی زمین بداند."

لوتر از هفت اصل عبادتی در کلیسای کاتولیک فقط دو اصل آن یعنی غسل تعمید و عشاء ربّانی را قبول داشت. وی معتقد بود که تنها آن دو در کتاب مقدس تأیید شده است. در آیین عشاء ربّانی تبدیل عنصر نان و شراب به جسم و خون مسیح، را تقریباً پذیرفت و در همین موضوع با زوینگلی، دیگر بنیادگرای سوئیسی مناقشه سختی داشت که حضور مسیح را نمادین می‌دانست. لوتر بر حضور واقعی بدن و خون مسیح در نان و شراب تقدیس شده اصرار داشت، که آن را اتحاد مقدس نامید، در حالی که مخالفان او معتقد بودند که خدا فقط از نظر روحانی یا نمادین حضور دارد. زوینگلی توانایی عیسی را برای حضور در بیش از یک مکان در یک زمان انکار کرد. لوتر بر وجود همه جانبه طبیعت انسانی عیسی تأکید کرد. بر اساس رونوشت‌ها، بحث گاهی اوقات به ضدیت تبدیل می‌شد. زوینگلی با استناد به سخنان عیسی "اما از جسد هیچ فایده‌ای نیست" (یوحنا ۶: ۶۳) به لوتر گفت: "این قسمت گردن شما را می‌شکند". لوتر پاسخ داد: "خیلی مغرور نباش، گردن آلمانی‌ها به این راحتی نمی‌شکنند. اینجا هسه است، نه سوئیس".

لوتر همچنین به کشیش بودن همهٔ ایمانداران اعتقاد داشت. وی که هم عصر با نیکلاس کوپرنیک ستاره‌شناس لهستانی بود پس از با خبر شدن از نظریهٔ خورشید مرکزی وی با آن شدیداً مخالفت کرد.

لوتر ابتکار ایجاد آوازه‌های کلیسای پرتستان را به دست گرفت. وی توجه خود را به مزامیر داوود و سرودهای قرون وسطی معطوف کرد و با ترجمه و تغییراتی در نظمشان به آنها سر و سامان داد. ارج نهادن لوتر به هنر موسیقی در کلیسای پرتستان و اثبات

اهمیت آن از نظر شرعی (برخلاف نظریه زوینگلی و کالوین)، نقطه عطفی در موسیقی کلیسایی محسوب می‌گردد که تا به امروز جایگاه خود را حفظ نموده است.

اختلاف اساسی پروتستان‌ها با کاتولیک‌ها را در سه موضوع مهم می‌توان خلاصه کرد:

۱. تعریف ایمان
۲. خصایص باطنی، عقیده دینی
۳. آیین و رسوم ظاهری مذهب

(۱) کلیسای کاتولیک، خود را یگانه حافظ و قاضی حقیقتی که در کتاب مقدس مسطور است و توسط سنت حفظ شده و شورای عالی پاپ‌ها آن را تأیید کرده، می‌داند. برعکس، پروتستان‌ها مقیاس ایمان را کتاب مقدس می‌دانند ولی عقل فردی را مفسر آن می‌شمارند و می‌گویند در اموری که مربوط به اوامر خدای تعالی و موجب نجات است هر کس مسئول خویشتن است.

(۲) در اعتقادات مذهبی بزرگ‌ترین اختلاف کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها مسئله گناه است. کاتولیک‌ها معتقدند که نجات به وسیله قربانیها و فیه‌ها شامل حال همه کس خواهد شد و هیچ کسی محروم نخواهد شد ولی پروتستان‌ها و به خصوص کالونیست‌ها مسئله گناهان آدم را اصلی و مقدر می‌دانند و می‌گویند عقیده به عفو و لطف الهی موجب آن می‌شود که آدمی از عذاب دوزخ فرار کند. دیگر این که تعداد مراسم آنها محدود به غسل تعمید و عشاء ربّانی شده است

(۳) از نظر رسوم دینی مراجع مذهبی (کشیشان پروتستان) هستند و کلیساهای پرتستان در ممالک مختلف، مستقل از یک دیگرند.

جنگ دهقانان آلمانی در سال ۱۵۲۴ به دلایل اقتصادی و مذهبی در بخشهای وسیعی از تورینگن، زاکسن و جنوب آلمان، به ویژه فرانکونیا آغاز شد. در این راستا،

کشاورزان ابتدا مطالباتی را با ماده دوازده گانه ممینگن مطرح کردند که فرمول اولیه حقوق بشر در نظر گرفته می‌شود. با این ۱۲ ماده، شورشیان اهداف یکسانی را برای خود تعیین کردند که از اعاده حقوق مرسوم آنها تا حقوق اساسی دموکراتیک را در بر می‌گرفت. آنها از "قانون الهی" و اصل کتاب مقدس لوتر (Sola Scriptura) استفاده کردند. آنها نیز مانند او موافقت کردند که به محض این که اشتباهشان از کتاب مقدس ثابت شود، خواسته های خود را کنار بگذارند.

اشراف علاقه‌ای به تغییر شرایط زندگی کشاورزان نداشتند زیرا با این کار به ناچار امتیازات و مزایای خود را محدود می‌کردند. روحانیون نیز به همان اندازه با هر تغییری مخالف بودند: کاتولیک‌ها سیستم فئودالی را داشتند و به سختی صومعه‌ای بدون روستاهای مرتبط وجود داشت. کلیسا درآمد خود را عمدتاً از کمکهای مالی، عشریه به دست می‌آورد.

لوتر خودش را از این دوازده اصل کنار کشید چون در دید او آنها به اشتباه آن را بر بنای کتاب مقدس گذاشته بودند. او در سفرش به ایزلبن در می ۱۵۲۵ دربارهٔ اشتیاق مسیحی به رنج کشیدن سخن گفت و باعث خشم حضار شد. در این جا دیگر کشاورزان تحت تأثیر آموزهٔ توماس مونتر از برابری انسانها قرار گرفته بودند. لوتر جزوه‌ای به نام "در برابر انبوهی از دهقانان قاتل و دزد" نوشت و در آن تمامی شاهزادگان صرف نظر از فرقهٔ شان فرا خواند تا با تمامی قدرت دهقانان را بکوبند. مونتر نیز سر دستهٔ شیطان خوانده شد. کشاورزان تورینگن در نبرد فرانکهاوزن به طرز فجیعی شکست خوردند و کشته شدند. فون منسفلد مونتر چند روز بعد دستگیر و سر بریده شد. لوتر بعدها دوست داشت در موعظه‌ها از مونتر به عنوان دشمن اصلی الهیات خود یاد کند: "من مونتر را کشتم، مرگ او بر گردن من است. اما من این کار را انجام دادم زیرا او می‌خواست مسیح من را بکشد."

یکی از دلایلی که لوتر اصرار کرد که مقامات سکولار شورش دهقانان را سرکوب کنند به دلیل تعلیم پولس بود که در مورد آموزهٔ حق پادشاه در رومیان ۱۳ : ۱ - ۷ است.

لوتر در نوشته‌های اولیهٔ خود از تساهل در برابر انحراف مواضع مذهبی حمایت می‌کرد. او در سال ۱۵۲۴ نوشت که با بدعت‌گذاران باید با نوشتن برخورد کرد نه با آتش.

او با این جنبش مخالف بود اما همچنین از آزار و اذیتی که علیه جنبش آنابپتیست آغاز شده بود انتقاد کرد. او می‌نویسد که: "درست نیست و واقعاً متأسف است که چنین افراد بدبختی به این شکل فلاکت‌بار به قتل می‌رسند، سوزانده می‌شوند و به طرز وحشتناکی کشته می‌شوند ... باید اجازه داد هر کس هر چه می‌خواهد باور کند. اگر ایمان نادرست داشته باشد، مجازات کافی در آتش جاودان خواهد داشت."

اما از سال ۱۵۳۰ به بعد، لوتر دیگر نمی‌خواست مجازات اعدام را برای آنابپتیست ها رد کند. این تغییر ممکن است به دلیل تأثیر ملانشتون و فرمان آنابپتیست باشد. در سال ۱۵۳۱، لوتر و ملانشتون سرانجام گزارشی را امضا کردند که صریحاً از مجازات اعدام برای آنابپتیست‌ها حمایت می‌کرد. لوتر اکنون آنابپتیست‌ها را عمدتاً به شکل شورشی و کافر می‌دید. برای لوتر، جلسات آنابپتیست‌ها، که در نتیجه آزار و اذیت فزاینده مخفیانه برگزار می‌شد، "نشانه مطمئنی از شیطان" بود.

مارتین لوتر نوشته‌های زیادی در مورد یهودیان دارد و بعضی کتابهای او مستقیماً در مورد آنان است. مارتین لوتر در آغاز کار خود ظاهراً با مقاومت یهودیان در برابر کلیسای کاتولیک موافق بود. در سال ۱۵۲۳، لوتر کاتولیک‌ها را متهم کرد که نسبت به یهودیان بی‌انصافی می‌کنند و با آنها "همچون سگ‌ها" رفتار می‌کنند، بنابراین تغییر کیش برای یهودیان دشوار می‌شود. او نوشت: "من درخواست می‌کنم و توصیه می‌کنم که با آنها (یهودیان) با ملایمت برخورد کنید. اگر واقعاً می‌خواهیم به آنها کمک کنیم، باید در برخورد با آنها نه با شریعت پایی، بلکه بر اساس قانون محبت مسیحی هدایت شویم. ما باید آنها را صمیمانه بپذیریم، و به آنها اجازه دهیم که با ما تجارت و کار کنند، تعلیم مسیحی ما را بشنوند، و شاهد زندگی مسیحی ما باشند. اگر برخی از آنها باید گردنکش بودنشان را ثابت کنند، چه می‌شود؟ بالاخره ما خودمان هم مسیحی خوبی نیستیم."

با این حال، او انتظار داشت که یهودیان به مسیحیت خالص او روی آورند. وقتی آنها این کار را نکردند، به خشونت علیه آنها روی آورد. لوتر در طول زندگی حرفه‌ای خود از زبانهای خشونت آمیز و مبتذل استفاده می‌کرد. در حالی که ما انتظار نداریم شخصیت‌های

مذهبی از این نوع زبان در دنیای مدرن استفاده کنند که البته در اوایل قرن شانزدهم غیر معمول نبود. در زیر گزیده‌های کوچکی از کار لوثر با عنوان "یهودیان و دروغهایشان" آورده شده است:

"تصمیم خود را گرفته بودم که دیگر در مورد یهودیان و حتی علیه آنها چیزی ننویسم. اما از آن جایی که فهمیدم این بدبختان و ملعونان نه فقط خودشان بلکه همچنان در پی فریب ما مسیحیان هستند، این کتاب کوچک را منتشر کرده‌ام، تا بتوانم جزء آنانی باشم که به فعالیت‌های سمّی یهودیان مخالفت کرده و مسیحیان را به احتیاط در برابر آنها هشدار دهم. من باور نمی‌کردم که یک مسیحی توسط یهودیان فریب بخورد تا تبعید و بدبختی آنها را به گردن بگیرد. اما شیطان خدای جهان است و هر جا که کلام خدا غایب باشد، نه تنها با ضعیفان، بلکه با قویها نیز کار آسان است. آمین که خدا به ما کمک کند. آمین."

"در متی ۳: ۷ او آنها را فرزندان ابراهیم نخواند، بلکه آنها را فرزندان افعی نامید اوه، این برای خون نجیب و نژاد اسرائیل بسیار توهین آمیز بود، و آنها گفتند که "او دیو دارد" (متی ۱۱: ۱۸). خداوند ما نیز آنها را "افعی زادگان" می‌نامد. علاوه بر این، در یوحنا ۸: ۳۹ - ۴۴ او می‌گوید: اگر اولاد ابراهیم بودید، اعمال ابراهیم را به جا می‌آوردید ... لیکن شما از پدرتان شیطان هستید. شنیدن این موضوع برای آنها غیر قابل تحمل بود که می‌شنوند نه فرزند ابراهیم، بلکه فرزندان شیطان هستند و امروز نیز آنها تحمل شنیدن این حرف را ندارند."

"این را بیاموز مسیحی عزیز، چه می‌شود اگر به یهودیان نابینا اجازه بدهی که تو را گمراه کنند؛ آنگاه این ضرب‌المثل واقعاً صدق می‌کند که: "آیا می‌تواند کور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در حفره‌ای نمی‌افتند؟ (لوقا ۶: ۳۹) شما نمی‌توانید از آنها چیزی بیاموزید، جز این که چگونه احکام الهی را نادرست درک کنید."

"من آرزو می‌کنم و می‌خواهم که حاکمان ما که رعایای یهودی دارند، همان طور که در بالا پیشنهاد شده، لطف تند و تیز خود را نسبت به این مردم بدبخت نشان دهند تا

ببینند که آیا ممکن است که باز هم این کمکی نکند (هر چند مشکوک باشد). آنها باید مانند یک پزشک خوب عمل کنند که وقتی قانقاریا شروع می‌شود، بدون رحم اقدام به بریدن، اره کردن و سوزاندن گوشت، رگ، استخوان و مغز می‌کند. در این مورد نیز چنین رویه‌ای باید رعایت شود. کنیسه‌های آنها را بسوزانید، همه آن چه را که قبلاً برشمردم منع کنید، آنها را مجبور به کار کنید و با آنها سخت و تند رفتار کنید، همان طور که موسی در بیابان این گونه عمل کرد و سه هزار نفر را کشت تا مبادا همه مردم هلاک شوند. آنها قطعاً نمی‌دانند چه می‌کنند؛ علاوه بر این، همچون اشخاصی تسخیر شده، نمی‌خواهند این را بدانند، بشنوند یا یاد بگیرند. پس در این جا مهربانی و تأیید رفتار آنها اشتباه است. اگر این کار فایده‌ای نکرد، آنگاه باید آنها را مانند سگهای دیوانه بیرون بکشیم تا شریک کفر شنیع و سایر زشتیهایشان نباشیم و مستحق غضب خدا نشویم و با آنها ملعون نگردیم. من وظیفه‌ام را انجام داده‌ام. حالا بگذار همه نگاه کنند. من تبرئه شدم."

از سال ۱۹۸۰ کلیساهای لوتران بسیاری از کتابهای مارتین لوتر را حذف کرده و از نوشته‌های او، به خصوص در مورد یهودیان، استفاده نمی‌کنند.

منابع:

Whitford. David M. ("nd"). Martin Luther. Internet Encyclopedia of Philosophy

<https://iep.utm.edu/luther>

Hillerbrand. Hans j. (۲۰۲۴). Marthin Luther. History & society

<https://www.britannica.com/biography/Martin-Luther/The-indulgences-controversy>

Quoted on Wikipedia. "Martin Luther." web

<https://de.wikipedia.org/wiki/MartinLuther>

Gritsch. Eric W. ("nd"). Was Luther anti-Semitic. Christian History Institute

<https://christianhistoryinstitute.org/magazine/article/was-luther-anti-semitic>

Internet Medieval Sourcebook. Luther's Works, Volume ۴۷: The Christian in Society IV, (Philadelphia: Fortress Press, ۱۹۷۱), pp. ۲۶۸--۲۹۳

هولدریش تُسوینگلی یا اولریش زوینگلی (آلمانی: Huldrych Zwingli)



متولد ۱ ژانویه ۱۴۸۴، وایلد‌هاوس، سنت گالن، سوئیس؛ درگذشت ۱۱ اکتبر ۱۵۳۱، در نزدیکی کاپل)

مهمترین اصلاح طلب پروتستان و پایه‌گذار کلیسای اصلاح شده سوئیس است. او نیز مانند مارتین لوتر، کتاب مقدس را به عنوان عالی‌ترین مرجع پذیرفت.

او به الهیات مشغول شد و شروع به مطالعه یونانی و حتی عبری کرد و به طور گسترده درباره پدران کلیسا مطالعه کرد و برای مکاتباتش با اراسموس ارزش قائل بود. البته او به سرعت مستقیم به مواضع سنتی حمله نکرد و به توضیح عبارات منظم انجیل بسنده کرد و در ابتدا تنها به انتقاد از سوء استفاده‌های کلیسا می‌پرداخت.

بحران کوچکی در مورد اعطای عفو در سال ۱۵۱۸ پیش آمد، اما زوینگلی با زیرکی نسبت به سوء استفاده از این مسئله صحبت کرد و این کار موجب جلب اعتبار

کلیسا شد. در نهایت، او افتخار بهرهمندی عنوانی از سوی پاپ را برای این عمل خود گرفت و حتی درآمدی هم به عنوان کشیش دریافت کرد.

در سال ۱۵۱۸، با وجود مخالفت‌های زیاد، او به عنوان کشیش مردم در گروس مونستر زوربخ شد. این پست برای او درآمد و نفوذ کمی در بر داشت، اما زمینه‌ی زیادی برای موعظه داشت. او سعی کرد مباحثات دینی را با تفسیری نوآورانه از عهد جدید زنده کند و آن را با بحث‌ها و مسائل روز زندگی ارتباط بدهد.

وقتی طاعون سال ۱۵۱۹ فراگیر شد، زوینگلی به عنوان یک رهبر دینی، پایبند به خدمت و وظیفه‌اش بود و در این زمان تجربه بیماری شخصی و همچنین مرگ برادرش، باعث عمیق شدن عناصر معنوی و الهیاتی در تفکر و تدریس او شد.

در سال ۱۵۲۰، زوینگلی توانست از شورای حاکم شهر مجوز برای تبلیغ "کتاب مقدس آسمانی راستین" را بگیرد. این تبلیغات منجر به برپایی اعتراضات علیه روزه و تجرد شد که ابتدای اصلاحات سوئیس در سال ۱۵۲۲ بود. او با توجه به دیدگاهش درباره اولویت کتاب مقدس، مباحثات معروف خود را در مکتب اوتنباخ انجام داد.

او دارای عقاید انسان‌گرایانه بوده و هر چند شباهت‌های طریق او با لوتر و اراسموس را نمی‌توان نادیده گرفت، ولی روش منحصر او در الهیات، با لوتر و در امور انسان‌گرایانه با اراسموس، تفاوت‌های عمده‌ای داشت.

موافقت او با یک شام سوسیس عمومی در طول روزه‌داری در سال ۱۵۲۲ بسیار بحث برانگیز بود، زیرا گوشت (یا سوسیس گوشت) در دوره روزه ممنوع بود. در ۲۹ ژانویه ۱۵۲۳، شورای شهر زوربخ ۶۷ تن زوینگلی را تأیید کرد و راه را برای اصلاحات هموار کرد. به منظور جلوگیری از شیوع خشونت، زوینگلی خواستار لغو تدریجی آداب و رسوم قدیمی کلیسا و معرفی تدریجی نظم جدید الهیاتی شد.

سال ۱۵۲۳ زوینگلی در حال آماده شدن برای بحثی بود که با معاون کل کنستانس در تالار شهر زوریخ ترتیب داده شد؛ او ۶۷ مقاله چالشی خود را منتشر کرد. اختلافات اصلی او توسط اکثر کشیشان منطقه پذیرفته شد و در نتیجه، تجرد روحانیون زیر پا گذاشته شد، اصلاحات مذهبی آغاز شد و طرحی برای اصلاح گروس مونستر تهیه شد. بخش مهمی از این برنامه، بازسازی مدرسهٔ کلیسای جامع به عنوان یک دبیرستان و یک دانشکده برای تربیت کشیش‌های اصلاح طلب بود.

مسئلهٔ حذف تصاویر از کلیساها بحث دوم را در ماه اکتبر برانگیخت که در آن زوینگلی و صمیمی‌ترین دوست اصلاح طلبش "لئو جود" این را به عهده گرفتند.

اقدامات متوالی انجام شده در طول سالهای ۱۵۲۴ و ۱۵۲۵ شامل حذف تصاویر، سرکوب سازهای موسیقی، تفکیک مراکز مذهبی، جایگزینی مراسم عشاء ربّانی (Mass) با یک مراسم عشاء ربّانی ساده، اصلاح تعمید، معرفی نبوتها یا قرائت کتاب مقدس، سازماندهی مجدد خدمتها و تهیه نسخه بومی کتاب مقدس (Zürcher Bibel) که در ۱۵۲۹ ارایه شد.

زوینگلی نه تنها با موعظه و تأثیرش بر شورا، بلکه با نوشته‌های مختلفش مانند دربارهٔ تعلیم و تربیت، در باب غسل تعمید، دربارهٔ شام خداوند، و به ویژه تفسیر جامع دربارهٔ مذهب راست و دروغ (۱۵۲۵) جنبش را تقویت کرد. او در ۲ آوریل ۱۵۲۴ به طور علنی با آنا راینهارد ازدواج کرد.

کنفدراسیون سوئیس در زمان زوینگلی از ۱۳ کانتون تشکیل می‌شد و هر کدام برای خود حکومت و قوانین مستقل داشت. برخورد ایالت‌های مختلف با اصلاحات سیاسی و دینی نیز یکسان نبوده و جبهه‌گیری سیاسی و مذهبی بین کانتون‌ها تشدید یافته و بالاخره منجر به جنگ بزرگ زوریخ گردید. به تدریج با نیاز به اتحاد کانتون‌ها و رشد

ملی‌گرائی سوئیسی و نیز گسترش عقاید انسان‌گرایانه اراسموس و نیز اجحاف و تعدی کلیسای رسمی کاتولیک، زمینه افکار و عقاید اصلاح‌گرایانه زوینگلی رشد بیش‌تری می‌یابد.

از سال ۱۵۲۵ کار زوینگلی در داخل به دلیل اختلافات درونی سوئیس و در بیرون با لوتریان، سخت شد و گروهی افراطی به سرعت از برنامه زوینگلیان ناراضی شدند و خواستار لغو عشریه، قطع ارتباط دولتی، ایجاد کلیسای خالص یا جمعی از ایمانداران واقعی بودند (کسانی که تغییر کیش را مطابق با اعتقادات و احکام عهد جدید تجربه کرده‌اند)، و همچنین آنها خواستار پایان دادن به تعمید نوزادان بودند. در ژانویه و مارس ۱۵۲۵ مباحثاتی با رهبران گروه آنابپتیست انجام شد، اما بی‌نتیجه ماند.

اولین تعمید مجدد در فوریه انجام شد و تبلیغات گسترده‌ای آغاز شد. شورا که اقتدار خود را تحقیر شده می‌دید رهبران را زندانی کرد و سرانجام، پس از یک بحث بی‌فایده دیگر در نوامبر ۱۵۲۵، آنها را محکوم به اعدام کرد. پروتستانها فلیکس ماینز آنابپتیست را کشتند. مقامات رومی نیز مایکل ساتلر را کشتند. پادشاه فردیناند نیز غرق شدن را بهترین پادزهر برای آنابپتیست‌ها می‌دانست. ادوارد ششم و الیزابت اول انگلستان نیز این دسته را آزار می‌دادند.

برای رد این جنبش از نظر الهیاتی، زوینگلی اثر ویژه‌ای در مورد غسل تعمید در (۱۵۲۵) نوشت که تأکید اصلی او بر اهمیت تعمید آب به عنوان یک علامت برای عهد و پیمان بود. در طول سالهای بعد، او رساله‌های دیگری را به این موضوع اختصاص داد. او از غسل تعمید کودکان با توصیف آن به عنوان نشانه‌ای از عهد مسیحی با شاگردان و خدا همان گونه که خداوند با ابراهیم عهد بست، دفاع می‌کرد.

شورا شهروندان را مجبور به شرکت در مراسم کلیسا می‌کرد. مخالفان از شهر اخراج شدند، آنابپتیست‌ها اعدام شدند و شهرهای وفادار به کلیسای روم به جنگ تهدید

شدند. بنابراین، صلحی که ظاهراً با پنج شهر سوئیس در طی یک سوپ شیر مشترک منعقد شد، کوتاه مدت بود.

در زمان جنگ اول کاپل در ۱۵۲۹ مذاکرات طولانی در اردوگاه جنگی انجام شد. در همین حال، سربازان از هر دو طرف به طور مسالمت آمیز با هم برادری کردند. نماد این واقعه که به آن "Kappeler Milchsuppe" (سوپ شیر کاپل) گفته می‌شود، نمایندگان هر دو اردوگاه کنار هم نشستند و یک سوپ شیر و نان خوردند.

زوینگلی و لوتر این دو رهبر اصلاحات مسیحی موافقت کرده بودند که قربانی عشاء مسیح را رد کنند، به این مفهوم که در مراسم عشاء مسیح، نازل شدن دوباره مسیح به عنوان قربانی توسط کشیش یا راهبان، موجب یک بار دیگر قربانی شدن مسیح می‌شود و زوینگلی و لوتر، این نظریهٔ قربانی عشاء مسیح را قبول نداشتند زیرا معتقد بودند که مسیح فقط یک بار برای همیشه به عنوان قربانی برای گناهان انسانی فدا شده است و هر بار که عشاء مسیح انجام می‌شود، این عمل قربانی تکرار نمی‌شود. بنابراین، زوینگلی و لوتر این نظریه را رد کردند و باور داشتند که عشاء مسیح یک یادآوری و نمادی از فداکاری مسیح است و نه یک فعل قربانی.

اما این دو باز در خود مفهوم عشاء ربّانی مسیح دچار تفاوت نظر بودند. لوتر باور داشت که با توجه به عبارت "این بدن من است" منظور حضور واقعی بدن و خون مسیح در نان و شراب است. ولی زوینگلی به این باور بود که کلمهٔ "است یا بودن" بیش‌تر به معنی "نشان می‌دهد" است و مستلزم حضور "واقعی" مسیح نیست، بلکه حضور روحانی مسیح را برای ایمانداران توسط قدرت روح القدس نشان می‌دهد. این تفاوت نظر باعث شد که در جلسهٔ ماربورگ (۱۵۲۹) که به منظور صلح بود، توافقی صورت نگیرد و لوتر از پذیرش دست دوستی که زوینگلی و بوسر پیشنهاد داده بودند امتناع کرد.

فردیناند دوک اتریش، از همه کشورهای کاتولیک خواست تا برای سرکوبی پروتستان‌ها به طور مشترک اقدام کنند، و به امید بازگردانیدن سلطه خاندان هابسبورگ به سوئیس، به آنان وعده مساعدت داد. در روز ۱۶ ژوئیه، همه کانتون‌های سوئیس، به استثنای شافهاوزن و آپنتسل، توافق کردند که نمایندگان زوریخ را در آینده کنفدراسیون نپذیرند.

در سال ۱۵۳۱ جنگ مذهبی، یعنی دومین جنگ کاپل در کنفدراسیونها بین زوریخ و کانتونهای کاتولیک به پا شد. ایمانداران سابق یعنی همان راهبان سالک پیشین از صومعه‌ها اخراج شده بودند؛ مضاف بر این که این زوینگلی بود که زوریخ را مجاب کرد تا جنگ دوم کاپل را علیه والداشات به راه بیندازد تا اصلاحات را به زور در مرکز سوئیس راه اندازی کند.

در نهم اکتبر ۱۵۳۱ در حرکتی عجیب پنج کانتون سوئیس به زوریخ اعلام جنگ دادند. زوینگلی همچون باقی کشیشان به رزم رفت و فرماندهی را به دست گرفت. نیروی زوینگلی، که کمتر بود در یازده اکتبر ۱۵۳۱، با چندین برابر نیروی مخالف رو به رو شد و میان آنها جنگ خونینی در گرفت. کاتولیک‌ها بر پروتستان‌ها چیره شدند و زوینگلی، که چهل و هفت سال از عمرش می‌گذشت، از جمله پانصد تن زوریخی بود که به دست دشمن کشته شدند. کاتولیک‌ها بدن وی را قطعه قطعه کردند و آتش زدند.

در این عرصه که آناپاتیست‌ها توسط هر دو دسته کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها مورد آزار بودند. ادامه آن موجب مهاجرت دسته جمعی آناپاتیست‌ها شد که به شاخه‌های آمیش‌ها، هوتریت‌ها و منونیت‌ها در آمریکای شمالی تقسیم می‌شوند.

منابع:

Bromiley. Geoffrey.W.(“nd”). Encycolopedia Britannica.History& society

<https://www.britannica.com/biography/Huldrych-Zwingli>

Abplanalp. Andrej(۲۰۱۹).The First Peace of Kappel
.blog.nationalmuseum

<https://blog.nationalmuseum.ch/en/۲۰۱۹/۰۶/peace-of-kappel>

Encycolopedia of Wikipedia.Theology of Huldrych Zwingli

<https://en.wikipedia.org/wiki/Theology-of-Huldrych-Zwingli>

Encycolopedia of Wikipedia. Huldrych Zwingli

<https://de.wikipedia.org/wiki/HuldrychZwingli>

Boundless.world-history.textbooks.The Protestant
Reformation.chapter ۱۱

<https://courses.lumenlearning.com/atd-herkimer-westerncivilization/chapter/the-anabaptists>

هاینریش بولینگر (Heinrich Bullinger)



متولد ۱۸ ژوئیه ۱۵۰۴؛ درگذشت ۱۷ سپتامبر ۱۵۷۵. اصلاحگر پروتستانی سوئیسی و سراسقف و جانشین اولریش زوینگلی در کلیسای گروس مونستر زوریخ در قرن ۱۶ میلادی که در خانه کشیش محلی هانریش بزرگ و همسرش آنا در برمگارتن از ایالت آرگاو سوئیس به دنیا آمد.

از آن جایی که پدر هاینریش کشیش کاتولیک بود و نمی‌توانست ازدواج کند اسقف کنستانس که ناظر روحانی آرگاو بود در ازای پرداخت حق‌الزحمه سالانه با عنوان "حق گهواره یا صیغه" همخوابگی را برای کشیش‌ها به طور غیر رسمی مجاز می‌دانست.

هانریش به عنوان هفتمین فرزند خانواده در ۱۸ ژوئیه ۱۵۰۴ در روستای برمگارتن ایالت آرگاو سوئیس زاده شد. او زبان لاتین را در شهر خود فرا گرفت و در ۱۲ سالگی برای ادامه آموزش خود به مدرسه آلمان در مرز هلند شهر امریش رفت. با وجود آن که پدر او قادر به تأمین مخارج او بود اما برای غذا به او پول نمی‌داد تا فقر را درک کند. او در سال ۱۵۲۰ با خواندن کتب اراسموس و لوتر خود را متمایل به اصلاحات دید.

او در سال ۱۵۲۲ به خانه نزد پدرش بازگشت در حالی که عقایدش تغییر کرده بود. در این زمان او در صومعه‌ای در منطقه کاپل در جنوب غربی زوریخ مشغول به کار شد و تلفیق افکار انسان‌گرایانه با آموزه‌های دینی را تبلیغ می‌کرد. در همین زمان او با اولریش زوینگلی آشنا گردید و افکار و عقاید اصلاحی خود را بسیار با وی نزدیک یافت. در سال ۱۵۲۹ پدر بولینگر از کشیشی در برمگارتنه منع شد چون او می‌خواست از اصلاحات حمایت کند. با پیوستن پدر هاینریش به اصلاحات ازدواج او نیز رسمی شد.

بعد از مدتی بولینگر با همسرش آنا آلدیشوایر که پیش‌تر در زوریخ راهبه بود، آشنا شد و با او ازدواج کرد. سال ۱۵۳۱ پس از شکست زوینگلی در جنگ کاپل در مقابل کاتولیک‌ها و کشته شدن او، بولینگر مجبور به ترک آرگاو شد و به زوریخ رفت. از آن جایی که زوینگلی در نبرد خود شکست خورده بود برمگارتنه و کل فریامت در کانتون آرگائو بایست کاتولیک می‌شدند. پس از جنگ کاپل و شکست پروتستان‌ها فقط چهار ایالت زوریخ، برن، بازل و شافهاوزن پروتستان باقی ماندند. او با دریافت دعوت‌هایی از برن و بازل و زوریخ به همراه خانواده اش به زوریخ رفت. از آن جایی که زوینگلی پیش از کشته شدنش بر ضد جنبش آناباپتیست‌ها (دوباره تعمیدگران) بود به طبع آن بولینگر نیز مخالف آنها بود و در همین مسیر بر ضد آنها رسالاتی نگاشت.

اکثریت آناباپتیست‌ها پیش زمینه تحصیلات آکادمیک نداشتند. آنها مخالف غسل کودکان بودند و در همین جهت با رد تعمید خود در دوران نوزادی خواستار تعمید نو بودند. همچنین آنها معتقد بودند که جامعه کلیسایی که تعهد ایمانی دارند باید از بازوی سکولار دولت جدا شوند. آنها دولت را متعلق به همین دنیا و قلمروی تاریک می‌دیدند در نتیجه به کار دولتی همچون جنگیدن و شمشیر زدن برای دولت نمی‌پرداختند. آنها همچنین از ادای سوگند خودداری می‌کردند. ولی زوینگلی و بولینگر با آناباپتیست‌ها مخالف بودند. همچنین در دوره کار زوینگلی و بولینگر موسیقی در کلیسا نبود چون ترس تبدیل شدن این رویه به بت پرستی را داشتند. در عین حال در میان دسته‌های مختلف این فرقه عدم انسجام و آشفتگی نیز بسیار بود.

آن چه بولینگر به عنوان ششمین دسته این فرقه می‌شمارد با عنوان برادران اهل خلسه نام دارد که به گفته او در مراحل ابتدایی جنبش بسیار زیاد بود. آنها ادعا می‌کردند که رؤیا می‌بینند و دریافت کننده مستقیم آیات هستند و تحت تأثیر روح قیافه‌شان درهم می‌شد بر زمین می‌افتادند انگار مرده‌اند و بعد داستانهای عجیبی از آن چه در دنیای دیگر دیده‌اند تعریف می‌کنند، برخی ادعا کردند که زوینگلی را در جهنم دیده‌اند.

در یکی از این فرقه‌های جدید در زولیکن در نزدیکی زوریخ دهقانی به دنبال سوزاندن تمام کتابها به عنوان وسایلی بیهوده بشری بود. همین دهقان که هانس فسler نام داشت زمانی در کلیسای زوریخ هنگامی که زوینگلی داشت موعظه می‌کرد برخاست و فریاد زد: "زوینگلی تو را به خدای زنده سوگند می‌دهم که حقیقت را اعلام کنی." زوینگلی ابتدا توجه نکرد اما چون فسler آشفتگی‌اش ادامه داشت زوینگلی گفت: "پس من حقیقت را به تو اعلام می‌کنم که تو یک روستایی بی‌ادب و بی‌تربیت و آشوبگری هستی."

در جایی دیگر یک واعظ به مردم گفته بود که چنان چه می‌خواهند در پادشاهی خدا باشند باید همچون کودکان شوند. بر همین اساس عده‌ای شروع به رفتارهای کودکانه کردند، دست می‌زدند و می‌پريدند و سیب به هم پرتاب می‌کردند. برخی کتاب مقدس خود را سوزاندند چون فکر می‌کردند کلام نه با نوشته بلکه بایست در روح دریافت شود. به دوم قرنیتان ۳: ۶ اشاره می‌کردند که: "حرف می‌کشد لیکن روح زنده می‌کند" و این که خدا شریعت خود را بر دل‌های آنها نوشته است.

بولینگر در طول عمر خود موعظات بسیاری داشت. او جدایی کامل کلیسا از قدرت سکولار را رد کرد اما از آزادی موعظه دفاع می‌کرد و با برتری دولت بر کلیسا مخالف بود. خود او به صورت خستگی ناپذیر هر هفته شش تا هشت موعظه ایراد می‌کرد. و همچنین عادت به تفسیر کتاب مقدس داشت. البته اگر چه او ابتدا نهایت تسامح را داشت ولی با گذشت زمان به این نتیجه رسید که موعظه و نوشتن علیه بدعت باید با مجازات دولتی تکمیل شود و صرفاً نگارش کافی نیست و بایست توسط بازوی سکولار مجازات مسیحیان انجام شود.

در کتاب "دهه‌های هانریش بولینگر" که شامل پنجاه خطبه و به پنج دهه تقسیم شده است مهم‌ترین نکات و اصول مسیحی که بیش‌تر به شکل رساله هستند، درج شده است. توماس هاردینگ در فاصل (۱۸۴۹ - ۱۸۵۲) این کتب را ویرایش کرد. بولینگر در یکی از خطبه‌هایش بر اهمیت سبّت و نقش قاضی مسیحی در نظارت و رعایت بر آن تأکید می‌کند و به ماجرای از عهد عتیق می‌پردازد که شخص با عدم رعایت سبت مجازات شد. و در نتیجه برای یک قاضی مسیحی نیز مجاز است که با جرمه‌هایی همچون زندان، ضبط اموال و حتی حکم مرگ کسانی را که به دین بی‌حرمتی می‌کنند مجازات کند.

"یک چیزی که باید اضافه کنم این است که وظیفه یک قاضی مسیحی است یا حداقل یک صاحب خانه خوب است که مجبور به اصلاح متخلفان سبّت و عبادت خدا شود. قوم اسرائیل و تمامی قوم مردی را که بانافرمانی از سبّت چوب جمع می‌کرد را سنگسار کردند. (اعداد ۱۵ : ۳۲ - ۳۶) پس چرا نباید برای یک قاضی مسیحی مجازات حبس بدنی از دست دادن کالا یا مرگ برای تحقیر کنندگان دین و عبادت واقعی روز سبت مجاز باشد؟ زیرا اگر جماعت چه در شهرها یا در روستاها جمع شوند و تو جستجوی راهی خود را پنهان سازی تا حاضر نگردی تا کلیسای خدا و جماعت مقدّسین را تحقیر نمایی به همان گونه که آنابپتیست‌ها چنین راهی را در پیش گرفته‌اند پس این گناه و نفاقِ بس شنیع و کریه است."

همچنین او درباره اعدام میشل سروتوس به ژان کالوین می‌نویسد: "من می‌دانم که بسیاری آرزو کرده‌اند که ای کاش شما از این اصل دفاع نمی‌کردید ولی بسیاری از جمله کلیسای ما از شما تشکر می‌کنند. اوربانوس ریجیوس مدّتها پیش در یکی از آثار خود این را به ثبوت رساند و همه خادمین لونبرگ با او هم عقیده‌اند که بدعت‌گذاران وقتی کفر می‌گویند باید مجازات شوند. همچنین بسیاری از مردان وارسته دیگر نیز همین فکر را دارند. و معتقدند که چنین متخلفانی نه تنها باید ساکت شوند بلکه باید کشته شوند. پس از آن چه انجام داده‌اید توبه نکنید خداوند از تلاشهای درست شما حمایت خواهد کرد. من می‌دانم که رفتار شما ظالمانه نیست و از هیچ وحشیگری حمایت نمی‌کنید چه کسی

است که نداند برای چنین چیزهای حد و مرزی هست؟ اما در مورد گذشت از مردی همچون سروتوس، این مار منشأ تمامی بدعتها، به این حد لجوج، من چنین نظری ندارم."

بولینگر سراسقف کلیسای گروس مونستر شده بود و به کمک به اسکان پروتستان‌ها و سرپرستی آموزشگاه‌ها و دستگیری از نیازمندان پرداخت چون تعداد زیادی پناهنده پروتستانی از انگلیس و ایتالیا در زوریخ پذیرفته شده بودند. در خانه او به روی هر کسی که نیاز داشت پیوسته باز بود و نیز در کنار تمام فعالیت‌هایش زندگینامه زوینگلی را به رشته تحریر در آورد و آثار او را منتشر کرد. او یکی از مهم‌ترین رهبران اصلاحات سوئیسی بود که اعترافات هلویتیک (که در تلاش برای غلبه بر اختلافات در ارتباط با شام خداوند و در راستای منافع وحدت کلیسا بود.) را تألیف کرد و اگر چه او با جان کالوین برای تدوین این دکترین اصلاح شده گفتگو کرد اما عملاً چهار مشاور (ساموئل گرینیوس، لئو جود، کاسپار مکندر، اسوالد میکونیوس) به طور خاص با او در این زمینه همکاری کردند.

در ارتباط با مسئله شام خداوند او در خط زوینگلی باقی ماند و هر گونه سازش با لوثر را رد کرد. چون بولینگر و زوینگلی به حضور نمادین مسیح در شام اعتقاد داشتند. به این صورت که نان و شراب مورد استفاده نمایانگر بدن و خون مسیح هستند اما واقعاً تبدیل به بدن و خون مسیح نمی‌شوند در حالی که مارتین لوثر باور به حضور واقعی مسیح در هنگام شام داشت. با این حال او با جان کالوین همکاری کرد و به یک توافق رسید که هدفش پیدا کردن زمینه مشترک بین زوینگلی‌ها و کالوینیست‌ها بود.

سی سال بعد به سفارش فردریک سوم بولینگر اعترافات کالوینیستی طولانی‌تری را تهیه کرد. این اعترافات در سال ۱۹۶۷ در کلیسای متحد پروتستان در کتاب اعترافات ایالات متحده گنجانده شد. در دومین اعترافات هلویتیک کالوینیسم به عنوان مسیحیت انجیلی مطابق با آموزه‌های کلیسای کهن معرفی می‌شود. در این اعتراف در مورد عقاید کهن تثلیث و شناخت مسیح صحبت می‌شود؛ به علاوه این که کتاب مقدس را تنها مرجع می‌دانند و استفاده از تصاویر به هنگام پرستش را محکوم می‌کنند و همچنین آموزه‌های جبر خدا و خدمت در کلیسا و مقدسات مورد بحث قرار می‌گیرد. آنها نظریه از پیش

برگزیدگی را قبول داشتند اما در ارتباط با برتری کلیسای کاتولیک کاملاً جبهه مخالف را در پیش گرفتند. برخلاف آناباپتیست‌ها آنها طرفدار تعمید دادن کودکان هستند و همچنین همکاری مدنی و حتی سلاح به دست گرفتن در موارد خاصی همچون دفاع شخصی به عنوان آخرین راهکار، را قبول دارند.

اگر چه او یازده فرزند داشت اما در سال ۱۵۶۵ او سه دخترش را به همراه همسرش بر اثر طاعون از دست داد و خود او در سال ۱۵۷۵ از دنیا رفت.

منابع:

- Bruce.Gordon(۲۰۰۴). Architect of Reformation: An Introduction to Heinrich Bullinger
https://www.google.de/books/edition/Architect_of_Reformation/G-ePDwAAQBAJ?hl=fa&gbpv
<https://rcus.org/article/heinrich-bullinger-۱۵۰۴-۱۵۷۵>
 Mathis.David.()Heinrich Bullinger.DesiringGod. org
<https://www.desiringgod.org/articles/the-majestic-beard-of-zurich>
 The Editors of encyclopedica Britannica(۲۰۲۴). Anabaptist. britanica
<https://www.britannica.com/topic/Anabaptists>
 Bax.E Belfort. ("nd").Rise and fall of Anabaptists.Chapter
 II.Marxists.org
<https://www.marxists.org/archive/bax/۱۹۰۳/anabaptists/ch۰۲.htm>
 Bullinger.Henry.(۱۵۰۴-۱۵۷۵).The Decades.monergism.com
<https://www.monergism.com/decades-ebook>
 Stebbing.Henry(۱۸۴۹).The Life And Times of John Calvin The great reformer. Vol.II
<https://mintdill.wordpress.com/۲۰۱۴/۱۰/۱۳/henry-bullinger-on-the-judicial-laws/>
 Schaff.Philip.(۱۸۹۱)New Schaff-Herzog Encyclopedica of Religious Knowledge.Vol.II: Basilica Chambers
<https://ccel.org/ccel/schaff/encyc۰۲/encyc۰۲.html?term=Bullinger>
 Bullinger.Heinrich.(۱۵۶۲).The Second Helvetic Confession
<https://www.monergism.com/second-helvetic-confession>

ژان کالوین (Jean Calvin)



متولد ۱۵۰۹ ؛ درگذشت ۲۷ مه ۱۵۶۴. ژان کالوین متولد نوایون فرانسه یکی از الهیدانان قرن شانزده بود. در سال ۱۵۲۳، یعنی زمانی که او فقط چهارده سال سن داشت، برای یادگیری زبان لاتین و الهیات راهی پاریس شد. بعداً به علت مناقشه‌ای که بین پدر کالوین و کلیسای کاتولیک شروع شده بود، او تصمیم گرفت تا پسرش در رشته حقوق تحصیل کند. کالوین در دانشکده‌های حقوق اورلئان و بورژ تحصیل کرد.

سپس به پاریس بازگشت. در این سالها او در معرض رنسانس و اومانیسم قرار گرفت به علاوه از اراسموس و ژاک لوفور دوتايل، که جنبش رادیکال دانشجویی آن زمان را تشکیل می‌دادند نیز تأثیراتی گرفت. دانش او در حقوق و انسانگرایی تأثیر به سزایی در زندگی او و ایجاد پایه‌هایی جدید در کلیسا داشت. اگر چه عده‌ای کالوین را از این جهت تحسین می‌کنند که او آموخته‌های حقوقی‌اش را با آموخته‌های الهیاتی و روحانی ترکیب کرده ولی جلوتر می‌بینیم که او در یکسری علمکردهای روحانی خود مواضعی غیر منعطف داشت.

وی پس از پایان تحصیلاتش در رشته حقوق، به شهر محل تولد خود، یعنی نوایون بازگشت. اما با تکفیری که از سوی انجمن کلیسایی رخ داد، مجبور به ترک زادگاهش شد و به پاریس بازگشت. در پاریس بود که او طرفدار سرسخت اندیشه‌های اصلاحی گردید؛ آزار و شکنجه‌های فرانسیس اول باعث شد که بسیار از فرانسویان از بابت افکار خود یا زندگی زیرزمینی داشته باشند یا از فرانسه فرار کنند. و از آن جایی که دانشگاه و مقامات شهر پاریس مخالف اندیشه‌های اصلاح طلبانه بودند، کالوین نیز مجبور شد تا فرانسه را ترک گوید و در سال ۱۵۳۵ به کشور سوئیس گریخت.

او در سوئیس شروع به بنای پایه‌های کتاب مشهور خود، "مبادی دین مسیحیت" کرد. او در کتابش بر آموزه جبر تأکید داشت و معتقد بود که خدا فیض را می‌گسترده و نجات را فقط به آنان که از پیش برگزیده‌اند، عطا می‌کند. در این شکل بر حقیقت تحت اللفظی کتاب مقدس تأکید می‌شود و کلیسا به عنوان یک جامعه مسیحی دیده می‌شود که در آن مسیح رئیس است و همه اعضا در نظر او برابر هستند. بنابراین، شکل اسقف گونه کلیسا که برای منفعت سازمان در آن خادمان به عنوان برگزیدگان‌اند، رد می‌گردد.

در الهیات کالوین او چند گونه تصویر متناقض به ما ارائه می‌دهد؛ از یک سو در بعضی مقالاتش انسان را برده شیطان و ذاتاً نجس معرفی می‌کند که پس از سقوط ذات و طبیعتش دستخوش فساد گشته است. اما در جایی دیگر از انسان به عنوان روشن‌ترین آینه اعمال خدا یاد می‌کند. البته منظور او این نیست که هیچ چیز خوبی در انسان باقی نمانده است، بلکه منظور او این است که هیچ بخشی در درون شخصیت انسان وجود ندارد که با سقوط دست نخورده باقی مانده باشد. کلیت آموزه‌های او درباره حاکمیت خدا، اهمیت ایمان به مسیح و نیاز به توبه و تکیه بر فیض خداوند برای نجات است.

او درباره بقای صورت خدا در انسان حتی پس از سقوط اشاره دارد که این بدین معنی است که با وجود طبیعت گناهکارانه بشر کالوین باور داشت که هنوز اثراتی از صورت خدا در هر فرد باقی میماند. این مفهوم ارزش و شأن ذاتی انسان را که به وسیله خدا آفریده شده برجسته می‌کند.

او اعلام کرد: "همیشه لازم است به این موضوع بازگردیم، که خداوند هرگز انسانی را خلق نکرده است که صورت خود را بر روی او نقش نبندد." مطمئناً گاهی اوقات تقبیح گناه توسط کالوین برداشت بسیار متفاوتی می‌دهد. اما باید در نظر داشت که کالوین به عنوان یک انسانگرا و خطیب، کمتر به این فکر می‌کرد که از نظر الهیاتی دقیق باشد. او بیش‌تر سعی داشت که بر مخاطب تأثیرگذار باشد و بر ضرورت توبه تأکید می‌کرد.

گناهی که در بشر وجود دارد از نقطه نظر کالوین به این صورت بود که بشر با طبیعت گناه‌آلود که از نافرمانی آدم و حوا در باغ عدن برایشان به ارث رسیده به دنیا می‌آیند و همین طبیعت آنها را بلکه در تلاششان برای نجات ناتوان می‌سازد و نمی‌توان با تلاش نجات را کسب کنند. در نگاه او آگاهی از گناه برای رستگاری از اهمیت بالایی برخوردار است زیرا بدون احساس مصیبت ما هیچ تمایلی برای طلب رحمت و فیض نداریم.

اما در نظر او تنها آنانی که از پیش برگزیده شده‌اند قادر به دریافت فیض رایگان خدا و نجات هستند. که البته در همین زمینه انتقاداتی بر نظرات او شده از جمله این که چنانچه تماماً قاعده جبر و از پیش برگزیدگی و فساد کامل را بپذیریم پس مسئولیت انسان در قبال اعمال خود محدود می‌شود و او در به جای آوردن اعمال خود مخیر نیست و موضوع آزادی انسانی منتفی می‌شود. در ضمن با تأکید او بر این که تلاشهای انسان هیچ نقشی در نجات ندارد موجب این باور می‌گردد که انسانها در نجات خود بی‌تفاوت باشند و ارزش مشارکت و همکاری انسان با خدا کم رنگ شود.

او به شدت خودش را مشغول کلیسا و نوشتن کرده بود. تقریباً بر هر کتاب انجیل تفسیر می‌نوشت و رساله‌های زیادی منتشر کرد و تقریباً هر روز در رُنو موعظه می‌کرد.

او در سراسر جهان به عنوان اصلاح طلبی که با مارتین لوتر متفاوت بود شناخته می‌شد. عمدتاً لوتر و کالوین به یک دیگر احترام می‌گذاشتند با این حال لوتر و اصلاحگر اهل زوریخ یعنی هودلدریش زوینگلی در مورد مراسم عشاء ربانی متفاوت فکر می‌کردند.

در سال ۱۵۳۷ درگیری‌هایی در ژنو شروع شد. چون کشیش فارل از شورای شهر ژنو خواسته بود که اصلاحاتی ایجاد کنند که نشان دهنده گسسته شدن آنها از کلیسای کاتولیک باشد از جمله: برگزاری عشاء ربانی به صورت هفتگی، قدرت محروم کردن اعضا از عبادت (تکفیر)، مزبور خوانی به جای سرود خواندن، لغو ممنوعیت ازدواج پاپ و ایجاد دادگاه ازدواج.

اعضای رده بالای ژنو با وجود آن که طرفدار اصلاحات بودند اما اعلان کردند که نمی‌خواهند حسب قوانین فارل زندگی کنند. شهر برن سعی کرد طریق پرستشی خود را بر ژنو اجبار کند همچون خوردن نان فطیر برای عشاء ربانی. از فارل و کالوین خواسته شد که به شورای شهر اطمینان دهند که جشن عید پاک آینده شام خداوند را با نان فطیر خواهند خورد. آنها از این کار طفره رفتند. در نهایت این دو از برگزاری عید پاک منع شدند اما آنها از این امر سرپیچی کردند.

کالوین در یکشنبه عید پاک ۱۵۳۸ به منبر کلیسای جامع سنت پیترو رفت و فارل به سنت جرویس رفت و در آن جا اعلان کردند که نمی‌خواهند مراسم خداوند را جشن بگیرند. شورای شهر هر دوی آنها را اخراج کرد. او بعداً با یک بیوه به نام آدله دی بورو ازدواج کرد و اگر چه زندگی آرامی داشت ولی هیچ کدام از فرزندان که بعداً متولد می شدند زنده نمی‌ماندند.

در سال ۱۵۴۱ از او خواسته شد که دوباره به ژنو برگردد. او طرحی جدید برای حکومت مدنی و کلیسایی ایجاد کرد. همچنین دست به تفسیر بخشهای زیادی از کتاب مقدس زد ابتدا نامه پولس رسول به رومیان را تفسیر کرد و بعد بیش‌تر عهد جدید به جز مکاشفه و بخشهایی از عهد عتیق را نیز تفسیر کرد.

او طیف وسیعی از وظایف شبانی را به عهده داشت و عروسیها و تعمیدهای بسیاری را بر عهده گرفت. اگر چه آموخته‌های انسانگرایی او باعث شد تا او علم و دانش را از کارهایش جدا نکند و به دنبال موثق‌ترین منابع برای نوشته‌های خود باشد اما در مسیر خود بدون انعطاف نشان دادن برای پذیرفتن هر نوع انتقاد با نشان دادن مواضعی تند بیش

تر از حد یک نویسنده یا خطیب پیش رفت و سودای اموری را در سر می‌پروراند که باعث جدلهای شدیدی گشت.

تقریباً به طور پیوسته هر روز موعظه می‌کرد و یک هیئت انضباطی به راه انداخته بود تا به شکایات علیه افراد رسیدگی کند همچون کسانی که همچنان اصول کاتولیک را اجرا می‌کردند یا موارد نزاع، زنا، قمار، و مصرف مشروبات یا نامگذاری قدیسان کاتولیک برای فرزندان که در این زمینه از آنها خواسته شد نامه‌های عهد عتیق همچون ابراهیم و موسی و داوود را بر کودکان بگذارند نه نامه‌های قدیسان کاتولیک. به علاوه بسیاری از هنرها ممنوع شد و حتی رقصیدن به طور کامل قدغن شد زیرا رقص را مرتبط با بت پرستی می‌دانستند، اعتراف نیز به شکل عمومی در میان هنگام به عنوان یک نوع توبه انجام می‌شد.

اگر چه او سیستم آموزشی خوبی را برای مدارس طراحی کرد اما در ژنو عده زیادی مخالف او بودند از جمله شخصی به نام آمی پرین که کالوین را به ژنو آورده بود و با او مخالفت آشکار می‌کرد. پرین با دختر تاجر سرشناس ژنو فرانسوا فارو ازدواج کرده بود. در دادگاه اذعان شد که پرین قانون منع رقص را زیر پا گذاشته است پیش‌تر همسر او برای این کار زندانی شده بود. در ابتدا او دادگاه را ندیده گرفت اما بعداً از کالوین نامه‌ای دریافت کرد که باید حاضر شود. سه مرد که به هنگام ایراد خطبه خندیده بودند سه روز زندانی شدند. سه کودک به خاطر کیک خوردن در بیرون کلیسا به هنگام موعظه تنبیه شدند. کودکی که مادرش را دزد و شیطان خطاب کرده بود شلاق زدند. مردی که فرزندش را کلود (به یاد یکی از قدیسان کاتولیک) صدا می‌کرد زندانی کردند چون خادم به او گفته بود که باید او را ابراهیم صدا کنی.

ولتر در مورد کالوین، لوتر و زوینگلی چنین نوشت: "اگر آنها تجرد کشیشان را منع کردند و درهای صومعه‌ها را باز کردند برای این بود که تمامی جامعه را تبدیل به صومعه کنند. نمایشها و سرگرمیها به صراحت توسط مذهب ممنوع شده بود. بیش از دویست سال در شهر ژنو حتی یک آلت موسیقی مجاز نبود. آنها اعتراف کردن (نزد

کشیش) را محکوم می کردند اما اعتراف عمومی را امر می کردند که در سوییس، اسکاتلند و ژنو اجرا می شد."

سال ۱۵۴۷ مخالفت با کالوین شدت گرفت و با پیدا شدن نامه‌ای تهدید آمیز در کلیسای جامع سنت پیتتر کمیسیون برای تحقق تشکیل شد و شخصی بنام ژاک گروت دستگیر شد و با شکنجه به جرایمش اعتراف کرد. او محکوم و سر بریده شد. کالوین با تصمیم دادگاه مخالف نبود.

در ادامه کارش در ژنو او با درگیرهای جدی تر روبرو شد که دو مورد آن بسیار برجسته است.

۱- اخراج ژروم هرمس بولسک: که دکتترین جبر کالوین را مورد انتقاد قرار داد و در سال ۱۵۵۱ از ژنو اخراج شد. او بعد به شهر برن رفت و اگر چه به عنوان پزشک در آن جا مشغول بود ولی از آن جا نیز اخراج شد. سپس سعی کرد که در لوزان ساکن شود اما این نیز محقق نشد پس او در نهایت به فرانسه و کلیسای رومی بازگشت و بعداً یک بیوگرافی جدل آمیز از کالوین نوشت.

۲- اعدام میشل سروتوس که ضد تثلیث بود (۱۵۵۳): نام اصلی او به اسپانیایی میگوئیل سروتو بود اما به فرانسوی میشل سروت خوانده می شد. پیش از اعدام سروتوس او از مدتها قبل از طریق یکی از آشنایان جان کالوین که دوست میشل نیز شمرده می شد با یک دیگر با نام مستعار مکاتبه داشتند. میشل در اسپانیا به دنیا آمده بود ولی در فرانسه طبابت می کرد. کالوین خود را چارلز دی اسپویل معرفی کرده بود و سروتوس خود را ویلانو خوانده بود.

مایکل سروتوس اثر ضد تثلیثی خود که اعاده مسیحیت Christianismi Restitutio نام داشت و به شدت ایده جبر را زیر سؤال می برد نوشت و برای کالوین فرستاد. تعدادی از ایده های کالوین هم در جواب کتاب خود را برای او فرستاد. سروتوس

انتقاد خود از آن کتاب را شرح داد و فرستاد. تا این که سرانجام کالوین به این مکاتبات پایان داد.

بعد از مدتی نماینده کالوین با ارسال نامه‌هایی به تفتیشگر عقاید در فرانسه درباره سروتوس مطالبی مجرمانه ارائه کرد. او در نامه نوشته شده بود که نام اصلی این شخص میشل سروتوس است اما او خود را ویلنوو می‌خواند و طبابت می‌کند و این که پیش‌تر در لیون زندگی می‌کرده ولی اکنون در وین فرانسه است. سروتوس دستگیر شد ولی مدارک کافی نبودند. در نتیجه در مارس ۱۵۵۳ نامه‌های ارسالی میشل به کالوین و برخی صفحات کتاب سروتوس به لیون فرستاده شد. اما او قبل از اعدام به ژنو گریخت.

سروتوس آموزه تثلیث و مفهوم جبر را رد کرد. البته در این میان مارتین لوتر نیز نوشته‌های او را به شدت محکوم کرده بود. در سوئیس به تحریک کالوین بار دیگر به محاکمه کشیده شد. نیکلاس دوفونتن برای پیگرد قانونی او فهرستی از نکاتی که او را محکوم می‌کرد، جمع کرده بود. (نیکلاس دو فونتن در ژنو پناهنده بود و بعداً توسط کالوین به خدمت منشی‌گری درآمد.) در محاکمه سروتوس او متهم به موعظه و اشاعه دو امر شد که یکی سلطنت‌گرایی مدالیسم بود و دیگری ضدیت در غسل تعمید نوزادان. سروتوس در این باره گفته بود که "این اختراع شیطان است، دروغی جهنمی برای نابودی تمام مسیحیت." او اتهامات زیادی داشت که توسط نیکلاس دو فونتن جمع‌آوری شده و چند نمونه آن ذکر می‌گردد:

۱. بدن عیسی مسیح از آسمان و از ذات خدا آمده است.
۲. الوهیت تنها زمانی که عیسی مسیح انسان شد به او داده شد و پس از آن به شکل روحانی در روز پنطیکاست وارد مشارکت با رسولان شد.
۳. اگر عیسی مسیح به غیر از بخش انسانی‌اش پسر خدا بود پس او نباید واقعاً مرده باشد زیرا این امر از جوهر خدا نشأت می‌گیرد. چون اگر او مرده باشد دیگر پسر خدا نیست.

۴. هنگامی که یوحنا گفت کلمه در خدا بود به مانند این است که بگویید این شخص عیسی مسیح آن جا بود.
۵. با گناه آدم روح انسان همچون جسمش فانی شد.
۶. کودکان بی گناهند و نمی توانند نجات را دریافت کنند تا زمانی که به بلوغ برسند. آنها گناه رو به مرگ ندارند تا وقتی که بیست ساله شوند.
۷. این که روح خدا همان باد است و همان روح خوانده می شود چون او از خلال هر چیزی حیات را با باد روح خود می دمد.
۸. به جای این که ذات خدا سه شخص یا سه وجودیت باشند یک وجودیت است که صد هزار ماهیت دارد، پس او بخشی از ما است و ما بخشی از روح او هستیم.

دادستان برخی اتهامات عجیب را در پرسش و پاسخ اضافه کرده بود از جمله این که آیا ازدواج کرده است؟ و چنان چه جواب منفی است چگونه با توجه به سنش می تواند از گناه خودداری کند؟ سروتوس درباره تمایلات خود گفته بود که پارگی فتق مدتها است که او را از انجام گناه ناتوان کرده است. از آن جایی که او تثلیث را رد و یگانه انگاری را مد نظر قرار داده بود سؤال دیگر از او این بود که آیا از یهودیان و ترکها دارد حمایت می کند و نمی داند که اینها تنها بهانه تراشی برای پیشبرد دکترین زینبارش است؟ و آیا قرآن را برای ابطال و مخالفت با عقاید و دین مسیحیان مطالعه نکرده است؟

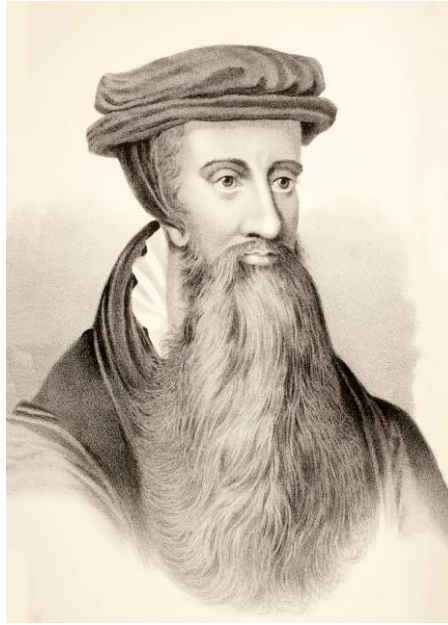
در این قضیه کالوین به عنوان یک متخصص الهیات درگیر بود نه به عنوان قاضی. او از حکم اعدام حمایت کرد ولی درخواست کرده بود که به جای حکم دردناک سوزاندن، سرش بریده شود اما درخواست او رد شد. حکم اجرا شد و کالوین بعد از انتقاد سباستین کاستیلو اومانیست اهل بازل برای چنین حکمی، شروع به توجیه کار خود کرد.

ژان کالوین سرانجام در بیست و هفتم مه ۱۵۶۴ در ۵۴ سالگی بر اثر بیماری درگذشت. او را در قبری بی نام و نشان گذاشتند تا از هر گونه احتمال بت پرستی و ایجاد زیارتگاه جلوگیری شود.

منابع:

- ۱-Bouwsma. J. William(۱۹۹۸). Jean Calvin. Encyclopedia Britannica
<http://www.britannica.com/biography/Jhon-Calvin>
- ۲- Jhon calvin. Wikipedia.org
http://en.wikipedia.org/wiki/Jhon_Calvin
- ۳- Nally. Joseph."nd". Third Millennium Ministries.Thirdmill
<https://thirdmill.org/>
- ۴-Holder. R.Ward."nd". Jhon Calvin. Internet Encycolopedia of Philosophy
<https://iep.utm.edu/john-calvin/>
- ۵-Voster. Nico(۲۰۱۵). Assessing the consistency of Jhon calvinssss doctrine on human sinfulness.scielo.org.za
http://www.scielo.org.za/scielo.php?script=sci_arttext&pid=S.۲۵۹-۹۴۲۲۲.۱۵...۱...۴۸
- ۶- Schaff. Philip(۱۹۱۰). History of Christian Church.Christian Classic Ethereal Library
<https://ccel.org/ccel/schaff/>
- ۷-Whitecomb.Merric. The Compliant of Nicolas de la Fontaine Against Servetus.Philadelphia: University of pennsylvania History Departemant. ۱۸۹۸-۱۹۱۲)
<https://history.hanover.edu/texts/comserv.html>
- ۸-Higman.Francis("nd"). Jerome Bolsec
<https://hls-dhs-dss.ch/de/articles/.۳۲۴.۴/>

جان ناکس (John Knox)



متولد ۱۵۱۴ ؛ درگذشت ۲۴ نوامبر ۱۵۷۲. جان ناکس که در سال ۱۵۱۴ در هادینگتون، شرق لوتیان، اسکاتلند به دنیا آمد، به عنوان یکی از بنیانگذاران اصلاحات اسکاتلندی در نظر گرفته می‌شود که در سال ۱۵۶۰ تأسیس شد. او خطیب و رهبر اصلاحات مسیحی اسکاتلندی، و بنیانگذار فرقهٔ پرزبیتی در اسکاتلند شناخته می‌شود. از گذشتهٔ او تاریخ دقیقی در دست نیست و بعضی دربارهٔ گذشتهٔ او بدون داشتن منبع دقیق دست به نوشتن زده‌اند اما به طور قطع او از سال ۱۵۴۰ بیش‌تر مطرح گشت.

در دورهٔ مهمی از زندگی جان ناکس یک شخصیت کلیدی به نام جورج ویشارت در دسامبر ۱۵۴۵ در منطقهٔ لوتیانز اسکاتلند تبلیغات خود را آغاز کرد. ناکس در آن زمان بیش‌تر وقت خود را با ویشارت سپری می‌کرد و تبدیل کامل ناکس به یک اصلاحگری که با جنبش پروتستانی به اصلاح کلیسای کاتولیک پرداخت به خاطر همین تعاملات او با ویشارت بود. او در مارس ۱۵۴۶ به جرم کفر توسط کاردینال دیوید بیتون که اسقف سنت اندروز بود به آتش سوزانده شد. و سه ماه بعد عده‌ای برای انتقام کاردینال بیتون را کشتند.

در همین حال ناکس و پیروانش برای فرار از اذیت و شکنجه مرتب در حرکت بودند و عاقبت کمتر از یکسال بعد به سنت اندروز رفتند و بعد از مدتی به اصرار بقیه در آن جا موعظه کردن را آغاز کرد. ولی اندکی بعد سنت اندروز مورد حمله قرار گرفت و ناکس و بقیه برای بردگی به فرانسه برده شدند.

با مداخله انگلیس او آزاد شد و اجازه یافت که به کار در کلیسای انگلستان بپردازد و در آن جا به رتبه‌های بالاتر دست یافت. سال ۱۵۵۱ به او مأموریت جدیدی در نیوکاسل داده شد. او به عنوان یکی از شش کشیش سلطنتی منصوب شد که برای مدتی در دربار اقامت داشته باشد و موعظه کند.

پس از مرگ پادشاه ادوارد ششم در سال ۱۵۵۳، خواهر کاتولیک سرسخت او، ملکه مری اول (مری تودور)، سلطنت خود را آغاز کرد و باعث توقف خشونت آمیز جنبش اصلاحات در انگلستان شد. ناکس که نمی‌خواست قربانی "ایزابیل شرور انگلیسی" شود، آن گونه که خودش از ملکه یاد می‌کرد، ابتدا در سال ۱۵۵۴ به فرانسه و سپس به ژنو، در سوئیس گریخت و در آن جا زیر نظر جان کالوین مشغول شد.

در سال ۱۵۵۴ به اصرار جان کالوین، ناکس مدتی خادم جماعتی از پناهندگان انگلیسی در فرانکفورت شد. اما فقط چند ماه در آن جا ماند. سپس او به خدمت برای تبعیدیان انگلیسی مشغول شد و شبانی او تا بازگشتش به اسکاتلند در سال ۱۵۵۹ ادامه داشت.

پس از دوازده سال تبعید، ناکس به اسکاتلند بازگشت تا موقعیت رهبری خود را در جنبش اصلاحات اسکاتلند، که بار دیگر در حال افزایش بود، از سر بگیرد. او خادم کلیسای سنت گیلز در ادینبورگ شد که اکنون تحت تأثیر نیروهای پروتستان است. ناکس تا زمان مرگش این موقعیت عالی را حفظ کرد. سال بعد، در ۱۵۶۰، پارلمان اسکاتلند اقتدار پاپ را در اسکاتلند لغو کرد، برگزاری مراسم عشاء ربانی را غیر قانونی اعلام کرد و اعتراف ایمان اصلاح شده اسکاتلندی را که تحت هدایت جان ناکس نوشته شده بود، تصویب کرد.

همچنین او یک پایان نامه طولانی در مورد جبر منتشر کرد. در همان سال همسرش مارجوری بووز بعد از به دنیا آوردن دو پسر درگذشت.

جان ناکس در دیدگاه خود در ارتباط با شام خداوند حضور بدن مسیح را در نان و شراب تقدیس شده انکار می‌کند و توضیح می‌دهد که زانو زدن در مراسم عشاء ربانی به معنی ستایش نیست.

او در مقاله خود با عنوان "اولین دم شیپور علیه حکومت وحش زنان" اعتقاد خود را بیان می‌کند که اعمال اقتدار توسط زنان هم با قوانین طبیعی و هم با دین در تضاد است. هدف این رساله سه زنی بودند که در انگلستان و فرانسه و اسکاتلند زمام حکومت را در دست داشتند و پروتستان‌ها را سرکوب می‌کردند. انتشار این کتاب مصادف با ورود الیزابت یکم به سلطنت شد و الیزابت با خشم شدید این نویسنده را برای همیشه از قلمروی خود بیرون کرد.

او در سال ۱۵۵۹ به اسکاتلند بازگشت و در آن جا بر تهیۀ قانون اساسی و مراسم عبادی کلیسای اصلاح شده نظارت نمود. نفرت شدید ناکس از کاتولیک‌ها، به خاطر آزار و شکنجه‌ای بود که آنها بر پروتستان‌ها وارد می‌کردند. اما ناکس در درجه اول یک اصلاح طلب دینی بود و نظریۀ مقاومت او وسیله‌ای برای رسیدن به این بود که در اسکاتلند دین اصلاح گردد.

ناکس معتقد بود که بالاترین وظیفۀ حاکم حفظ ایمان خالص و عبادت است. اگر او یک فرمانروای مطلوب خدا، همچون یوشیا، برای ایجاد اصلاحات پیدا می‌کرد، هیچ نظریۀ مقاومتی نمی‌داد. اما ناکس چنین حاکمی (به استثنای ادوارد ششم انگلیس) را پیدا نکرد. در عوض، ناکس در بیش‌تر عمر خود شاهد آزار و اذیت حاکمان کاتولیک بود و گاهی اوقات از آنها فرار می‌کرد.

بنابراین ناکس می‌خواست تفکر مقاومت منفعلانه، به ویژه تکیۀ بیش از حد به رومیان ۱۳ را خنثی کند. بنابراین به عهد عتیق روی آورد. در واقع، ناکس خودش را بیش تر درگیر مسائل که عهد عتیق می‌کرد همچون: پاکسازی دینی قومی، پایبندی به عهد، و

مقاومت در برابر مقاماتی که بت‌پرستی را ترویج می‌دهند (که در این جا منظور ناکس قدرت کاتولیک رومی بود).

ناکس نوشته‌های خود را با اشاراتی به ایشع، حزقیا، ابراهیم، ساموئیل، ییهو، موسی، ایزابل، دبورا، یوشیا، اشعیا، الیاس، عاموس و ارمیا مملو کرد. در واقع، ناکس نقش و بلاغتی همچون یک پیامبر عهد عتیق را در اسکاتلند دهه ۱۵۰۰ به خود گرفت. در حالی که کل کتاب مقدس برای ناکس مهم بود، نظریه مقاومت او به شدت از مفاهیمی ریشه می‌گیرد که از تفسیر تحت اللفظی متون خاص عهد عتیق در مورد گناه (به ویژه بت پرستی)، خدا و عهد به دست آمده است.

تصور ناکس از مقاومت سیاسی به اعتقاد او به مقاومت متحدانه در برابر گناه مربوط می‌شود. همان طور که ناکس در بحثی در سال ۱۵۶۴ بیان کرد؛ ایمانداران زمانی که در اقلیت هستند، فقط باید خود را از بت پرستی جدا کنند. با این حال، هنگامی که در یک موقعیت مسلط و غالب و به طور معقول متحد هستند، نباید به سادگی از بت پرستی دور شوند، بلکه باید آن را باطل کنند. و اگر نابودی بت پرستی به معنی سرنگونی یک حاکم کاتولیک بود، چنین اقدامی ضروری است.

اصلی‌ترین گناه در نظر ناکس بت پرستی است. ناکس در رساله‌اش در سال ۱۵۴۹، با عنوان "اثبات این که رسم عشاء ربانی بت پرستی است"، بت‌پرستی را به معنی واقعی کلمه به عنوان جایگزینی خدای دروغین به جای خدای واقعی تعریف نکرد بلکه او گفت: بت پرستی نه تنها مستلزم عبادت چیزی است که خدا نیست، بلکه متضمن توکل و ایمان به هر چیزی در کنار خدا است. بزرگداشت هر چیزی خلاف کلام خدا در دین به معنی تکیه بر چیزی غیر از خدا است. همین نیز بت پرستی است.

ناکس این منطق را در مورد مراسم کاتولیک به کار برد، که در آن اضافات بسیاری را دید که در کتاب مقدس جایگاهی ندارد: "به رسم عشاء ربانی یک تفکر بد [صرفاً انسانی] اضافه شده است. پس آن مکروه است." علاوه بر این، مراسم عشاء ربانی یک نوع کفاره

دروغین را ترویج می‌دهد که بر پایه اعمال است. و همچنین او هر کسی را که قلبش به آموزش گناهان با یک کار بیهوده ایمان دارد، بت پرست خطاب می‌کند.

بنابراین، برای ناکس، کاتولیک بودن به معنی بت پرستی بود. و اگر حاکم کاتولیک باشد ایمانداران موظفند که کشور را از شر چنین حاکم بت پرستی خلاصی دهند.

جان ناکس را در الهیات خود می‌توان شاگرد کالوین و اقامت او در ژنو را نیز نوعی شاگردی توصیف کرد. هنگامی که در سال ۱۵۵۹ به اسکاتلند بازگشت، الهیات او تا حد زیادی تثبیت شد.

او نسبت به ایرادگیری یک منتقد با توجه به دکترین جبر دست به نگارش زد و از جبر مضاعف کالوین دفاع کرد. همچنین او از اعدام میشل سروتوس در ژنو حمایت کرد. در سال ۱۵۶۰ او اعتراف اسکاتلندی را که شدیداً با اعتقادات رومی از جمله دکترین استحاله در تضاد بود به رشته تحریر درآورد.

مهم‌ترین اثر ادبی او تاریخ اصلاحات در اسکاتلند بود. البته در اسکاتلند نیز او آرام نداشت و با مری ملکه اسکاتلند مرتب در کلنجار شدید بود و پیوسته او را نصیحت می‌کرد. او حتی بدون اجازه سلطنتی با مارگارت استوارت ۱۷ ساله از خویشاوندان دور ملکه ازدواج کرد.

در سال ۱۵۶۷، مری در مبارزه برای تاج و تخت خود شکست خورد و در حبس خانگی به انگلستان فرستاده شد. پروتستان‌های اسکاتلند اکنون کنترل را در دست داشتند و اکثریت قلمرو پروتستان شدند. ناکس بعد از ازدواجش سکتیته کرد و فلج شد. او را در کلیسای سنت گیلز اسکاتلند دفن کردند. توانایی او در برانگیختن مردم منجر به شکل‌گیری یک نیروی اصلاح‌کننده عظیمی شد که برای قرن‌ها پس از آن اثر خود را بر پروتستانیسیم، پرزبیتریانیسیم و مردم اسکاتلند به جا گذاشت.

منابع:

Encyclopedia McEwen.James Stevenson.("nd").The faith of Jhon Knox.
 Britannica.web.History&society.۲۵ Oct.۲۰۱۵
<https://www.britannica.com/biography/Jhon-knox>
 Mary Queen of Scots(۲۰۱۵).Continuingreformation
<https://continuingreformation.wordpress.com/tag/mary-queen-of-scot>
 Fairchild.Mary.(۲۰۱۹). Biography of John Knox, Scottish Theologian,
 Founder of Presbyterianism.Learn Religions
<https://www.learnreligions.com/biography-of-john-knox-۴۷۷۵۱۱۰>
 Rhiannon Savage.Leah.("nd").John Knox and the Scottish
 Reformation.Historic UK
<https://www.historic-uk.com/HistoryUK/HistoryofScotland/John-Knox-Scottish-Reformation/>
 Quoted on Wikipedia."Jhon Knox." web
https://de.wikipedia.org/wiki/John_Knox
 Kyle, Richard G.("nd"). Knox's Shocking
 Politics.christianhistoryinstitute
<https://christianhistoryinstitute.org/magazine/article/knoxs-shocking-politics>

جوردانو برونو (Giordano Bruno)



متولد ۱۵۴۸؛ درگذشت ۱۶۰۰. کشیش و فیلسوف و ستاره شناس، ریاضیدان ایتالیایی متولد نولا در نزدیک ناپل که به خاطر عقایدش که در تضاد با تعالیم کلیسای کاتولیک روم بود گرفتار محاکمه شد. آلبرتو مارتینز در کتاب خود با عنوان "زنده در آتش" با پیوند دادن محاکمه برونو به رویدادهای بعدی از جمله تفتیش عقایدی که از گالیه در سالهای ۱۶۱۶ و ۱۶۳۳ صورت گرفت نشان می‌دهد که چگونه همان تفتیش گرانی که برونو را قضاوت کردند، گالیه را نیز به چالش کشیدند.

اگر چه در سال ۱۵۱۷ مارتین لوتر اصلاحات ۹۵ ماده‌ای خود را بر در کلیسای ویتنبرگ کوبیده بود و مرجعیت پاپ زیر سؤال رفته بود اما ورود اصلاحات به ایتالیا با شکست مواجه شد و مقامات همیشه آماده بودند تا بدعت‌گذاران را بیابند و آنها را حذف کنند. ماجرای به محاکمه کشیدن برونو را بایست در پس زمینه‌ای از نگرانی کلیسای

کاتولیک دید که ادعاهای مذهبی غیر کاتولیک و یا نظریه‌های علمی جدید را که آموزه‌های کاتولیک را به چالش می‌کشید به عنوان زنگ خطری برای نابودی خود می‌دیدند.

به طور خاص یکی از روحانیونی که انتقادی‌ترین گزارشهای تفتیش عقاید برای محکوم کردن گالیله را در ۱۶۳۳ نوشت بلافاصله پس از آن دست نوشته‌ای منتشر نشده نگاشت که در آن گالیله و تمام پیروان کوپرنیک را به دلیل اعتقاداتشان در مورد کیهان، وجود جهانهای بسیار و حرکت کردن زمین محکوم کرد. چون حسب مدل بطلمیوسی زمین مرکز عالم است و همه چیز در حال گردش به دور زمین است، کلیسا نیز پس از مدتی همین مطلب را برداشت و به آموزه‌های خود وارد کرد در نتیجه تاب هیچ نظریه علمی خلاف آموزه خود را نداشت.

البته گالیله، کپلر و کوپرنیک می‌گفتند که خورشید مرکز عالم است اما برونو که در زمان خودش از نظر دانشی بسیار جلوتر بود استدلال می‌کرد که جهان هستی بی‌نهایت است و هیچ مرکزی ندارد و همه ستارگان خورشیدهایی کوچک‌تر هستند و خورشید نیز یک ستاره است. او نظریه زمین مرکزی را رد کرده بود از این جهت تفتیش عقاید و محکومیتی که متوجه جوردانو برونو شد بیش‌تر از جهت کیهان‌شناسی بود تا الهیات و از این روی می‌توان او را از شهدای علم دانست.

جوردانو برونو که خود را همشهری و خادم جهانیان و "فرزند خورشید و زمین" می‌خواند، پسر یک مرد نظامی بود. او در ۱۵۶۵ وارد صومعه دومینیکن شد. به خاطر امتناعش از پرستش مریم با رهبر آن جا درگیر شد و تصاویر قدیسان را از حجره صومعه حذف کرد. با وجود نگرشهای نامتعارفش در زمان خودش ولی در ۲۴ سالگی به عنوان کشیش منصوب شد با این حال ذوق او برای آزاد اندیشی و مطالعه کتب ممنوعه برای او مشکلاتی ایجاد کرد.

با گزارش دفاع او از بدعت آریان و نسخه‌ای از نوشته‌های ممنوع اراسموس که خودش آن را حاشیه نویسی کرده و در مستراح صومعه مخفی کرده بود، وضعیت او بسیار حاد گشت. پس با آگاهی از این امر که قرار است علیه او در ناپل کیفرخواستی صادر شود،

به ژنو فرار کرد و مدّتی جامهٔ مذهبی خود را کنار گذاشت. شواهدی وجود دارد که او در این مدّت به یک کلیسای کالوینیست پیوست. به او یک شمشیر و کلاه و شلّ هدیه دادند و با این نوع لباس او دیگر به عنوان یک کشیش شناخته نمی‌شد. اما در آن جا نیز نتوانست زیاد سکوت پیشه کند و به کار استاد برجسته کالوینیست آنتوان دولافیه ایراد گرفت و بلافاصله دستگیر شد و همین باعث شد که او بداند که کلیسای اصلاحی جدید نیز در عدم تحمّل دست کمی از کلیسای کاتولیک ندارد.

او از حق اعمال آیین مقدّس (که اجازهٔ توبه می‌داد) محروم شد اما اندکی بعد دوباره به او این حق اعطا شد و او بعد از طلب بخشش ژنو را ترک کرد و به پاریس رفت و در آن جا دکترای الهیات گرفت. همچنین او سعی کرد که دوباره به مذهب کاتولیک برگردد اما نتوانست از کشیش یسوعی که به او نزدیک شده بود آمزش دریافت کند.

در آن جا هانری سوّم او را به عنوان سفیر کبیر فرانسه به انگلستان گسیل داشت. او به دربار الیزابت رفت و آمد می‌کرد و با شخصیّتهایی مهمی ارتباط داشت. در همان جا بود که او رسالات خود از جمله "رسالهٔ کیهانی"، "دربارهٔ اصل علیّت و وحدت"، "دربارهٔ جهانها و عالم بی‌نهایت" را مکتوب کرد.

سپس مدّتی به آلمان رفت و در ویتنبرگ اجازهٔ تدریس یافت. در سال ۱۵۹۱ شخصی به نام "جووانی موچینگو" به وی نامه نوشت و از او دعوت کرد به ایتالیا سفر کند و معلّم او شود. در آن زمان او دیگر توسط لوتری‌ها و کالوینیست‌ها هم مطرود شده بود. به علاوه او شنیده بود که کرسی ریاضیات در دانشگاه پادوا خالی است و چون به دنبال بستری آکادمیک بود تا نظرات خود را بیان کند پس با همین شوق دوباره به ونیز بازگشت.

او ابتدا به پادوا رفت جایی که برای کرسی ریاضیات درخواست داد که با ناموفقیت یکسال بعد به گالیه داده شد. پس او در مارس ۱۵۹۲ به مدّت دو ماه معلّم خانهٔ موچینگو شد و از آن جایی که نتوانست دربارهٔ عقایدش دهان بند عاقبت همین شخص او را متّهم به کفرگویی کرد و گفت که به گمان او شیطان، برونو را تسخیر کرده است پس او در ونیز

دستگیر و گرفتار سازمان تفتیش عقاید مذهبی شد. مسئول تفتیش او یک الهیدان به نام روبرتو بلارمینو بود.

جوردانو برونو نظر به وحدت وجودی داشت یعنی در اندیشه او وحدت روح و طبیعت بود. او خدا را خارج از جهان نمی‌دانست یعنی مفهوم خدا از مفهوم جهان جدا نیست. او واحد است و تمام تضادها در او محو و نابود می‌شود. خدا جوهر طبیعت است. وی روح را عنصر فناپذیری می‌دانست، منتهی روح و ماده را یکی می‌دانست. او چنین تصوّر می‌کرد که کیهان زنده و دارای روح است و خدا خود را در آن متجلی می‌سازد. اگر چه برونو قاطعانه بر سر نظرات خود ماند و حتی حاضر شد سوزانده شود اما آموزه او درباره کثرت جهانها به هیچ وجه منحصر به فرد نبود بلکه پیش‌تر از او کسانی همچون کوپرنیک نیز چنین نظراتی دادند.

او را محکوم به داشتن عقایدی همچون مغایرت با مذهب کاتولیک و همچنین در تضاد با تثلیث و الوهیت مسیح، و باکره بودن مریم و ادعای کثرت جهانها کردند. عاقبت بعد از هفت سال محاکمه طولانی مدت او به حکم دادگاه تفتیش عقاید و با موافقت پاپ کلمنت هشتم به عنوان بدعت‌گذار، توبه ناپذیر، لجباز شناخته شده و محکوم به سوزاندن شد.

در ۱۷ فوریه ۱۶۰۰ او به مقامات اجرای حکم تحویل داده شد تا برای اجرای حکم او را به کامپو دی فیوری روم ببرند. در آن جا برهنه‌اش کردند و چون در جواب کسانی که او را تمسخر می‌کردند سکوت نمی‌کرد زبانش را با انبرک گیره زدند و میخ طویله‌ای را از یک سوی فک و گونه‌اش به سوی دیگر فکش داخل کردند سپس او را زنده سوزاندند و خاکسترش را در رودخانه تیبر ریختند.

کاردینال پل پوپارد نماینده شورای فرهنگ واتیکان با بیان این که عقاید برونو با اندیشه مسیحی ناسازگار بود حامیان برونو را تحریک کرد. او گفت "فکر نمی‌کنم که بتوانید در مورد اعاده حیثیت برونو صحبت کنید زیرا هیچ دلیلی ندارد." او فقط به خاطر اعدام عذرخواهی کرد نه به خاطر رد ایده‌های او. نیویورک تایمز نیز چنین عنوانی را در مقاله

خود آورد "تکریم بدعت گذاری که واتیکان از سوزاندنش پشیمان نیست." همچنین کاردینال آنجلو سودانو نماینده امور روابط خارجه واتیکان گفت که کلیسا از این که در مورد برونو به خشونت متوسل شده متأسف است اما او عملکرد تفتیش گران را محکوم نکرد و اشاره کرد که اندیشه برونو با تفکر مسیحی ناسازگار بود و او بدعت گذار شمرده می شد.

البته در این زمینه کلیسای کاتولیک همچنان بر مبراً بودن خود اصرار داشت و نشنال کاتولیک ریجیستر در مقاله خود مسئولیت تمامی این کار را به گردن موچینگو جیووانی انداخت: "روشن است که نه کلیسای کاتولیک و نه دومینیکن ها هرگز او را به بدعت محکوم نکردند در عوض این مرد سکولاریست خرافاتی ونیزی جیووانی موچینگو بود که امیدوار بود اسرار جادویی برونو را بیاموزد و به اداره تفتیش عقاید دروغ گفت و او را به امور شنیع متهم کرد."

مایکل وایت بر اساس داستان زندگی جوردانو برونو کتابی به نام پاپ و مرد مرتد نوشته است که به فارسی نیز برگردانده شده است.

منابع:

- Aquilecchia.Giovanni.(۲۰۲۴).Encyclopedia Britannica
.History&Society
<https://www.britannica.com/biography/Girdano-Bruno>
O'connor.J J.Robertson.E F.(۲۰۰۲)Girdano Bruno
<http://mathshistory.st-andrew.ac.uk/Biography/Bruno-Girodano/>
RNS Blog Editors.(۲۰۰۰).Girodano Bruno's Heresy.۲۰۰۰ Religion
News Service
<https://religionnews.com/۲۰۰۰/۰۱/۰۱/news-feature-four-centuries-later-vatican-still-condemns-girodano-brunos-he/>
Lockwood.Robert p.(۲۰۰۹).Giordano Bruno: How fact becomes Anti-Catholic Fiction
<https://www.catholic.com/magazine/print-edition/how-fact-becomes-anti-catholic-fiction>
Stanley.Alessandra.(۲۰۰۰).Honoring a Heretic Whom Vatican Regrets
Burning. The New York Times

<https://www.nytimes.com/۲۰۰۰/۰۲/۱۸/word/honoring-a-heretic-whom-vatican-regrets-burning.html>

Stegnaro.Angelo(۲۰۲۰).The Truth About Girdano Bruno.National Catholic Register

<https://www.ncregister.com/blog/the-truth-about-giordano-bruno>

مشهورترین تصاویر از صحنه‌های شکنجه و قتل پروتستانی‌ها

کشتار سن بارتلمی (Massacre De La Saint-Barthélemy)

سنت برتولما: یکی از حواریون مسیح بود که گفته می‌شود مسیحیت را در حبشه و هندوستان ترویج داد. اما بعد او را در (ارزنه‌الروم) ترکیه کنونی زنده زنده پوست کردند و بعد به چهار میخ بر صلیب کشیدند. روز سنت بارتلمی به یاد او نامگذاری شد اما متأسفانه در فرانسه در سالگرد شهادت این حواری در سال ۱۵۷۲ کشتار فجیع و گسترده پروتستان‌های فرانسه به دستور خانواده مدیچی صورت گرفت که تا حدود سال ۱۶۰۰ ادامه داشت. از آن زمان سالگرد سنت بارتلمی به یادبود کشتار فرانسه به جا ماند. مشابه این کشتارها و شکنجه‌ها در سال ۱۶۴۱ در ایرلند نیز صورت گرفت.

کشتار سن بارتلمی: سرکوب گسترده و خونین پروتستان‌های فرانسوی کالوینیست در جریان جنگ‌های مذهبی فرانسه و به سال ۱۵۷۲ بود. این فاجعه به دست شارل نهم، پادشاه وقت فرانسه، صورت گرفت. شارل نهم به تحریک مادرش کاترین دو مدیچی برای کشتار پروتستان‌ها برنامه زیرکانه‌ای پیاده کرد؛ به این شکل که با برگزاری آیین ازدواج خواهرش، مارگارت با فردی به نام هانری دو ناوار که پادشاه سرزمین کوچک ناوار بود (البته او در ابتدا، پروتستانی بود ولی برای زنده ماندن کاتولیک شد) سبب گرد آمدن پروتستان‌های هم کیش با داماد در پاریس شد ولی شش روز پس از برگزاری مراسم، مردم را به کشتار پروتستان‌ها فرا خواند. شماری بین ۱۰ هزار تا ۷۰ هزار پروتستانی قتل عام شدند. این رخداد به سبب هم زمانی با روز سن بارتلمی در سالنامه‌های مسیحی به این نام خوانده شد.

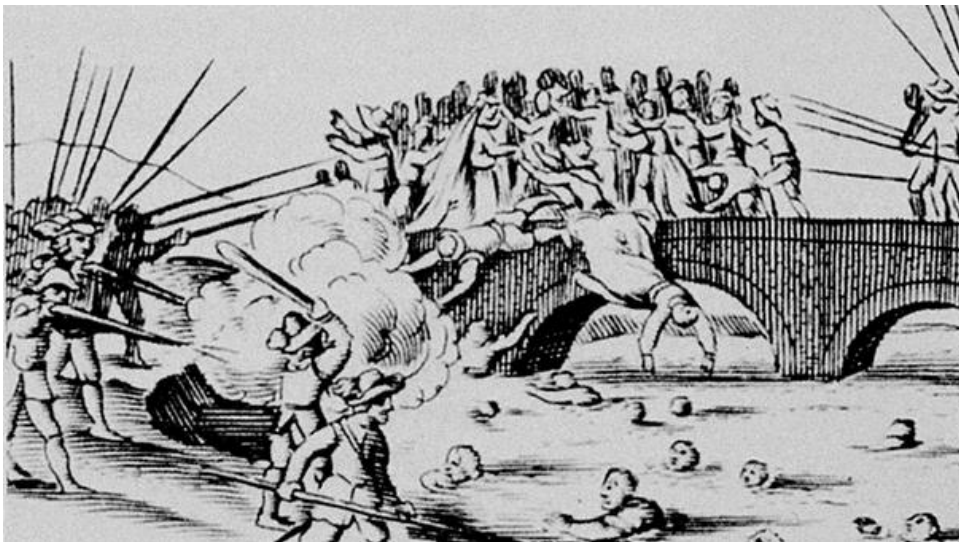
۴۴۱ سال پیش در شب ۲۴ اوت سال ۱۵۷۲ میلادی سران پروتستان‌ها که برای مراسم ازدواج رئیس خود هانری دوناوار با مارگرت دووالوا خواهر شارل نهم در پاریس جمع شده بودند، به دستور کاترین دو مدیچی، مادر شارل نهم، پادشاه فرانسه مورد حمله کاتولیک‌ها قرار گرفته و قتل عام شدند. در شب ۲۴ اوت که با جشن سن بارتلمی مصادف است، ناقوس کلیسای سن ژرمن لوکسروا، در مقابل کاخ لوور اقامتگاه پادشاه فرانسه به صدا درآمد. صدای ناقوس علامت آغاز قتل عام پروتستان‌ها بود. حدود ۳۰۰۰۰ پروتستان در پاریس و در سایر شهرهای فرانسه توسط کاتولیک‌ها که توسط کاترین دو مدیچی و خانواده گیز تحریک شده بودند، قتل عام شدند.

هانری دوناوار که بعدها با نام هانری چهارم پادشاه فرانسه شد و سرسلسله بوربون‌ها بود، با کمک مارگرت دووالوا، همسرش توانست از چنگ تعقیب کنندگان فرار کرده و جان سالم به در برد. قبل از قتل عام سن بارتلمی، تعداد پروتستان‌ها حدود سی درصد جمعیت فرانسه بود و حتی این تناسب در طبقه نجبا از سی درصد نیز فراتر می‌رفت. کاترین دو مدیچی، ملکه فرانسه و مادر شارل نهم کینه ویژه‌ای به پروتستان‌ها داشت. این واقعه شوم منجر به یک جنگ خونین مذهبی شد که تا سال ۱۵۹۸ به طول انجامید. پس از آن تعداد زیادی از پروتستان‌های فرانسه که اغلب صنعتگر بودند به انگلستان و دیگر کشورهای پروتستان مذهب مهاجرت کردند و این مسئله تا سالهای مدید اقتصاد فرانسه را دچار رکود کرد.



کاترین دو مدیچی (Caterina de' Medici) (۱۳ آوریل ۱۵۱۹ - ۵ ژانویه ۱۵۸۹): او به مدت ۴۳ سال ملکه فرانسه بود. او با نفوذ خود پسرانش را مجبور به اطاعت از خود می‌کرد. او نقش اصلی را در کشتار سن بارتلمی در زمان حکومت پسرش شارل نهم که بزرگ‌ترین کشتار مذهبی تاریخ اروپا بود، داشت. کشتارها از پاریس تا به شهرهای دیگر کشیده شد و حتی به نوزدان و زنان باردار ترحم نشد. بدترین فجایع بر علیه پروتستان‌ها در این زمان صورت گرفت. جنین زنان باردار را از درون شکمشان بیرون کشیدند و نصف کردند و جلوی سگها پرت کردند. شارل نهم سرانجام بعد از گوش سپردن به مادرش در صدور فرمان کشتار پروتستان‌ها، پس از مدتی، اشتباهاً به وسیله مادرش به قتل رسید. کاترین دو مدیچی در حالی که قصد داشت داماد خود هانری دوناوار را به وسیله یک کتاب آغشته به سم به قتل برساند به علت یک اشتباه باعث قتل پسر خود شد.

قتل عام پورتا داون ایرلند در سال ۱۶۴۱



این حملات با تجاوز به شهرک نشینان پروتستانی انگلیسی و اسکاتلندی ساکن ایرلند انجام شد که شروعش از مزارع اولستر بود. این حملات با ضرب و شتم، تجاوز،

سرقت، سوزاندن خانه‌ها و کودکان و ساکنین شروع شد. یک گروه از این پروتستانی‌ها در کلیسای لوگوگل زندانی شدند به آنها گفته شد که باید به انگلیس اخراج شوند. انگلیسی‌های بیچاره در محاصرهٔ ایرلندی‌ها از کلیسا بیرون آورده شدند و به سمت پلی که بر فراز رودخانهٔ بان است راهپیمایی کردند ناگهان همه را روی پل متوقف کردند و آنها را لخت کردند و به زور اسلحه و شمشیر در آب یخ زدهٔ رودخانه پرت کردند.

هر کسی که از آب می‌خواست بیرون بیاید با اسلحه به آنها شلیک می‌شد تا کشته شوند. کشته شدگان بسیار بودند. در یک تصویر نقاشی شده از این جنایت در حالی که مردم را درون آب‌ها پرت می‌کردند به رویشان آتش اسلحه گشوده بودند تا از کودک تا بزرگسال همه کشته شدند. تعداد کل غیر نظامیان پروتستانی که در اولستر کشته شدند در حدود ۴۰۰۰ نفر بوده است. این قتل عام را یک توطئهٔ پاپی بر علیه ساکنان پروتستانی ایرلند دانسته‌اند.



دسته‌ای از اوباش به انگلیسی‌های پروتستانی فراری رسیدند، که آنان برای زنده ماندن التماس می‌کردند اما آنها چنگک‌هایشان را در شکم کودکانشان فرو کردند و آنها را داخل آب‌ها انداختند.



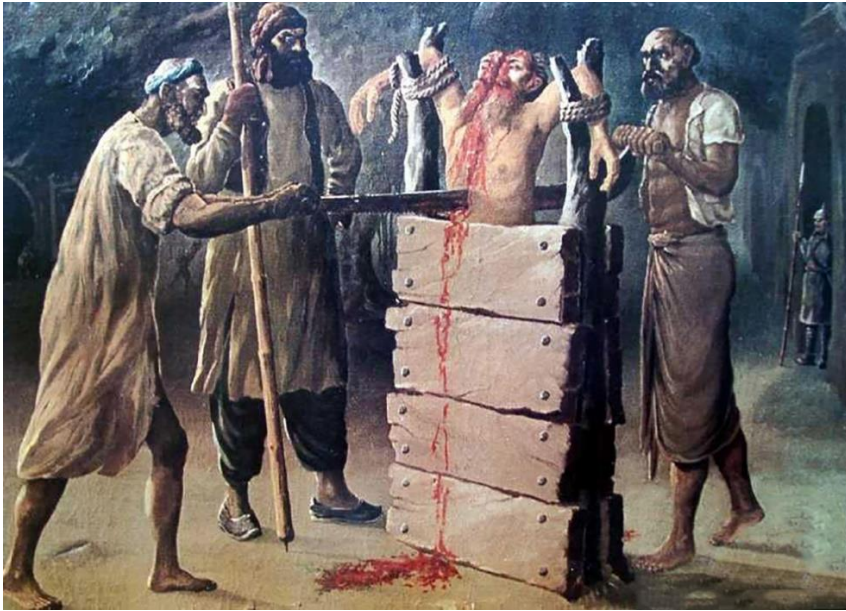
زن جوان به میله کشیده شد آنا دختر جیووانی کاربونی از لاتوره است.

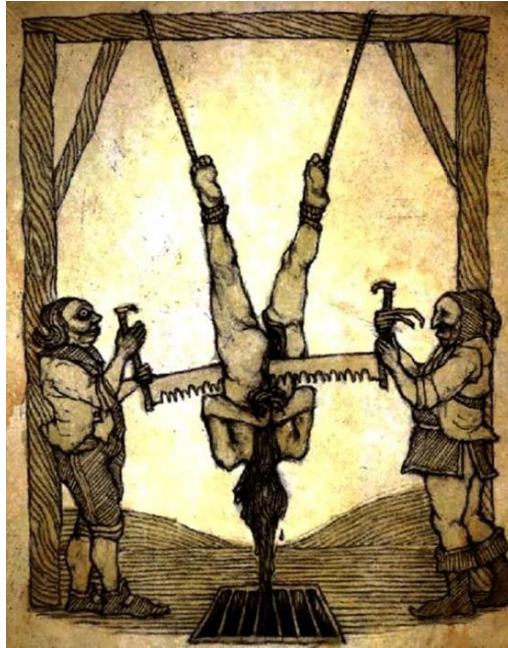
برخی از شکنجه‌های کلیساهای کاتولیک:

دوشیزه آهنین: که مجرم نگون بخت را در محفظه‌ای آهنین با میخ‌های فراوان می‌گذاشتند تا بدنش سوراخ سوراخ گردد.



اره کردن: اَره کردن و دوشقه کردن مجرمان یکی دیگر از شکنجه‌ها بود که معمولاً با وارونه کردن شخص به صورت آرام آن را انجام می‌دادند. اکثر قربانیان پیش از پایان کار از شدت خونریزی می‌مردند.





پوست کندن: زنده پوست کردن مجرمین به آرامی و کندی از دستها صورت می گرفت
 اما قربانیان پیش از آن که پوست کردنشان تمام شود و پوست کندن تا ناحیه کمر می رسید
 فوت می کردند.



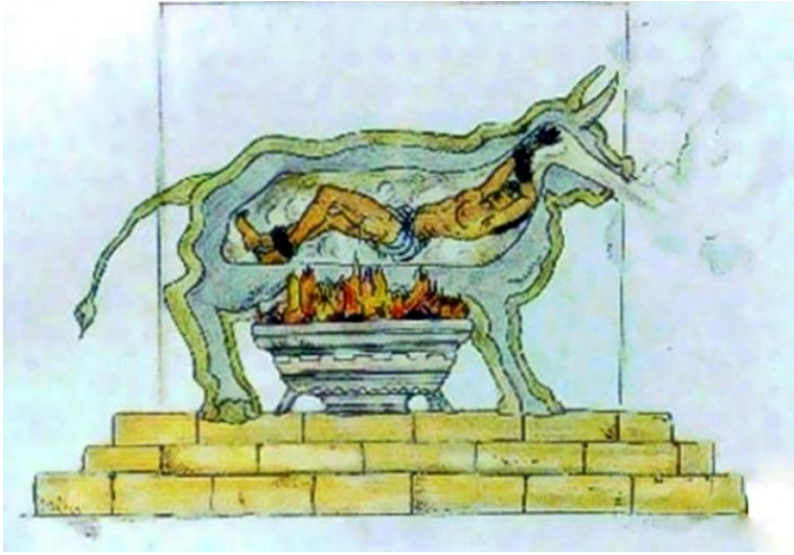
گلابی: نوع دیگر شکنجه، شکنجه گلابی بود این دستگاه را وارد بدن شخص می کردند و بعد پیچ آن را باز می کردند که باعث می شود آن خارها باعث بریدگی امعاء و احشاء شخص و اندامهای داخلی و خونریزی و مرگ گردد.



صندلی میخدار: شکنجه با صندلی میخدار نیز بسیار رایج بود. متهم را به زور بر روی صندلی پر از میخ می‌نشاندند و میخها در بدنش شخص فرو می‌رفت. قربانی از ترس و درد بیهوش می‌شد در این حال زیر صندلی آتش روشن می‌کردند و بدنش را می‌سوزاندند تا به هوش بیاید و باز شکنجه شود.



گاو برنجی: شکنجه گاو برنجی نیز به تقلید از یونانیان بود. قربانی را داخل گاو می گذاشتند و زیر آتش روشن می کردند در هنگامی که قربانی داشت سرخ می شد و ضجه و فریادش به آسمان بلند می شد از بینی گاو بخار فراوان و صدایی مهیب بلند می شد.



شکستن کتفها: دستهای متهم را از پشت می‌بستند و به پاهایش وزنه وصل می‌کردند و با کشیدن طنابها و بالا بردن متهم به سمت سقف دستهای او از پشت شکسته و استخوانها جدا می‌شد.



شکنجه الاغ اسپانیایی: متهم را بر وی وسیله‌ای همچون خرک که میخهای تیز بر روی آن تعبیه شده می‌نشانند و وزنه به پاهایش آویزان می‌کردند میخها پایین تنه، اعضاء

تناسلی رانها را سوراخ می کرد و شخص با درد و خونریزی و هر تقلّاً و تکانی بیشتر درون میخها فرو می رفت.



جمجمه خردکن: با این وسیله آن قدر سر را فشار می‌دادند که چشمها از حدقه در بیاید و با ضربات و فشار بیشتر جمجمه خرد می‌شد.



چرخ شکنجه یا چرخ کاترین: که یکی از شکنجه‌های وحشتناک بود. شخص را داخل چرخ می‌گذاشتند و بعد آن را می‌چرخاندند و دستها و پاها، و مچها و زانوها را با هر چرخش می‌شکستند و دستها و پاها را می‌کنده شده از باریکه پوست آویزان می‌شد. این شکنجه آن قدر ادامه داشت تا در نتیجه کنده شدن دست و پاها و شکستن گردن شخص بمیرد.



گهواره یهودا: شکنجه دردناکی که شخص را بر روی وسیله‌ای تیز و گهواره مانند می‌نشانند و دستها و پاهایش را از چهار طرف با طناب می‌کشیدند و نوک تیز این وسیله در پایین تنه شخص فرو می‌رفت و شخص دچار خونریزی و پارگی و درد فراوان می‌شد.

